

۳۲ امام‌مناظره
محسن غرویان

۳۶ اشراف‌زاده
دموکرات
درباره‌ی الکسی توکویل



۳۱ چرا ساختارها
متصلب شدند
سعید حجاریان

۳۰ هم این وهم آن
گفت‌وگو با سخنگوی
حزب اعتدال و توسعه



۲۷ ابراهیم در آتش
درباره دیدگاه سیاسی و اجتماعی
احمد شاملو

۲۹ زندگی حزبی
احمد تقیب‌زاده

سازندگی ترکیب اقتصادی دولت دوازدهم را بررسی می‌کند:

انتخاب میان تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها

تکذیب خبر استعفای جهانگیری نشان داد
پیوند میان رئیس‌جمهور و معاون اول استرژیک است

• صفحه آخر

احمد حاتمی یزد
رئیس کمیته اقتصادی حزب کارگزاران سازندگی ایران:

تغییر سیاست‌ها
از تغییر آدم‌ها مهم‌تر است

• صفحه ۱۵

ضرورت احیای
نهاد برنامه‌ریزی

یادداشتی از محمود علیزاده طباطبایی

• صفحه ۸

یادداشت سردبیر:

اصلاح طلبی یک ژن نیست
یک برنامه است

چرا ما از دولت ائتلافی حمایت می‌کنیم؟

• صفحه ۳



منابع خود را در جهت رفاه مردم نقد کنیم و آینده‌نگر و دوراندیش باشیم تا بتوانیم رفاه و توسعه پایداری را برای کشور ایجاد کنیم. این نمی‌شود مگر اینکه تمام نیروهای سیاسی با هم به این بپردازند و این اولویت کاری شود. اگر همدیگر را تخریب می‌کنند در این جهت تخریب نکنند. اجازه دهند واقعا کشور به پایداری برسد.

محسن هاشمی رئیس شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در برنامه تلویزیونی دست خط:

آیت الله هاشمی می‌گفت روحانی باید تهاجمی تر عمل کند

را ایجاد کنیم که ایشان حرف شما را گوش بدهند.

وضع کشور را به ویژه در عرصه اقتصادی چطور می‌بینید؟

یک کلمه بگویم که باید منابع خود را در جهت رفاه مردم نقد کنیم و آینده‌نگر و دوراندیش باشیم تا بتوانیم رفاه و توسعه پایداری را برای کشور ایجاد کنیم. این نمی‌شود مگر اینکه تمام نیروهای سیاسی با هم به این بپردازند و این اولویت کاری شود. اگر همدیگر را تخریب می‌کنند در این جهت تخریب نکنند. اجازه دهند واقعا کشور به پایداری برسد.

عملکرد دولت یازدهم چطور دیدید؟

اولین موضوع سیاست خارجی بود که ایشان موفقیت‌های خوبی در سیاست خارجی کسب کرد و از ابزار برجام استفاده‌های مناسبی کرد. مورد دوم کنترل نقدینگی و تورم بود. البته در مورد کنترل نقدینگی بحث‌های زیادی وجود دارد و شاید به آن شدت و حدت اتفاق

نیفتاده است ولی درباره تورم دکتر روحانی توانست یک موفقیت‌های جدی کسب کند.

برخی می‌گویند تورم را به قیمت تشدید رکود کنترل کرد.

رکود را باید معنی کرد. به یاد دارم اکثرا دولت‌های اول همیشه دچار این مشکل هستند به جز دولت آیت‌الله هاشمی که بعد از جنگ بود و یکباره جهش زیادی در کار داشتیم.

آیت‌الله هاشمی در مورد عملکرد دکتر روحانی چه نظری داشتند؟

ایشان همیشه می‌گفتند با این همه حجم‌های که به دولت می‌شود ایشان موفق است و ایشان را موفق می‌دانستند.

انتقاداتی داشتند؟

البته ایشان می‌خواستند تهاجمی تر عمل کنند ولی ایشان معتدل عمل می‌کرد.

آیت‌الله هاشمی می‌خواستند آقای روحانی تهاجمی تر عمل کنند؟

در بعد اقتصاد، در همین بحث رکود که مطرح کردید حس رکود نباشد، نظر آیت‌الله هاشمی این بود که این امکان وجود دارد و می‌شد محافظه کارانه عمل نکرد و اجازه نداد رکود حس شود. اگر می‌خواهیم در صنعت خود کفا شویم باید صنعتی را بسازیم که برای صادرات باشد. سیاست صنعتی خود را جایگزین واردات گذاشتیم. این سیاست جایگزین واردات باعث می‌شود صنعت در درازمدت دچار مشکل شود.

یعنی باید یک گام را جلوتر ببینیم.

باید این سیاست را به عنوان سیاست جایگزین برداریم و به سمت سیاست صنعت برای صادرات برویم. اگر چنین کنیم هم مصرف داخلی را بالا می‌بریم و هم کیفیت را بهتر می‌کنیم و هم همیشه این صنعت پویا است. چون در صنعت صادرات مجبورید آخرین تکنولوژی‌ها را استفاده کنید.

برخی معتقدند دولت تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد برجام گذاشت و برخی می‌گویند، نه؛ باید زمان بدهیم تا ثمرات برجام معلوم شود؛ شما کدام را قبول دارید؟

نه، این نشان می‌دهد طرف‌هایی که برجام را امضا کردند در مورد برخی آیت‌ها نامردی و بدهدای کردید.

همه می‌دانند آیت‌الله هاشمی در عین رفاقت با رهبری در برخی زمینه‌ها بحث‌های طلبگی با اختلاف نظر داشتند. در این بین ممکن بود دلخوری بین این‌ها ایجاد شود؟

فکر نمی‌کنم. درباره مسائل بعد از سال ۸۸ به نظر می‌آید در نحوه مدیریت مسائل سیاسی کشور بحث‌هایی هست ولی هیچگاه این‌ها به دلخوری عمیق کشیده شده است. ممکن است نظراتی را مطرح کردند که نه ایشان قبول کردند و نه طرف مقابل قبول کردند ولی به دلخوری نکشیده است.

جسارت ندارد. قبول دارید؟

خیر. اتفاقا من به نظرم چون با عقلانیت حرف می‌زنم این احساس دست می‌دهد. یعنی فرض من بر این است که اول مسائلی که مطرح می‌شود همیشه آن طوری که مطرح می‌شود نیست. آدم باید همیشه پشت پرده مسائل را دقیق بررسی کند و دلایل طرح این مسائل را به خوبی بفهمد، اگر می‌خواهد خود را در معرض این موضوع قرار دهد. روی آن نظر دهد. لذا در همه زمینه‌ها اعلام نظر نمی‌کنم. سعی دارم در زمینه‌هایی که تخصص دارم و در آن زمینه حرفی بزنم این اثرگذاری را دارم. مثلا بحث خط ۷ که شد بیسبیعی است مردم انتظار دارند من یک کلمه در این باره بگویم. در حد یک جمله و دو جمله بگفتم و اثرگذاری آن را دیدم. در همان حدی که لازم بود گفتم.

با توجه به اینکه تجربیات موشکی دارید، نظر شما درباره حمله موشکی سپاه به مقر داعش چیست؟

واقعا عملیات بسیار مهمی بود و من حس کردم ثمره و نتیجه کارهای خود را گرفتیم.

اولین حرکت ایران به این سبک بود

این سوال را هم بپرسم که نقطه زنی با موشک خیلی سخت است؟

بله. موشک‌های هدایت شونده به نقطه‌های که می‌روند «سرسی‌پی» گفته می‌شود. معمولا موشک‌ها بستگی به دقتشان از ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ متر برایش سسی‌پی در نظر می‌گیرند. برای موشک‌های دوربرد که موتور خود را بعد از صعود از دست می‌دهند و با وزن خود ادامه می‌دهند، عملیات ویژه‌ای دارند و باید هواشناسی را در نظر بگیرند. حتی باید گاهی مواقع بالن هوا کنند و هواشناسی را در نظر بگیرند. کار بسیار سختی است. این نشان داد ایران می‌تواند از کشورها عبور کند و هدف خود را در کشور دیگری که هم‌مرز با خودش نیست بزند. این نبود که ما فقط داعش را زدیم و این حاوی پیام بود و من بیشتر به آن پیام توجه می‌کنم.

بعد از این قصه یکسری قصه و اظهار نظر پیش آمد. با این اهمیت که خودتان اشاره می‌کنید نیاز بود این حرف و حدیث‌ها درباره سپاه و کارهای موشکی گفته شود. به نظر من الان شرایط به گونه‌ای است که هیچ کسی مخالف تقویت توان موشکی ایران نیست. من فکر می‌کنم کسانی که این صحبت‌ها را به میدان می‌آوردند باید با ادبیات مناسبی بیاورند.

والده شما معتقد است که بین فرزندان شما آقا محسن از همه عاقل تر است؟

این را البته من نوشتم. داستان اینجالب است. حاج خانم یک روز مصاحبه‌ای به من دادند که تصحیح کنم. از ایشان سوال کرده بودند نظرات شما درباره بچه‌ها چیست. من خودم این را اضافه کردم که البته محسن از بقیه عاقل تر است (می‌خندد). این شوخی خانواده شد. من معتقدم چنین هست، ولی این را مادر نگفته است. چون مصاحبه دست من بود من اضافه کردم. البته به مادر گفتم چنین کردم.

خودتان معتقد هستید که ایراد شما این است که نمی‌توانید برای برادرها و خواهر کوچک‌تر بزرگتری کنید که اگر می‌توانستید برخی از این اتفاقات رخ نمی‌داد.

این داستان در فضای مجازی پخش شد، بعد از فوت ابوی نزد مقام معظم رهبری رسیده بودیم و من خدمت ایشان گفتم ما پدر از دست دادیم و برای ما پدری کنید و بچه‌ها هم قول می‌دهند شما را به عنوان پدر بپذیرند و حرف شما را گوش دهند. ایشان گفت اینجور که من می‌دانم این‌ها حرف پدر خود را هم گوش نمی‌دادند. البته به شوخی گفتمند. اینکه بیایند و حرف مرا گوش بدهند یک مقدار سخت است ولی من گفتم من سعی می‌کنم این مسیر

این کار را انجام دهم اما دولت آقای احمدی‌نژاد یا دولت آقای روحانی کمکی که باید به مترو کنند را نمی‌کردند و در نتیجه ما نتوانستیم پیشرفت کنیم. ولی فرض من بر این بود که باز از اعتبارات موجود شهرداری بیشتر می‌توانیم استفاده کنیم.

نسبت به بدهی‌های شهرداری تهران ارقام مختلفی بیان می‌شود، شما آمار قطعی دارید؟

فرض کنید می‌گویید بدهی به سیستم دولتی که معمولا به سازمان‌های همانند تأمین اجتماعی و بیمه‌ها و مالیات و غیره گفته می‌شود که حجم وسیعی بدهی وجود دارد. یک بدهی هم به پیمانکارانی است که برای شهرداری کار می‌کنند وجود دارد و از این منظر هم پیمانکاران خود را مدعی می‌دانند و این عدد بالایی را مطرح می‌کند. یک بدهی هم در شهرداری معروف به بدهی هلو گرامی یا بدهی تراکم‌فروشی یا شهرفروشی است که این در اختیار یکسری افراد است یعنی به جای اینکه زمینی را تملک کرده‌اند پول به آن بدهند یک هلو گرامی به او دادند که هلو گرام یک پول در شهرداری است.

یعنی پیش‌خور کردن شهر است. این هم جزو بدهی فرض می‌کنند. اگر این‌ها را با هم جمع کنیم بدهی‌هایی که می‌توان گفت بدهی فرض شود عدش حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان خواهد شد.

بحث رشوه را در شهرداری تا چه اندازه واقعی می‌توانید و برنامه‌ای برای از بین بردن این امر دارید؟

بله. می‌دانید که این گونه فسادها که در شهرداری بر اساس کارچاق‌کنی شکل می‌گیرد، ما دو نوع فساد داریم. یک نوع فساد این است که افراد پول می‌گیرند تا پیمانکاری را به ناحق برنده کنند. حق دیگران را می‌خورند یا پول می‌گیرند یک کارشناسی غیراصولی می‌کنند. زمینی را که ۱۰ میلیارد است، ۲۰ میلیارد قیمت می‌گذارند و یک بخششی از آن را می‌گیرند، این‌ها فسادهای سازمان‌دهی شده است که باید با کمک نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و حراست‌ها

با آنها به شدت برخورد شود. یکسری فسادها هم که خیلی بین مردم رایج شده است و شهرداری‌ها را از این جهت فاسد فرض می‌کنند بحث کارچاق‌کنی‌ها و زیرمیزی است که برای سرعت دادن به کار مردم است. اینجا از این منظر باید به این نگاه کنیم که مثلا قوانین و بخشنامه‌ها تا اینقدر زیاد شده است که مجریان برای اجرای این‌ها راهکارهای مختلفی را می‌توانند در نظر بگیرند. من فکر می‌کنم با شفاف کردن و مکانیزه کردن و هوشمندسازی شهرداری و باز از بین بردن تمام این تفسیرهایی که نسبت به بخش‌نامه‌ها عمل می‌شود، این‌ها را هرچه کمتر کنیم، این گونه فسادها کمتر می‌شود.

با ۶ شهردار کار کردید؛ آقایان کرباسچی، الویری، ملک‌ملنی، مقبسی، احمدی‌نژاد و قالیباف.

کدام را قوی‌تر دیدید؟

اجازه دهید قضایوتی بین این‌ها نکنم ولی همانطور که گفتم چون سال‌های زیادی با آقای قالیباف کار کردم و همانطور سال‌های زیادی هم با آقای کرباسچی به دلیل حضور در دولت آقای هاشمی کار کردم احساسم این است که این دو بزرگوار در مورد عمل‌گرایی برای مسائل شهر تهران مثبت عمل کردند.

می‌گویند آقای محسن هاشمی رفسنجانی خیلی محافظه‌کار است و خیلی در مسائل سیاسی

اجازه ندادم.

که آخر هم شورای شهر اصولگرا به نظر شما رای دادند.

بله. در جلسه رفتیم و محکم ایستادم. از نظر کارشناسی بحث زیادی شد و خوشبختانه طرح آقای احمدی‌نژاد رای نیاورد، در شورای شهری که آقای چمران رئیس بود. خود ایشان- احمدی‌نژاد- هم آمد و توضیح داد...

همان موقع طرح مونوریل به قم رفت؟

خیر. وقتی آقای احمدی‌نژاد رئیس جمهور شدند از ابزار وزارت کشور استفاده کردند و شورای عالی شهرسازی و مونوریل را به قم تحمیل کردند.

و نقطه ضعفی که آقای قالیباف دارند یا انتقادی که می‌توانید به ایشان داشته باشید؟

در مورد موارد منفی اگر بخواهم بگویم، البته ایشان در این ۴ سال اخیر تاحدودی برطرف کرده است، ولی نکته این بود که من همیشه می‌گفتم در برنامه‌های حمل و نقل ترافیک تهران این طور بود که ما تا آن تاریخ باید مثلا حدود ۴۰۰ کیلومتر مترو می‌داشتیم و از آن سو هم باید ۵۰۰ کیلومتر اتوبان هم باید می‌داشتیم، اتوبان‌ها ساخته شد ولی مترو روی ۱۲۰، ۱۳۰ و نهایتا ۲۰۰ کیلومتر باقی ماندند. در صورتی که در شهر باید اولویت را به حمل و نقل عمومی بدهیم. باید شهر انسان‌محور شود و حمل و نقل عمومی محور شده، البته دولت‌ها نقش مهمی دارند چون مترو پدیده‌ای گران است و دولت‌ها باید به مترو کمک کنند. شاید آقای قالیباف بگویند سعی بر این بود که در بعد زیرساخت‌ها

بگیرند می‌توانند تبعات اختلافی از همین الان بروز کند و امیدواریم چنین نشود.

تجربه تلخی در دوره اول شوراها داریم که در اختیار طیف اصلاح‌طلبان بود، انحلال شورا بود. مردم امیدوارند چنین نشود.

تهران مرکز ایران است و اگر این اختلافات در آن شکل گیرد مردم و کشور ضرر خواهند کرد. دولت هم دچار مشکل می‌شود.

چون مردم با یک امید به این طیف رای دادند.

امیدواریم به سمتی برویم که بتوانیم تصمیمات با اتحاد بگیریم که در نتیجه مشکلات مردم را حل کنیم.

آقای محسن هاشمی رفسنجانی میان احزاب مختلف موجود کشور که دو دسته مشخص اصولگرا و اصلاح‌طلب را داریم، به کدام طرف خود را متمایل می‌بینید؟

اصولا خانوادگی از معتدلین سیاسی کشور هستیم و سعی ما بر این است که اعتباری که گرفتید از ابوی به ما دادند، فراجحای عمل کنیم و لسی از نظر جایگاهی من بسه عنوان یکی از اعضای حزب کارگزاران سازندگی فعال هستم و سمت ریاست شورای مرکزی آنجا را دارم. در همین حزب هم سیاست اعتدالی داریم.

عملا سیاست این حزب زیرمجموعه اصلاح‌طلبان محسوب می‌شود. به کارگزاران الان جزو جبهه اصلاحات قرار گرفتند. به نظرم عملکرد اصولگرایان و یا تبلیغات کاذب بوده که این‌ها را به آن سمت فشار می‌دهد. برخی از افراد نمی‌خواهند در یک جبهه‌ای قرار گیرند که بعدا... همه می‌خواهند در جبهه اعتدالی باشند.

آقای محمد هاشمی عموی شما حالشان بهتر است؟

بله. خیلی بهتر هستند، رفع شده است. از بنیانگذاران کارگزاران سازندگی بودند.

بله. هیات موسسی داشتند که ایشان هم جزو آن بودند.

ایشان جدا شدند. علت را می‌دانید؟

موردی مطرح شد و من هم دلایلی را می‌دانسم ولی صلاح نمی‌دانم الان مطرح کنم.

مهم‌ترین انتقاداتشان را هم نمی‌توانید بگویید؟

خیر. اصلا نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم.

آقای قالیباف را می‌توان گفت شیخ‌الشهرداران است. ۱۲ سال سابقه شهرداری دارند. عملکرد ایشان را چطور می‌بینید؟

نقاط قوت و ضعف ایشان چه بوده است؟

آقای قالیباف نقطه مثبتش در عمل‌گرایی است.

این یک نقطه مثبت در یک مدیر است که خود را در اتاق

در بسته حبس نکند و کارها را به دیگران واگذار نکند و تنها به خود توجه نداشته باشد. پای کار بیاید و این از حسن‌های آقای قالیباف است که مدیر عملگرا است. در برخی موارد

واقع‌گرایی را می‌توان در او به وضوح دید و می‌توان گفت...

مشاوره پذیر بود؟

در موضوع مترو همیشه ایشان برنامه‌محور بود. وقتی برنامه‌ها را اعلام می‌کردیم ایشان سعی نمی‌کردند برنامه را برهم بزنند. مثلا آقای احمدی‌نژاد همان دو سالی که آمدند موضوع مونوریل و قطار هوایی را به گونه‌ای مطرح کردند که وضعیت مترو را به هم ریخت و من مقاومت شدیدی کردم و

محسن هاشمی با حضور در برنامه هفته پیش دست خط به بسیاری از سوالات مطرح شده درباره عملکرد شهرداری و سرنوشت آینده آن پاسخ داد و همچنین به بیان خاطراتی از آیت‌الله هاشمی پرداخت. نظر به اهمیت این سخنان سازندگی بخش‌هایی از آن را منتشر می‌کند.

این روزها شما به شدت درباره شهرداری تهران زیر ذره‌بین هستید.

موضوع شورای شهر بعد از انتخاب اعضا، تصمیم با اعضای شورای شهر است.

جایی شنیدیم که گفتید به این شرط استعفا می‌دهم که اول اجماع روی من باشد بعد استعفا بدهم؛

بحث شخص من نیست. پست‌های سطح بالا پست‌هایی نیست که برای آن تلاش کنید.

قطعا چنین است. تلاش شما را نمی‌گویم. فشارهایی را می‌گویم که از جاهای مختلف وارد می‌کنند تا شما حتما این را بپذیرید.

معمولا این گونه پست‌ها واقعا زحمت زیادی می‌طلبد و نگاه‌ها روی شما است. باید به دلایلی

که نسبت به من این لطف وجود داشت توجه داشت. در گذشته من نامزد شورای شهر شدم و با آقای قالیباف رقابت کردیم. دلیل اینکه

ان زمان من انتخاب شدم فکر می‌کنم هنوز هم بتوانم آن را مطرح کرد، این بود که وقتی

از مردم تهران سوال می‌شود مشکل تهران چه است اولویت یک آلودگی هوا و ترافیک

است، عمده این کار جزو تخصص‌های من بود، چون عمده این کار راه آهن شهری بود و جزو

تخصصهای من بود، اگر شهرداری و شورای شهری باشد که برنامه‌هایش را بر اساس حل

معضل ترافیک و مسائل مربوط به آلودگی هوا بگذارد من آلترناتیو مناسبی در دوره قبل بودم

که وارد رقابت هم شدم. این دوره شاید بتوانند فرد دیگری را پیدا کنند که چنین خصوصیتی

شبه به خصوصیات من داشته باشد یا اولویت شورای شهر برای این مسائل نباشد. مثلا ممکن

است ذهن شورای شهر به این سمت برود که باید مسائل شهرسازی و بافت فرسوده را اولویت

قرار دهیم و شهر را از نظر شهرسازی به سیستم مناسبی بازگردانیم.

اینکه می‌گویند اختلاف نظرها در شورای شهر تهران قدری بین اعضای شورا زیاد است و یکسری سمت طیف کارگزاران رفتند و یکسری سمت حزب دیگری رفتند. چنین چیزی صحت دارد؟

معمولا در مسائل سیاسی کسانی که جبهه‌ای تصمیم می‌گیرند در عمل وقتی افراد مختلف و احزاب مختلف وارد کار می‌شوند، ممکن است هماهنگی‌های این‌ها آلتطور که گمان می‌کنند مناسب نباشد. لذا طبیعی است که احزاب مختلفی که عضو جبهه اصلاحات هستند نظرات متفاوتی نسبت به شهر دار داشته باشند.

شورای اصلی که این‌ها را جبهه است ورود نمی‌کند؟

شورای اصلاحات سعی‌اش بر این است که تصمیم‌گیری در مورد شهردار را جبهه‌های ادامه دهد. این کار سختی است. زیرا تصمیم با شورا نیست و با افرادی است که در شورای شهر الان

حضور یافتند و معمولا این گونه رای دادن‌های مخفی است ولی من فکر می‌کنم اختلاف در آن حد نباشد.

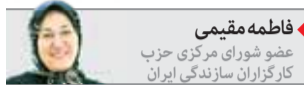
با توضیحاتی که شما می‌گویند الزاما تصمیمات اعضای منتخب شورای شهر نمی‌تواند آن جبهه‌ای که آمده این لیست را تنظیم کرده است راضی نگاه دارد.

این هنر سیاسی افراد است. در سیاست‌مداری هنر شما در این کارها است. این‌ها اگر بتوانند مجددا جبهه‌ای عمل کنند و تصمیم را جبهه‌ای بگیرند این موضوع می‌تواند منجر به تصمیم خارج از جبهه اصلاحات نشود. ولی اگر نتوانند دور هم جمع شوند و تصمیم را بدون اختلاف



مبارزه مدنی با مردسالاری

سهام زنان در مدیریت شهری باید افزایش یابد



فاطمه مقیمی
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران

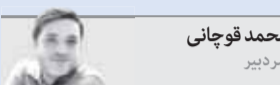
تبعیض آمیز زنان تهران نیازمند نرمشی اساسی و تغییر رویکرد کلی مدیران شهری در مورد آنها و پذیرش زنان به عنوان شهروندانی برابر با مردان و نه رقیبی برای آنان است؛ شهروندانی که از یک سو به دلیل انسان بودن نباید مورد تبعیض قرار بگیرند و از سوی دیگر به عنوان نیمی از نیروی انسانی کشور باید از فرصت‌های برابر در عرصه‌های مختلف برخوردار شوند. تنها در این صورت است که می‌توان نسبت به تغییر قوانین تبعیض آمیز در مورد زنان و تغییر سیاست‌های واپس‌گرایانه امیدوار بود؛ سیاست‌های نادرستی که نتیجه‌ای جز افزایش شکاف جنسیتی در ایران و ادامه ناکامی در روند توسعه کشور نخواهد داشت، چرا که بدون حضور نیمی از نیروی انسانی کشور، امکان دست‌یابی به رشد و توسعه وجود نخواهد داشت.

بد نیست نگاهی به اندیشه فمینیسم بیندازیم و ارزیابی‌ای از ورود این تفکر به فضای فعلی مدیریت شهری داشته باشیم؛ اندیشه فمینیسم در واقع همان جنبش زنان است که ریشه‌های آن به دوران روشنگری اروپا و بیداری این قاره از خواب قرون وسطایی می‌رسد اما ایده‌های انقلاب کبیر فرانسه، زمینه‌ساز جدی و واقعی شکل‌گیری نخستین نطفه‌های جنبش فمینیستی شدند؛ آنچه که ایده حقوق بشر برای نخستین بار به شکل مدون و البته بیشتر در رابطه با حقوق مردان فرمول‌بندی شده بود. آنچه که فرانسه در دهه ۹۰ قرن هجدهم به صورت شرکت فعال زنان در جنبش‌های انقلابی و سپس تأسیس انجمن‌های سیاسی ویژه زنان شاهد آن بوده، به مرور ریشه‌هایش را در سراسر اروپا گستراند.

«جنبش آزادی زنان» مهم‌ترین روایت فمینیستی در جامعه معاصر غرب است. البته خود این عنوان نیز نشان‌دهنده زمینه سیاسی ظهور آن و کلیدی برای درک بعضی از تفاوت‌های آن با اشکال پیشین فمینیسم است. فمینیست‌های اولیه از «حقوق» و «برابری» زن سخن می‌گفتند اما در دهه ۶۰ میلادی «سستم» و «آزادی» در فعالیت‌های سیاسی چپ‌پو، کلماتی کلیدی به شمار می‌رفتند. با افزایش جنبش‌های آزادی‌بخش، از قبیل جنبش آزادی‌بخش سپاهان، جهان سوم و... فمینیسم جدید، به ناکزیر عنوان «جنبش آزادی‌بخش زنان» را برای خود برگزید که این تغییر نام تحولی مهم در دورنمای سیاسی فمینیسم معاصر ایجاد کرده اما هرگز فمینیسم نتوانست روایت دقیقی از چرایی عدم حضور زنان در رده‌های مدیریتی شهری ارائه دهد؛ در واقع سوال اصلی این است که اکنون کدام طبقه از زنان می‌توانند مطالبات دقیقی از طبقه خود برای به‌سازی شرایط شهری و اجتماعی فعلی تهران ارائه دهند؟

آنچه در این میان مغفول واقع شده، نگاه صحیح و انسانی دین مبین اسلام به مقوله مشارکت زنان است، از آن گذشته ما در باور شیعی خود حد و مرزی برای توانمندسازی زنان از منظر تحصیل علوم دینی و مدارج عالیه دانشگاهی قابل نیستیم؛ لذا می‌توان تصور کرد بسیار زانی را که هم سواد کافی در زمینه حقوق اساسی زنان در جوامع شهری دارند و هم مطالبات نسل خود را به خوبی درک کرده و منتقل می‌کنند. جوامع شهری اگر نتوانند وجود و اثرگذاری این طیف را درک کنند، گسست جنسیتی روزبه‌روز افزایش خواهد یافت و بحران‌های اجتماعی حتی بدنه سازمان‌های شهری را هم از عملکرد صحیح باز خواهند داشت.

چه باید کرد؟



محمد قوچانی
سردبیر

یکی از ریشه‌های بحران سیاسی در ایران نوین (از نهضت مشروطیت بدین سو) بحران در زبان فارسی است. زبان فارسی که میهن واقعی هر ایرانی است از ۱۱۱ سال پیش بدین سو آماج هجوم مفاهیم تازه‌ای قرار گرفته که حامل‌های ادبی موجود و منتخب برای افاده‌ی آنها نه‌تنها مناسب به نظر نمی‌رسد بلکه بر آشفستگی ذهنی در عرصه سیاسی کشور نیز می‌افزاید. بخش عمده‌ای از این آشفستگی ادبی و سیاسی البته ناشی از ویروس‌های کمونیستی است که به آب و هوای ایران نیز رسیده است. در واقع زبان فارسی سنتی ما که گویش اندیشه سیاسی و اجتماعی سنتی ایران بوده است در دوران جدید نخست به علت وارداتی بودن مصنوعات سیاسی و اجتماعی جدید و سپس به سبب رهزنی فکری کمونیستی برخی روشنفکران سیاسی دچار بحران در انتقال مفاهیم مدرن شده است. از جمله این موارد عدم درک درست از ماهیت مشارکتی نهاد قدرت یعنی دولت در جهان مدرن است.

«دولت» جدید برخلاف «دولت» قدیم نهادی نیست که با قهر و غلبه و به اتکای قاعده‌ی «الحق لمن غلب» به دست آید. دولت‌های کهن یا محصول یک پیروزی نظامی بودند یا در اثر اینرسی ناشی از این هژمونی تاریخی و از طریق توارث تشکیل می‌شدند. در مواقعی نیز برخی شورش‌های اجتماعی منجر به واژگونی یک دولت می‌شد اما کمتر دولتی با یک قیام اجتماعی تشکیل می‌شد. حتی دولت‌های شکل گرفته در جریان یک حرکت اجتماعی نیز با ابزار سرکوب مستقر می‌شدند؛ سرکوب اغتشاش‌گران و به قدرت رسیدن سرکوب‌کنندگان. به همین علت دولت در جهان قدیم مترادف بود با سلطنت؛ یعنی سلطه‌ی یک فرد بر جمع و نه الزاماً پادشاهی که در تفسیر حکمای سیاسی گونه‌ی مطلوب سلطنت بود. اما سلطان برخلاف شاه کسی بود که با زور شمشیر تاج سلطنت را بر سر می‌گذاشت و برای این کار گاه ناگزیر بود که از دریا خون نیز بگذرد.

دولت‌های جدید اما محصول یک «توافق سیاسی» هستند. توافق سیاسی می‌تواند با اجماع نخبگان یا آرای توده‌ها شکل بگیرد یا آمیزه‌ای از این دو باشد اما مبنای آن نه «قهر و غلبه» که «مذاکره و مصالحه» است و از این رو اساساً «دولت مدرن» یک دولت ائتلافی است. البته این ائتلاف می‌تواند در درون جبهه‌های سیاسی شکل بگیرد یا فراتر از آن باشد. بدیهی است که ما منکر موجودیت دولت‌های حزبی در جهان مدرن نیستیم اما حتی دولت‌های حزبی نیز در ماهیت خود ائتلافی میان جناح‌های سیاسی درون احزاب سیاسی است. هیچ دولتی را در جهان جدید نمی‌توان یافت که در درون آن تفاوتی میان اعضا و اجزای دولت نباشد. که اگر چنین بود به جای جمهوریت به عهد سلطنت باز می‌گشتیم و به جای رئیس‌جمهور به سلطنت رجعت می‌کردیم! بنیان جمهوریت در جهان جدید بر حکومت اکثریت یا حفظ حقوق اقلیت استوار شده است. جمهوریت «اکثریت‌سالاری» نیست که اگر چنین باشد جز «دیکتاتوری اکثریت» نیست و حفظ حقوق اقلیت تنها با اجازه دادن به آنان برای برخورداری از حق حیات یا حق آزادی بیان یا حق آزادی تبلیغات و تجمعات مساوی نیست. در یک جامعه‌ی در حال گذار به سوی دموکراسی جلب مشارکت اقلیت در حکومت یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

اصلاح‌طلبی یک «ژن» نیست، یک برنامه است

چرا ما از استراتژی دولت وحدت ملی دفاع می‌کنیم؟

مقاومت بلاوجه اکثریت مطلق شورای شهر تهران برای راه ندادن حتی یک نماینده اقلیت تکرار همان تجربه‌ی تلخ جناح اصولگرا برای حذف رقیبان اصلاح‌طلب در گذشته است که بدون شک با اصلاح قانون انتخابات باید مرتفع شود. گرچه کارآمدی یک نظم سیاسی در اقتدار اکثریت است اما آزادی یک نظم سیاسی فقط با وجود اقلیت سنجیده می‌شود. این امر به‌خصوص در نهادهای مشورتی مانند مجلس و شوراها ضروری است اما در نهادهای اجرایی مانند دولت و شهرداری‌ها بهتر آن است که ائتلاف نه براساس اشخاص و افراد که براساس برنامه‌ها و اندیشه‌ها صورت گیرد. دفاع از یک دولت ائتلافی از نظر ما به معنای مشارکت با افراد و احزابی نیست که فلسفه‌ی وجودی آنان در تضاد با برنامه یک دولت اصلاح‌طلب قرار دارد. بدیهی است هرگونه ائتلاف بسا جریان‌هایی مانند جبهه پایداری به نقض غرض و ناامیدی گسترده در بدنه اجتماعی جبهه اصلاحات منتهی خواهد شد. اما دولت در حال گذاری مانند دولت دکتر حسن روحانی نیازمند ائتلافی گسترده در میان همه نیروهای میانه‌رو و معتدل اصلاح‌طلب و اصول‌گراست. در واقع اگر سرفصل‌های تئوریک این دولت را دفاع از حقوق و آزادی‌های اساسی، بهبود روابط خارجی و تنش‌زدایی بین‌المللی، رونق کسب و کار و تولید و توسعه کشور بدانیم هر فرد و هر حزبی که بتواند به این برنامه سیاسی و اجرایی کمک کند باید در دولت دوازدهم حضور داشته باشد.

استراتژی «دولت وحدت ملی» راهبردی بود که از پایان دولت اول محمود احمدی‌نژاد در کشور مورد توجه سیاستمداران ارشد کشور قرار گرفت. در دورانی که آن دولت همه‌ی سرمایه‌های مدیریتی کشور را به خانه فرستاده بود عقلای دو جناح اصلاح‌طلب و اصول‌گرا به این فکر افتادند که یک دولت وحدت ملی را بر سر کار آورند. پیشازان این حرکت اتفاقاً از جناح اصولگرا بودند. افرادی مانند علی‌اکبر ناطق‌نوری در جناح اصولگرا و سیدمحمد خاتمی در جناح اصلاح‌طلب تحت رهبری کلان آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در همان مقطع از این راهبرد دفاع می‌کردند که در یک اقدامی عملی اصولگرایان در مجلس هشتم به مناسبت سی‌امین سال تأسیس نهاد قانونگذاری در جمهوری اسلامی همایشی برای تحقق آرمان وحدت ملی در مجلس شورای اسلامی برپا شد. در این همایش از سیدمحمد خاتمی تا علی‌اکبر ناطق‌نوری و از روح‌الله حسینیان تا عزت‌الله سبحانی حضور داشتند و تنها غایب بزرگ جلسه محمود احمدی‌نژاد بود.

اما متأسفانه گزینه‌ی طراحی این راهبرد برای انتقال دموکراتیک دولت یعنی میرحسین موسوی در ایستگاه ۸ سوار نشده، پیاده شد و از آن بدتر با شکل‌گیری یک بحران سیاسی اصل آن برنامه‌ی وحدت ملی به محاق رفت. این در حالی است که آخرین نخست‌وزیر در نخستین مبارزه انتخاباتی خود برای تصدی مقام ریاست‌جمهوری خویش را «اصلاح‌طلبی اصولگرا» می‌دانست که برخلاف خاتمی «اصلاح‌طلب» یا ناطق «اصولگرا» می‌تواند هر دو جریان انقلابی موجود چه جناح چپ خط امامی و چه جناح راست حزب‌اللهی را جلب و جذب کند. باری اما از قضا سر که، انگبین فرود... دولت روحانی اما براساس همین راهبرد شکل گرفت حتی قبل از آنکه وزرای آن به پارلمان معرفی شوند. یک سال قبل از تشکیل این دولت محمدعلی نجفی عضو موسس حزب کارگزاران سازندگی ایران در گفت‌وگو با هفته‌نامه آسمان خواستار تشکیل یک دولت واقعا ملی شد و چندی بعد اسحاق جهانگیری دیگر عضو ارشد همین حزب سخن از نسل تازه اصلاح‌طلبانی کرد که در پس تحقق یک دولت فراجنبی هستند. به همین علت هنگامی که اصلاح‌طلبان میان دو گزینه محمدرضا عارف (به عنوان یک اصلاح‌طلب تشکیلاتی) و حسن روحانی (به عنوان یک اصلاح‌طلب گفتمانی) قرار گرفتند و منحنی رو به رشد روحانی را دیدند در حمایت از روحانی و ترجیح آن بر عارف تردیدی از خود نشان ندادند.

اکنون اما در آستانه‌ی تشکیل دولت دوازدهم نباید اسیر بازی‌های زبانی شد: دولت دوازدهم به عنوان یک دولت مدرن همچنان تا اطلاع ثانوی یک دولت ائتلافی است که براساس یک گفت‌وگو و نه تشکیلات سیاسی باید تشکیل شود. اجازه دهید صریح‌تر سخن بگوییم: برخلاف رهزنی‌های کمونیستی در اندیشه سیاسی جدید دولت مدرن یک شرکت سهامی است. یک شرکت سهامی عام مرکب از آحاد ملت که سهامداران آن به حساب می‌آیند. هیچ شرکتی سهامداران خود را به دو گروه تقسیم نمی‌کند. هیئت مدیره‌ی همه‌ی شرکت‌های موفق هیئت مدیره‌ی همه‌ی سهامداران خود هستند اما هیچ‌کس بیش از سهام خود حق اعمال اراده ندارد. ترکیب هیئت مدیره به خوبی گویای ماهیت رای و نظرس‌رای‌دهندگان یا بهتر بگوییم سهامداران است. آنان براساس یک برنامه به این هیئت مدیره رای داده‌اند و هر کس از هر جناحی که پای این برنامه را امضا کند و به آن وفادار باشد می‌تواند در این هیئت مدیره مشارکت کند.



داشته باشد. در جهان مدرن دولت‌ها برآمده از احزاب هستند اما هیئت دولت، شورای مرکزی هیچ حزبی نیست. هیئت دولت همان هیئت مدیره شرکت سهامی عام شهروندان و سهامداران یک کشور است که به آن در یک انتخابات آزاد رای داده‌اند.

از ایسن فراتر گاه به کارگیری افرادی از جناح مقابل براساس قاعده‌ی عقلانی «جذب حداکثری و دفع حداقلی» می‌تواند موانع موجود را از پیش پا بردارد و دشمنی‌ها را کم کند. به عنوان مثال اگر وزارت فرهنگ را تردیدی نکنید که بهترین فرد برای وزارت تجارت یک بازاری محافظه‌کار است و اگر بتوان وزارت کشور را به اصولگرایان واگذار کرد که از حقوق و آزادی‌های اساسی دفاع کند، بهتر است از آن است که آن را به اصلاح‌طلبی داد که با وجود باور به این ارزش‌ها در عمل امکان تحقق آنها را در مواجهه با هسته سخت اصولگرایان بیرون از دولت ندارد.

و فراتر از این راهبرد پرسش اساسی اینجاست که اولاً آیا در شرایط بحرانی کنونی امکان تحقق یک دولت اصلاح‌طلب صدرصد وجود دارد؟ آیا با وجود بدگمانی عمیق حاکمیت به جبهه اصلاحات می‌توان با اصرار بر گزینه‌های تشکیلاتی، گفت‌وگو اصلاح‌طلبی را قربانی رقابت‌های حاکمیتی کرد؟ و ثانیاً حتی در صورت تحقق یک دولت صدرصد اصلاح‌طلب همه‌ی مشکلات کشور حل می‌شود؟ آیا نمی‌توان با قیاس عملکرد وزیران در دولت اصلاحات با وزیر ب در دولت اعتدال به این نتیجه رسید که گاه یک اصولگرای متعهد به برنامه اصلاحات بهتر است یا یک اصلاح‌طلب بی‌تعهد به برنامه اصلاح‌طلب؟ و ثالثاً اصولاً معیار اصلاح‌طلبی چیست؟ آیا اصلاح‌طلبی یک «ژن» است یا یک برنامه؟ آیا آنان که اصلاح‌طلب متولد می‌شوند از کسانی که اصلاح‌طلب می‌شوند برترند؟

شرایط کشور در گذار از تعطیلات دوران محمود احمدی‌نژاد به شرایط عادی نیازمند یک عزم و اراده ملی است. ما که در گفتارهای خود جناح مقابل را به گفت‌وگوی ملی می‌خوانیم و متأسفانه از آنان به سبب و عجب و غرورشان صدایی نمی‌شنویم باید خود در این اقدام، پیشگام شویم و در دولت، مجلس، شهرداری‌ها و شوراهایی که اکثریت مطلق آنها در اختیار ماست بازی جوانمردانه را به حریف آموزش دهیم و جدا از این رفتار اخلاقی هوشمندی سیاسی پیشه کنیم و با مشارکت حریف در تصمیمات سخت ملی از تعداد دشمنان خود کم کنیم که یک دشمن زیاد و هزار دوست کم است.

در شرایطی که دونالد ترامپ در ایالات متحده بر سر کار است اتخاذ این راهبرد ملی یک ضرورت تاریخی است. ترامپ در حال یارگیری از اصولگرایان است یا اصولگرایان تندروها در حال یارگیری از جمهوریخواهان افراطی هستند. باید این خط را با اتحاد همه‌ی ایرانیان شکست. برای تشکیل یک دولت حزبی فرصت بسیار است باید یک دولت ملی ساخت که در آن ائتلافی فراطیقاتی و فراحزبی و در حقیقت ملی شکل بگیرد؛ این دولت، عرصه نبرد طبقاتی و حزبی میان روشنفکران و مفتشان، کارگران و کارآفرینان، دیپلمات‌ها و نظامیان، تاجران و تولیدگران، مردان و زنان، جوانان و پیران نیست. دولت دوازدهم، «دولت کار» است و شاید در پایان قرن چهاردهم هجری شمسی این آخرین فرصت ما برای توسعه‌ی ملی باشد.

در چهار سال گذشته وضعیت مولفه و راست سنتی بهتر نشد؛ اگر چه بدتر هم نشد. آنها می‌توانستند در شکست‌های پی‌درپی راست رادیکال به بازیابی خود زیر سایه دولت روحانی بپردازند. اما چنین اتفاقی هم نیفتاد. علی لاریجانی نیز در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره یازدهم اعلام کرد کاری به اصولگرایان ندارد و دیگر در جلسات آنها شرکت نمی‌کند.

سخنان ناطق نوری در نقد مولفه اسلامی و سخنان میر سلیم در نقد راست رادیکال نشان دهنده تحرک دوباره‌ی محافظه‌کاران علیه رادیکال‌هاست

بازگشت راست سنتی



اکبر منتجبی
دستیار سردبیر

این روزها اگر چه علی اکبر ناطق نوری سخنی نمی‌گوید اما عموماً نامش از چند جانب مطرح می‌شود. از سویی روزنامه‌ها خیر دادند که رئیس‌جمهور روحانی به وی پیشنهاد داده است که دبیری شورای عالی امنیت ملی را بپذیرد و او این درخواست را رد کرده است؛ از سوی دیگر در قضایای دانشگاه آزاد نامش مطرح شد که از عضویت در هیات امنای این دانشگاه استعفا داده است. البته علی اکبر ولایتی، ریاست هیات امنای دانشگاه آزاد این خبر را تایید کرد اما افزود که در تلاش است تا آقاسی ناطق نوری استعفايش را پس بگیرد.

اما آنچه در این میان جالب توجه بود، اظهارات مصطفی میرسلیم درباره ناطق نوری بود. او در گفت‌وگویی که چند روز پیش با روزنامه ایران انجام داد، از وضعیت موجود آمده در جناح راست سنتی گلایه کرد. او از ناطق نوری و ابراهیم رئیسی مثال آورد، آن دو را با یکدیگر مقایسه کرد و از تشکیلات جناح به شدت انتقاد کرد و یاد آورد شد که «در سال ۷۶ وقتی آقای ناطق آمدند؛ با آنکه انتخابات را واگذار کردند پیش از ورود به صحنه انتخابات از فعالان سیاسی شناخته شده بودند که دارای کارنامه‌ای پرپار و از سران شاخص اردوگاه اصولگرایان بودند. پس از واگذاری نتیجه انتخابات نیز اصولگرایان، اغلب حول محور ایشان باقی ماندند. در مقایسه با ایشان، آقای رئیسی، هرگز به‌عنوان فعال سیاسی شناخته نشده بودند و طبیعتاً، کارنامه سیاسی و اجرایی در این حوزه نداشتند؛ همچنین از سران اردوگاه اصولگرایان نبودند و تنها چندماه مانده به انتخابات به‌عنوان نامزد معرفی شدند و ایشان و حامیانشان توقع داشتند که اصولگرایان حول محور این نامزد نوظهور جمع شوند. پس از انتخابات هم نتوانستند به نقطه اتصال اصولگرایان تبدیل شوند.»

بدین ترتیب، مصطفی میرسلیم با این قیاسی که به سرعت از آن عبور می‌کند، یادآوری می‌کند که جناح راست دیگر آن جناحی که از او سراغ داشتیم، نیست. چرا که تشکیلات جناح را یک تشکیلات قانونی نمی‌داند و این تشکیلات با وجودی که موجودیت خودش زیر سوال است، نمی‌تواند برای اعضای جناح کاندیدا معرفی کند.

سخنان آقای میرسلیم یک‌بار دیگر بحران رهبری در جناح راست را به رخ کشید. علی اکبر ناطق نوری که به گفته میرسلیم پس از شکست در سال ۷۶ اصولگرایان را دور خود جمع و آنها را سازماندهی کرد، اما همو در سال ۸۴ پس از به قدرت رسیدن محمود احمدی‌نژاد، ناراحت و نگران از این اتفاق به سویی رفت و کمتر سخن گفت و از سال ۸۸ نیز از جرگه اصولگرایان جدا شد؛ از آن زمان به بعد آنها دیگر نتوانستند قدرت افسانه‌ای خود را بازیابند.

جناح راست در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران قبلاً معروف به «جناح محافظه‌کار» بود. این جناح بعد از نتیجه تحولات سیاسی بعد از انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت. این جناح تا حدود سال ۱۳۷۶ که فعالیت مستقیمی در ساختار قدرت حاکمه ایران داشت، به همین نام خوانده می‌شد؛ از سال ۱۳۷۸ آرام آرام نامش به عنوان «جناح اصولگرا» مطرح شد و به همین نسبت نیز اصولگرایان جایگزین

راست‌گرایان شدند.

اصولگرایان در آن مقطع عموماً افراد تند و تیزی بودند که از سیاست‌های توسعه و رفاه‌های رفاهی‌رئیس‌جمهوری گلایه‌مند بودند. آنها اگر چه اصلاح‌طلب و چپ اسلامی نبودند، در حاشیه کسانی بودند که با نگاه‌های مارکسیستی، مباحثی چون معیشت مردم و عدالت را مطرح می‌کردند و از دولت وقت خاتمی می‌خواستند که ثروت را مذبوم بداند و سرمایه‌داران و بخش خصوصی را به حاشیه براند.

این در حالی بود که خاستگاه فکری جناح محافظه‌کار (اصولگرایان فعلی) در ابتدای انقلاب و حتی دهه اول جمهوری اسلامی، راست و مبتنی بر حمایت از بازار و بخش خصوصی بود. اساساً راستگرایان عده‌ای بازاری بودند که به امر سیاست ورود کرده بودند. قبل از انقلاب آنها تلاش می‌کردند پشتوانه مالی مبارزات باشند و پس از انقلاب نیز می‌خواستند در دستگاه‌هایی مانند وزارت بازرگانی و صنعت نبض اقتصاد را در دست بگیرند.

در دوره‌ای که میرحسین موسوی با نگاه چپ دولت خود را اداره می‌کرد، راستگرایان بیشترین انتقادات اقتصادی خود را متوجه او و سیاست‌های دولتش می‌کردند. پس از رحلت امام خمینی و ریاست‌جمهوری هاشمی‌رفسنجانی، حدود دو دوره دولت در دست جناح راست قرار داشت. پس از سال ۱۳۷۸ و انتخابات مجلس ششم تا ۱۳۸۱ و انتخابات شوراها، جریان اصولگرایان از دل جریان راست متولد شد و جایگزین آن شد.

در سال ۸۴ نیز این جناح راست نبود که پیروز شد، این اصولگرایی آمیخته

با افراطی‌گرایی بود که توانست با یک عملیات چندپهلوی و پیچیده، که همزمان در اوج اختلافات اصلاح‌طلبان انجام می‌شد، محمود احمدی‌نژاد را در قامت یک رئیس‌جمهور مطرح کند و او را بر کرسی ریاست‌جمهوری بنشاند و پیروز انتخابات کند. راست رادیکال پس از دو دهه اکنون به قدرت رسیده بود و معلوم نبود که چه سر کشور خواهد آورد. بعد از به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد، اولین کسی که انحراف را تشخیص و به آن واکنش نشان داد، علی اکبر ناطق نوری بود. او محمود احمدی‌نژاد را یک فرد فضایی خواند؛ کسی که انگار روی زمین قدم نمی‌زند و ایده‌ها و برنامه‌هایش آنچنان فضایی و دور از دسترس است که نه تنها به آنها نخواهد رسید بلکه کشور را به مسیر خطرناکی خواهد انداخت.

در آن مقطع دیگر چهره‌های جناح اصولگرا از این اظهارات ناطق نوری گله‌مند شدند؛ این سخنان را تضعیف رئیس‌جمهور اصولگرا خواندند که نباید بیان می‌شد. اما رفته رفته محمود احمدی‌نژاد نطق جناح راست را کور کرد. از یک سو روحانیت را به حاشیه برد و از دیگر سو جناح راست را به بازی قدرت راه نداد. هر سازی می‌زد، دیران احزاب راست سنتی با آن می‌رقصیدند. اما باز احمدی‌نژاد توجهی به آنها نداشت؛ تا این که حبیب‌الله عسکراولادی دبیر کل وقت مولفه به خشم آمد و گفت که دورتادور احمدی‌نژاد را افرادی کوتوله گرفته‌اند.

مولفه، در راس احزاب جناح راست سنتی بود و به همان نسبت نیز بیشترین ضربه را پذیرا بود. با کنار رفتن عسکراولادی از دبیر کل مولفه و آمدن نبی حبیبی این حزب

اثرگذاری خودش را بیش از پیش از دست داد. اگر با بودن حاج حبیب عسکراولادی، دیگران حرمت مولفه را رعایت می‌کردند و سهم آن را در بازی سیاسی محفوظ می‌دانستند؛ بسا بودن نبی حبیبی، آن محذوری‌ها از بین رفته بود.

بدین ترتیب فروپاشی جناح راست سرعت گرفته بود و می‌رفت تاروپود آن از هم گسیخته شود. این چنین بود که تیغ رادیکالیسم بر گردن راستیسم ایرانی گذاشته شد. ابتدا هاشمی‌رفسنجانی لگدمال شد و او را عامل فساد و اشرافیت و فقر و بیکاری موجود در کشور معرفی کردند؛ کاری که پیشتر اصلاح‌طلبان در سال ۷۶ و ۷۷ با هاشمی کرده بودند، رادیکالیسم اصولگرا با شدت بیشتر و سازماندهی‌شده‌تر انجام دادند. سکوت بزرگان جناح راست مقابل تخریب‌هایی که علیه هاشمی می‌شد، باعث شد که این گردونه به سراغ آنها نیز برود.

در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۷ عباس پالیزدار طی سخنان جنجالی‌برانگیزی در دانشگاه بوعلی سینای همدان، برای نخستین بار با اشاره به نام سران جناح راست، آنها و برخی از مقامات بلندپایه را متهم به فساد مالی شدید کرد. بعدتر گفته شد که او از همراهان و همفکران احمدی‌نژاد بوده. با این حال او بازداشت شد و مدتی بعد نیز

از هاشمی‌رفسنجانی و دیگران عذرخواهی کرد.

چرخ کوچک آغاز به چرخیدن کرده بود تا چرخ بزرگ را بچرخاند. افراط‌گرایانی که زیر بیرق سوسیالیسم اسلامی نشسته بودند، با همان دست فرمان، فرمان شورش علیه سرمایه‌داری و راست‌گرایی را داده بودند. اگر روزگاری سوسیالیست‌ها از الگوی «شورش دهقانی» استفاده می‌کردند، در این روزگار افراطیست‌ها با همان نگاه شورش‌حاشیه‌نشینان را آغاز کردند.

در دوره احمدی‌نژاد دیگر با موجودی سیاسی به نام جناح راست روبه‌رو نبودیم. راستگرایان به احتضار سیاسی افتاده بودند. از ناطق‌نوری تا علی لاریجانی از تیر تندروها در امان نبودند. از حرم امام رضا (ع) تا حرم حضرت معصومه (س) به سوی آنها کفش پرتاب می‌کردند و آنها را با شعار «ضدولایت فقیه» طرد می‌کردند.

جناح راست عملاً از تاثیرگذاری بر صحنه مدیریت کشور کنار رفت. اگر چه علی لاریجانی عضو بلندپایه راست سنتی، رئیس مجلس اصولگرایان بود، وضع چنان بود که احمدی‌نژاد وقتی به آن مجلس و تصمیماتش نمی‌گذشت و به مجلسی که لاریجانی رئیسش بود، می‌رفت و علیه لاریجانی‌ها صحبت می‌کرد. راست سنتی دیگر توان این را نداشت که حتی احزاب خود را سازماندهی کند؛ ناطق‌نوری به قهری طولانی مدت رفته بود. جامعه روحانیت مبارز به سوی دیگری چرخیده بود و حزب مولفه کارایی لازم را نداشت. وضعیت برعکس دهه ۷۰ شده بود. اگر در آن دوره جناح راست در مرکز ثقل تصمیمات اثرگذار سیاسی بود و جوانان تند و تیز در حاشیه

قرار داشتند، اکنون حاشیه بر متن غلبه کرده بود. متن به حاشیه رفته بود و اثرگذاری خود را از دست داده بود.

بعد از خرداد ۹۲ راست سنتی بازیابی خود را آغاز و تلاش کرد دوباره از ابتدا به عرصه برگردد. علی اکبر ولایتی و حسن روحانی که هر دو خاستگاه‌شان راست سنتی بود، به عنوان نمایندگان این جریان پا به عرصه انتخابات گذاشتند. حسن روحانی و اصلاح‌طلبان به یک تفاهم سیاسی رسیدند اما علی اکبر ولایتی نه با اصلاح‌طلبان همراه شد و نه با اصولگرایان پیمان بست. فشارهای بی‌امان آغاز شد تا او از کاندیداتوری کنار رود و میدان را به نفع قالیباف و جلیلی خالی کند. ناطق‌نوری که در میدان سیاست سکوت کرده بود، در پشت پرده به مدد ولایتی آمد تا مانع از کناره‌گیری او شود. ولایتی تا آخرین لحظه در انتخابات ماند و نتیجه به سود حسن روحانی رقم خورد.

رادیکالیسم راستگرا و راست سنتی که هر دو از سعید جلیلی و محمدباقر قالیباف حمایت می‌کردند، شکست سختی خوردند. محمود احمدی‌نژاد این شکست را چماقی سر آنها کرد. هواداران او درصالحیت رحیم مشایی را عامل این شکست می‌دانستند و معتقد بودند تنها کسی که مقابل اصلاح‌طلبان می‌تواند رای جمع کند، احمدی‌نژاد است.

در چهار سال گذشته وضعیت مولفه و راست سنتی بهتر نشد؛ اگر چه بدتر هم نشد. آنها می‌توانستند در شکست‌های پی‌درپی راست رادیکال به بازیابی خود زیر سایه دولت روحانی بپردازند. اما چنین اتفاقی هم نیفتاد. علی لاریجانی نیز در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری دوره یازدهم اعلام کرد کاری به اصولگرایان ندارد و دیگر در جلسات آنها شرکت نمی‌کند. مولفه نیز به یک اختلاف درون‌سازمانی رسیده بود؛ از یک سو دست اخوت به اصولگرایان داده بود؛ از دیگر سو آنها بین خود معتقد بودند باید حساب‌شان را از جریان‌های تندرو مانند جبهه پایداری جدا کنند. با این حال آنها در انتخابات ۹۶ توانستند در شورای مرکزی به این نتیجه برسند که در انتخابات ریاست‌جمهوری، کاندیدای واحد داشته باشند. مصطفی میرسلیم برای اکثریت اعضای شورای مرکزی حزب، کاندیدای انتخابات ریاست‌جمهوری شد.

اصولگرایان نیز در قالب تشکیلات جناح چند کاندیدای دیگر از جمله ابراهیم رئیسی، محمدباقر قالیباف تا علیرضا زاکانی و مهرداد بذریاش را معرفی کردند. سعید جلیلی نیز جزو گزینه‌های آنها بود اما از همان ابتدا از همه طرف فشار وارد کردند تا باقی گزینه‌ها به نفع ابراهیم رئیسی کنار بروند. ابتدا زاکانی و بعد جلیلی و سپس قالیباف یک به یک کنار رفتند. اما مصطفی میرسلیم حاضر نشد از دور انتخابات کنار برود. شورای مرکزی مولفه که معلوم بود تحت فشار تشکیلات جناح است، با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که از کناره‌گیری آقای میرسلیم استقبال می‌کند و از او نیز تشکر کرد اما میرسلیم اعلام کرد که قصد کناره‌گیری ندارد و تا پایان رقابت‌ها خواهد ماند.

نتیجه انتخابات دوباره به سود روحانی تمام شد. راست سنتی کنار راست رادیکال ایستاد و یک‌بار دیگر شکست خورد. اگر چه این بار مصطفی میرسلیم توانست به اندازه قامت خود راست سنتی را نجات دهد، همچنان این موجود سیاسی در احتضار است و روزگار خوشی ندارد.



در حالی که رحمانی فضلی از برخی گزینه‌های مورد نظر لاریجانی برای حضور در کابینه سخن گفته است، چندی پیش بهروز نعمتی سخنگوی هیات رئیسه مجلس از دو گزینه‌ای گفته بود که لاریجانی آنها را از حضور در کابینه منع کرده بود. با این حال بهروز نعمتی به سازندگی می‌گوید که علی لاریجانی در رایزنی‌هایش برای کابینه به هیچ وجه وارد مصادیق نشده.



شریکی به نام لاریجانی

سهام رئیس مجلس از دولت آینده چه قدر است؟

کار شوند! در غیر اینصورت از بابت قصور و عدم امضای حکم خانم مینو خالقی و ناتوانی در اخذ حدود پنج میلیون رای آقای دکتر روحانی و انتصاب فرمانداران و استانداران ضعیف و غیرهمسو قطعاً هزینه سنگینی در صحن علنی مجلس در زمان دفاع و اخذ رای خواهند پرداخت! و شک نکنند که از این مجلس رای اعتماد تحت هیچ عنوان نخواهند گرفت!

● لاریجانی می‌خواهد چه کسانی در کابینه باشند و چه کسانی نه؟

آنچه مسلم است علی لاریجانی در رابطه با کابینه بیکار ننشسته است. چندی پیش محمدجواد ابطنی نماینده اصولگرای خمینی شهر به «اعتماد» گفته بود لاریجانی بر سر چپش کابینه رابطه تنگاتنگی با روحانی دارد و ما می‌خواهیم از این موقعیت برای حضور وزرای انقلابی در کابینه استفاده کنیم. اما وزیر کشور هم در گفت‌وگو خودش با روزنامه جام جم با بیان اینکه انجام توافق میان رئیس‌جمهور و رئیس مجلس کار بدی نیست، عملاً این رایزنی‌های لاریجانی را تایید کرده است. رحمانی فضلی حتی از تعدادی از وزرای مورد نظر لاریجانی هم نام برده است: «همین الان اطلاع دارم که آقای دکتر لاریجانی از تعدادی از وزرا که در کابینه حضور دارند به شدت دفاع می‌کنند تا در کابینه بعدی هم حضور پیدا کنند، مثلاً آقای لاریجانی اصرار دارد که آقای زنگنه در دولت آینده حضور یابند یا در سخنرانی که در مراسم افطار داشتند از آقای حتی وزیر جهاد کشاورزی تعریف کردند که کارهای خوبی انجام می‌دهند.»

اما در حالی که رحمانی فضلی از برخی گزینه‌های مورد نظر لاریجانی برای حضور در کابینه سخن گفته است، چندی پیش بهروز نعمتی سخنگوی هیات رئیسه مجلس از دو گزینه‌ای گفته بود که لاریجانی آنها را از حضور در کابینه منع کرده بود. با این حال بهروز نعمتی به سازندگی می‌گوید که علی لاریجانی در رایزنی‌هایش برای کابینه به هیچ وجه وارد مصادیق آن نشده و هیچ توصیه‌ای برای ماندن و یا آوردن یک گزینه به کابینه نداشته است. او البته به روزنامه شرق گفته بود که علی لاریجانی اگرچه توصیه‌ای برای ورود گزینه‌ای به کابینه نداشته بر عدم حضور دو گزینه در کابینه اصرار داشته است. ظاهراً این دو گزینه دو نماینده مجلس کاظم جلالی و محمدرضا تابش هستند که لاریجانی به آنها توصیه کرده به کار نمایندگی خودشان بپردازند و از حضور در کابینه صرف نظر کنند. نام کاظم جلالی برای وزارت کشور و نام تابش برای وزارت ورزش مطرح شده بود.

و در همین راستا وزیر کشور معرفی شد که ما واقعا از عملکردش راضی نیستیم.» مطهری معتقد است: «اگر یک وزیر کشور قوی داشتیم، اعتبارنامه خانم خالقی را امضا می‌کرد و به مجلس می‌فرستاد یا در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری، اجازه نمی‌داد به بهانه عبور از ساعت ۲۴، سه تا چهار میلیون نفر رای ندهند. اگر وزیر کشور قوی داشتیم، استانداران قوی انتخاب می‌کرد و حوادثی مانند حادثه شیراز یا مشهد که استانداران تسلیم فشار شدند و برخلاف قانون عمل کردند، پیش نمی‌آمد. باید ملاک معرفی وزرا، توانمندی و کارآمدی باشد؛ نه اینکه افراد به رئیس‌جمهور تحمیل شوند.»

رحمانی فضلی چند روز بعد در گفت‌وگو با روزنامه جام جم با رد این گمانه‌زنی‌ها به این سخنان پاسخ داد و گفت: «کسانی که چنین صحبتی را می‌کنند آقای دکتر روحانی را نشانند چون ایشان اصلاً اهل باج‌دهی نیستند...» او درباره وزارتش در دولت یازدهم هم گفته است: «وقتی به آقای لاریجانی گفتم به من پیشنهاد وزارت کشور شده، ایشان اصلاً باور نمی‌کرد و گفت اگر این پیشنهاد جدی است حتماً قبول کن و ما هم به شما کمک می‌کنیم. پس معلوم شد که ایشان اصلاً در جریان کار گزینش وزیر کشور نبوده است.»

هرچه هست از همان زمان که بحث حضور چهره‌هایی مانند محمد شریعتمداری در وزارت کشور جدی شد، از راهروهای مجلس شنیده می‌شد برنامه نمایندگان طیف لاریجانی تثبیت موقعیت رحمانی فضلی در وزارت کشور است. برنامه‌ای که اگر بخواید به مرحله اجرا برسد مطمئناً رای سلبی فراکسیون ولایتی به رحمانی فضلی به کمک آن خواهد آمد. تلاش اصولگرایان میانه‌رو مجلس برای حفظ رحمانی فضلی را یکی از اعضای این فراکسیون هم در گفت‌وگو با «سازندگی» تایید می‌کند. او توضیح می‌دهد که اصولگرایان میانه‌رو در حال حاضر رحمانی فضلی را بهترین گزینه در وزارت کشور می‌دانند و خواستار ادامه فعالیت او هستند.

هرچند این رویکرد فراکسیون مستقلان مخالفتی هم درون خود دارد و معلوم نیست بتواند موفق شود. از جمله این مخالفان غلامعلی جعفرزاده ایمن‌آبادی نائبرئیس فراکسیون مستقلان است که دو روز قبل در توییتی از رحمانی فضلی خواست تا اگر به عنوان وزیر کشور معرفی شد انصراف دهد، چرا که رای مجلس را نخواهد داشت: «به آقای رحمانی فضلی توصیه می‌کنم حتی اگر آقای روحانی تحت فشارهای خاص مجبور شود ایشان را به‌عنوان عضو کابینه آن هم در کسوت وزارت کشور به مجلس معرفی نماید شخصاً انصراف دهند! و مانع این

فراکسیون مستقلین جمع شده‌اند و محمود واعظی از چهره‌های دولتی عضو این حزب نقش پررنگی در لابی‌های مجلس به نفع اصولگرایان میانه‌رو و علی لاریجانی دارد. این یعنی نقش طیف لاریجانی و اصولگرایان میانه‌رو در چپش کابینه در بهترین حالت دو برابر اصلاح‌طلبان است.

● سیاسی‌ترین وزارتخانه دولت دوازدهم باز هم به نزدیکان لاریجانی می‌رسد؟

گذشته از سایر وزارتخانه‌های دولت، تاکید اصلاح‌طلبان بیش از همه بر وزارت کشور است. سیاسی‌ترین وزارتخانه که جهت‌گیری دولت در سیاست داخلی را نمایندگی و اجرا می‌کند. جایی که به نظر می‌رسد باز هم رحمانی فضلی سکاندار آن خواهد بود. تقریباً در همه تحلیل‌ها حضور رحمانی فضلی چه در دولت یازدهم و چه حالا در کابینه پیشنهادی دوازدهم سهم علی لاریجانی برای وزارت کشور عنوان می‌شود. او از قدیمی‌ترین چهره‌های نزدیک به لاریجانی است که سابقه ۱۷ سال کار مشترک با او را دارد: ۹ سال در صدا و سیما، ۳ سال در شورای عالی امنیت ملی و ۵ سال هم به عنوان رئیس دیوان محاسبات.

اگرچه بعد از نارضایتی رئیس‌جمهور از نحوه برگزاری انتخابات و عدم رای‌گیری بعد از ساعت ۱۲ شب موضوع خداحافظی رحمانی فضلی از وزارت کشور جدی شده بود از همان زمان در راهروهای مجلس خبر تلاش اصولگرایان برای نگه داشتن او شنیده می‌شد. کم‌کم با اظهارنظرهای بعدی صف آرای موافقان و مخالفان رحمانی فضلی علنی‌تر شد. یک هفته پیش روح‌الله جمعه‌ای (از دست‌اندر کاران سابق خبرگزاری فارس و مشاور رحمانی فضلی) با توثیق معناداری ماندن رحمانی فضلی در وزارت کشور را قطعی دانست. او نوشته بود: «تداوم اعتدال و عقلانیت در سیاست داخلی دولت دوازدهم قطعی است، مقالات، مصاحبه‌ها و توثیق‌های سفارشی‌ره به جایی نخواهد برد.»

چند روز بعد و بعد از دیدار فراکسیون امید با روحانی، علنی مطهری عضو این فراکسیون و نائبرئیس مجلس در گفت‌وگو با سایت خبری فراکسیون امید به صراحت عملکرد رحمانی فضلی را زیر سؤال برد و حضور او در دولت یازدهم را حاصل نوعی معامله‌گری برای نگه داشتن سه وزیر دیگر گفت: «در نهایت در کابینه دوازدهم تکرار شود: «در دوره قبل، به نوعی معامله صورت گرفت و به رئیس‌جمهور گفته شد فلان فرد را به عنوان وزیر معرفی کن تا ما کمک کنیم که آن سه وزیر مدنظر شما هم رأی بیاورند

وزرا از هیچ جناحی تحت فشار نبودم و شخص خودم وزرا را انتخاب کرده و می‌کنم. اما نکته دیگری که حاجی‌بابایی به آن اشاره کرده این است که آنها در جلسه با رئیس‌جمهور گفته‌اند اگر وزرای پیشنهادی دولت شاخص‌های مشخص شده توسط این کمیته را داشته باشند، اعضای کمیته نهایت همکاری را خواهند داشت. اما شاخص‌هایی که حاجی‌بابایی از آن صحبت می‌کند در قالب اطلاعیه‌ای توسط کمیته تعامل فراکسیون ولایتی منتشر شد. در این اطلاعیه شاخص‌های عمومی وزرای پیشنهادی دولت در ۱۶ بند آمده است. از جمله آنها می‌توان به نداشتن تابعیت مضاعف و حق شهروندی کشورهای بیگانه و مرزبندی روشن با جریان‌های معاند نظام به‌خصوص فتنه ۱۳۸۸ اشاره کرد.

● کلید کابینه در دست نزدیکان لاریجانی

هرچند اصلاح‌طلبان از روند طی شده در دو جلسه گفت‌وگویشان با روحانی بر سر کابینه چندان راضی نیستند و به قول محمود صادقی «برداشت امیدوارکننده‌ای از فضای موجود ندارند» در فضای سخنان اصولگرایان از دیدارشان با روحانی می‌توان رضایت را دید. شاید دلیل آن را باید در منابع مشورتی روحانی در بستن لیست کابینه جست‌وجو کرد.

محمود صادقی پیش از این به اعتماد گفته بود روحانی در دیدارش با اصلاح‌طلبان از سه منبع مشورتی برای چپش کابینه سخن گفته است: اول ستاد انتخاباتی‌اش به محوریت بانگ و شریعتمداری، دوم اصلاح‌طلبان به محوریت جهانگیری و سوم اصولگرایان میانه‌رو. روحانی این نکته مهم را هم گفته که در نهایت دفتر رئیس‌جمهور این لیست‌ها را جمع‌بندی می‌کند. اگر ایسن جمله احمد توکلی چهره اولگرا و نماینده سابق مجلس را بپذیریم که: «رئیس دفتر رئیس‌جمهور اصلی‌ترین مسیری است که منجر به اخذ تصمیم‌گیری نهایی رئیس‌جمهوری درباره موضوعات مهم روز کشور و در دستور کار دولت می‌شود. به همین دلیل هم بیشتر از هر فرد دیگری در دولت می‌تواند نقش‌آفرین باشد و در همه امور تأثیرگذاری کند؛» محمد نهاوندیان از اصولگرایان میانه‌رو و نزدیک به علی لاریجانی مهم‌ترین نقش را در مشورت به رئیس‌جمهور و چپش کابینه ایفا می‌کند. گذشته از آن هسته اصلی ستاد انتخاباتی روحانی را هم چهره‌هایی مانند بانگ از حزب اعتدال و توسعه تشکیل می‌دهند که البته در بزنگاه‌های مختلف نشان داده‌اند بیشتر به نزدیکی با اصولگرایان میانه‌رو میل دارند تا اصلاح‌طلبان. نمایندگان نزدیک به آنها در

حکایت دارد. اتفاقی که هرچند به مذاق اصلاح‌طلبان خوش نیامده ظاهراً مستقلان را راضی کرده است. هفته گذشته مجلس حدود یک ساعت جلسه غیرعلنی درباره ترکیب اقتصادی دولت برگزار کرد. بعد از جلسه غیرعلنی الیاس حضرتی نماینده اصلاح‌طلب تهران توثیق کرده بود: «خبر خوب و خوش‌آیندی از بستن لیست کابینه به گوش نمی‌رسد مخصوصاً در تیم اقتصادی. امیدوارم این خبرها درست نباشد.» بعد از آن هم خبر استعفای اسحاق جهانگیری در اعتراض به همین تیم منتشر شد. البته با حضور او در جلسه شورای عالی اداری و هیات دولت در عمل این شایعات تکذیب شد اما اعتراض اصلاح‌طلبان به این تیم بر جای خود باقی ماند. محمود صادقی نماینده تهران هم به «اعتماد» گفته بود: «بناست باز هم آقای نوبخت با وجود ضعف‌هایی که دارد، بماند. و وزارت اقتصاد هم با این تغییرات نه‌تنها ارتقا پیدا نمی‌کند که تنزل هم می‌یابد. کسی مانند طبیب‌نیا که خودش استاد اقتصاد بوده و تجربه داشته و عملکرد نسبتاً مثبتی داشته را کنار گذاشته و آقای نهاوندیان را به جای ایشان می‌گذارند.»

● ولایتی‌ها و ۱۶ شرط برای حمایت از وزرا

کمیته تعامل فراکسیون ولایتی بعد از امیدی‌ها و مستقلین آخرین هیات پارلمانی بود که به دیدار روحانی رفت. حمیدرضا حاجی‌بابایی رئیس فراکسیون ولایتی به همراه چهره‌هایی همچون محمدعلی بهمنی، علی ادیبانی‌راد، جبار کوچکی‌نژاد، شهباز حسن‌پور بیگلری، سید کمال‌الدین شهریاری (نماینده بوشهر)، علی محمد شاعری و محمد مهدی زاهدی در این دیدار حاضر بودند. آنطور که حاجی‌بابایی به «فارس» گفته است اعضای کمیته مطالبی را مطرح کردند که مهم‌ترین آنها این بود که فراکسیون نمایندگان ولایتی به دنبال سهم‌خواهی از دولت نیست، بلکه به دنبال یک دولت کارآمد و بدون حاشیه است.

حاجی‌بابایی که در رأس کمیسیون تلفیق برنامه ششم توسعه با الحاق موادی به لایحه پیشنهادی دولت اعتراض دولتی‌ها را حل مشکلات موجود کشور بر اجرای قانون برنامه ششم تاکید و عنوان شد که مجلس و دولت و سایرین باید بدون حاشیه‌سازی به سمت کارآمدی حرکت کنند. به گفته او اعضای کمیته تعامل فراکسیون ولایتی تاکید کردند که ما به دنبال وزیري کارآمد هستیم که بتواند مشکلات را حل کند و دچار حاشیه و مسائل گوناگون نباشد. آنطور که حاجی‌بابایی گفته رئیس‌جمهور در این دیدار عنوان کرد که من در انتخاب

● زینب صفری

خبرنگار پارلمانی سازندگی

کمتر از دو هفته به موعد ادای سوگند رئیس‌جمهور در مجلس و رونمایی از ۱۸ وزیر کابینه دوازدهم باقی مانده است. کابینه‌ای که قرار است عناصر مختلفی از گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب و اصولگرا را در خود جای دهد و به قول رئیس‌جمهور دولتی فراجناحی باشد. آنچه از فضای اظهارنظرهای اصلاح‌طلبان بر می‌آید تا اینجای کار چپش کابینه چندان بروفق مراد آنها نیست. اما اوضاع برای اصولگرایان میانه‌رو در کابینه دوازدهم چطور پیش می‌رود؟ علی لاریجانی در رأس چهره‌های موثر این دسته از حامیان روحانی در کجای میدان ایستاده و چطور نقش‌آفرینی می‌کند؟ علی لاریجانی رئیس مجلس دو بازوی اصلی ارتباطی با دولت دارد که خواسته‌ها و تمایلاتش را از طریق آنها منتقل و عملیاتی می‌کند. یک بازو همان فراکسیون مستقلان ولایتی و مجلس به ریاست کاظم جلالی و جمع اصولگرایان میانه‌رو است که تقریباً همه آنها به مدد قرار گرفتن در لیست اصلاح‌طلبان راهی مجلس شده‌اند و حالا از در حمایت از دولت وارد می‌شوند. بازوی دیگر لاریجانی فراکسیون ولایتی به ریاست حمیدرضا حاجی‌بابایی است که از جمع اصولگرایان تندرو و مخالف دولت تشکیل شده و شیوه آنها خط و نشان کشیدن برای دولت و مقابله با سیاست‌های آن است، البته تا جایی که حمایت لاریجانی را از دست ندهند. هر دوی این فراکسیون‌ها در چهار روز گذشته با رئیس‌جمهور دیدار اما و انتظارات خودشان درباره کابینه را با او مطرح کرده‌اند. هرچند روایت‌های رسمی از این جلسات منتشر شده است اما از لایه‌های سخنان آنها می‌توان دریافت تاکید آنها در چپش کابینه بر کدام موارد است.

● فراکسیون مستقلان و تیم اقتصادی دولت

در دیدار مستقلان ولایتی با روحانی کاظم جلالی، بهروز نعمتی، محسن بیگلری، شهباز حسن‌پور، عبدالرضا عزیزی، رسول حضری، روح‌الله حضرت‌پور و محمدرضا منصوری حاضر بودند. آنطور که مهرداد لاهوتی سخنگوی این فراکسیون از این دیدار روایت کرده آنها در جلسه به‌ویژه در مورد تیم اقتصادی حساسیت‌هایی داشتند تا افرادی قوی‌تر مشغول به کار شوند.

آنها در حالی خواستار مشغول شدن افرادی قوی‌تر در تیم اقتصادی دولت هستند که هم‌زمان خبرها از رفتن طبیب‌نیا از وزارت اقتصاد و آمدن نهاوندیان به این وزارتخانه

اعتدال و توسعه سال ۸۴ گزینه اصلاح‌طلبان را پذیرفت. در واقع گزینه اقوی رقیب احمدی‌نژاد بود. سال ۹۲ نیز گزینه کاریزما از نگاه ما حسن روحانی بود. در این مقطع اغلب اصلاح‌طلبان محمدرضا عارف را گزینه مطلوب می‌دانستند. در نهایت از آنجا که هم‌افق بودند، عارف با اینار و از خودگذشتگی کنار رفت و نقش مهمی هم در پیروزی روحانی داشت.

غلامعلی دهقان، سخنگوی سابق و عضو شورای مرکزی حزب اعتدال و توسعه در گفت‌وگو با سازندگی از استراتژی این حزب می‌گوید:

سیاست ما هم این و هم آن است



◀ مرجان زهرانی
خبرنگار سیاسی سازندگی

غلامعلی دهقان، عضو شورای مرکزی حزب اعتدال و توسعه در گفت‌وگو با سازندگی از مدل سیاست‌ورزی این حزب گفت. او تعریف این شیوه سیاست‌ورزی را در یک کلام «هم این و هم آن» توصیف کرد. این عضو شورای مرکزی همچنین معتقد است که ضرب نفوذ «اعتدال و توسعه» در دو فصل پیش از ۹۲ و پس از آن تعریف می‌شود. در واقع سال‌های پیش از ۹۲ به تعبیر دهقان اعتدال و توسعه حزبی نبود که چندان در فضای سیاسی به چشم بیاید و نیروهای آن بازیگران درجه یک سیاست نبودند؛ در حالی که پس از ۹۲ مشی اعتدالی این حزب در شیوه سیاست‌ورزی کشور جای خود را باز کرد. دهقان همچنین خبر داد که سهم این حزب در دولت دوازدهم کاهش خواهد یافت چرا که این خواست حسن روحانی است و چون روحانی نقش پدر معنوی اعتدال و توسعه را دارد، اعضا به تصمیم او احترام می‌گذارند.

مدتی رئیس بانک مرکزی بودند. ما در مجلس هفتم به علاوه این دو چهره، زهرا پیشگاهی فرد و رضایی قلعه را داشتیم و خود من هم در لیست حضور داشتم.

شوراهای شهر و روستا هم به همین روال بسته شد؛ یعنی سیاست همین و همان‌ها هم حضور اعتدالیون اصلاح‌طلبان و هم اعتدالیون اصولگرا و میانه‌روهای حداقلی دو جناح. بعدها که حسن روحانی توانست در انتخابات سال ۹۲ مورد اقبال جامعه قرار گیرد، کابینه خود را با همین روش چید و چندی پیش هم در سخنرانی خود اشاره کرد که کابینه را فراجنبی خواهد بست. ما معتقدیم اعتدال هویت خاص خود را دارد و لزوماً رویکرد اعتدالی در یک جناح خلاصه نمی‌شود.

سال ۸۴ حزب از ابتدا تمایل به حضور آیت‌الله‌هاشی داشت یا گزینه‌های جایگزین هم مدنظر بود؟
اعتدال و توسعه از گذشته فعال‌تر شده بود. محمدباقر نوبخت، دبیر کل حزب پس از این که دوره فعالیتش در مجلس تمام شد وقت بیشتری برای حزب صرف می‌کرد. دفاتر استانی بیش از گذشته فعال شده بود و حزب توانست اولین درخشش خود را در انتخابات ۸۴ داشته باشد. تا پیش از آن با وجود حضور چهره‌های شاخص، حزب چندان به چشم نمی‌آمد. درخشش حزب در این سال چند دلیل داشت؛ با توجه به مظلومیت آیت‌الله‌هاشی‌رفسنجانی و تبلیغات مسموم علیه ایشان، حزب اعتدال و توسعه این جسارت و گستاخی را داشت که با تحلیل درست از شرایط جامعه ایران، آقای‌هاشی را برای حضور در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ دعوت کند. این دعوت اولین بار از سوی حزب اعتدال و توسعه اتفاق افتاد. در آن زمان اصلاح‌طلبان به دنبال مهندس موسوی بودند

بالاخره مجموعه اعتدالیون و شاخص آن حزب اعتدال و توسعه دستگاه سیاسی خاص خود را داشتند که آنها را از دو جریان موجود آن زمان متمایز می‌کرد؛ برای مثال جریان چپ که به اسم اصلاحات شناخته می‌شد، تکیه خاصی روی بحث توسعه سیاسی داشت که البته بسیار تحسین‌برانگیز بود و کنار تکیه بر این موضوع رشد اقتصادی خوبی هم در دوران خاتمی وجود داشت. در همان زمان تعامل با جهان با نماد گفت‌وگو تمدن‌ها بسیار مورد استقبال قرار گرفت و نام ایران را جهانی کرد. جریان راست که به اصولگرا معروف شده بود، بیشتر بر اجرای بی‌کم و کاست شریعت تکیه داشت و نوعی شکل‌گرایی میان اندیشمندان و متفکرانش به چشم می‌خورد. از سوی نوعی بی‌توجهی به مقتضیات زمان و تحولات نسلی هم میان افراد این جریان دیده می‌شد. اعتدالیون با هر دو جناح در برخی موارد هم‌نظر نبودند. آنها برخلاف اصلاح‌طلبان آن زمان، معتقد بودند ضمن احترام به توسعه سیاسی، اولویت همچنان باید سازندگی، رشد، پیشرفت و توسعه باشد که اگر این مرحله را پشت سر بگذاریم، طبیعتاً طبقات اجتماعی جدیدی شکل می‌گیرند و این طبقه خواستار فعالیت در عرصه سیاسی کشور خواهد بود. در واقع در زمینه سیاسی و اقتصادی به دولت

هاشمی‌رفسنجانی نزدیک بودیم. در زمینه‌های فرهنگی هم با اصولگرایان اختلاف نظر داشتیم. اعتدال و توسعه با انسداد فکری و بستگی فرهنگی مخالف بود که البته این ادامه همان ایده‌های کارگزاران بود که از سوی چهره‌هایی چون فائزه هاشمی مطرح می‌شد. در زمینه سیاست خارجی اعتدال و اصلاحات شبیه به هم فکر می‌کردند و اصل را بر تعامل می‌گذاشتند. البته وقتی فضای سیاسی کشور دوقطبی می‌شود، معمولاً ناهای دیگر کم‌تر به گوش می‌رسد.

اولین انتخاباتی که اعتدال و توسعه در آن حضور رسمی پیدا کرد، انتخابات مجلس ششم در سال ۷۸ بود. این حزب برای فهرست انتخابات مجلس ششم بر اساس چه معیارهایی عمل کرد؟

مجموعه‌ای که در آن سال شکل گرفت، بر این باور بود که همه شایستگان در یک جناح جمع نمی‌شوند و ما هنوز تا یک جامعه حزبی نپایه‌شده فاصله داریم. حزب اعتدال و توسعه تلاش می‌کرد با تاکتیک هم‌این و هم آن، خیرالموجودین جناح‌ها را معرفی کند. این خیرالموجودین می‌توانست اصلاح‌طلب، اصولگرا یا میانه‌رو باشد. بنابراین لیست مجلس ششم، هفتم و هشتم حزب اینگونه بسته شد.

در آن بازه زمانی که فشار از سوی اصولگرایان روی دولت اصلاح‌طلب زیاد بود و در برخی مواضع اعتدال و توسعه با دولت همراه بود چرا اولین لیست با ائتلاف بسته نشد؟ خصوصاً که حزب به نازگی تشکیل شده بود.

حزب می‌خواست هویت خاص خود را داشته باشد و برند جریان میانه باشد. ما توسعه‌گرا بودیم. در اولویت توسعه سیاسی با مجموعه اصلاحات هم اختلافاتی وجود داشت. گذشت زمان البته به ویژه با انتخاب روحانی نوعی همپوشانی بین اصلاحات و اعتدال ایجاد کرد.

در مجلس ششم و هفتم لیست کاملاً تلفیقی بسته شد؛ یعنی همین و همان. با ترکیبی از اصلاح‌طلبان و تعدادی از اصولگرایان که در آن زمان تشخیص داده شد به اعتدال نزدیک هستند. البته در انتخابات مجلس هفتم حزب چند چهره اختصاصی هم داشت. مجید قاسمی و ایروانی که در دهه ۶۰ در کابینه مهندس موسوی حضور داشتند. آقای ایروانی وزیر اقتصاد و آقای قاسمی بعد از مرحوم نوربخش

حزب اعتدال و توسعه چگونه و با حضور و مشورت چه افرادی شکل گرفت؟
حزب اعتدال و توسعه در نیمه دوم سال ۱۳۷۸ یعنی ۱۸ سال پیش تاسیس شد. هم‌اکنون هم بخشی از کابینه روحانی را چهره‌های سیاسی این حزب تشکیل می‌دهند. افرادی چون محمداقبر نوبخت، محمود واعظی، محمدرضا نعمت‌زاده، اکبر ترکان و برخی چهره‌های دیگر همچون فاطمه هاشمی دختر ارشد مرحوم آیت‌الله‌هاشی‌رفسنجانی، حسین موسویان که عضو تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای در زمان حضور حسن روحانی در شورای عالی امنیت ملی بود، از اعضای حاضر در شورای مرکزی بوده و هستند. تعداد دیگری از شخصیت‌های پارلمانی هم در تاسیس این حزب نقش داشتند؛ محمدعلی نجفی استاندار فعلی گیلان، زهرا پیشگاهی فرد نوه دختری مرحوم مدرس و نماینده اسبق مجلس، سیداحمد زهرانی نماینده دور اول مجلس شورای اسلامی، محمدحسین تولایی استاندار خوزستان در زمان جنگ و... از جمله این افراد هستند.

این مجموعه با این تحلیل که مجموعه اعتدالیون هم باید در عرصه سیاسی کشور جایگاه رفیعی داشته‌باشند، بعد از مشورت با مرحوم هاشمی‌رفسنجانی و همچنین مشورت با حسن روحانی به این نتیجه رسید که آغاز به کار حزب اعتدال و توسعه را اعلام کند. البته ۴ سال پیش از آن حزب کارگزاران سازندگی که گفته می‌شد بال‌چپ مرحوم هاشمی است، شکل گرفته بود. زمانی که اعتدال و توسعه آغاز به کار کرد این حزب را بال‌راست مرحوم هاشمی‌رفسنجانی خواندند و در ادبیات سیاسی این لفظ نهادینه شد.

یکی از افرادی که در شکل‌گیری حزب نقش موثری داشت و اساسنامه و مرامنامه آن را تهیه کرد، علی جنتی است. از آنجا که جنتی در کنگره سال ۱۳۷۸ حزب حضور داشت اما همان زمان در وزارت خارجه فعالیت می‌کرد، اسم ایشان میان اعضا نیست اما آقای جنتی در مانیفست فکری-سیاسی حزب نقش موثری داشت. در وزارت خارجه قاعده‌ای وجود دارد که افراد شاغل در این وزارت‌خانه نباید به عضویت احزاب دربیایند. به همین دلیل او هیچ وقت در شورای مرکزی عضویت نداشت اما از اعضای هیات موسس محسوب می‌شود.

آقای روحانی هیچ وقت به صورت رسمی در حزب عضویت یا به عنوان هیات موسس حضور داشت؟

آقای روحانی هرگز عضو رسمی اعتدال و توسعه نبوده‌است اما به ما مشاوره می‌داد و همواره مشوق بود.

حزب در چه فضای سیاسی شکل گرفت؟ فضای سیاسی جامعه به چه شکل بود که این جبهه احساس نیاز کرد تا برای ارائه و معرفی تفکرش حزب تشکیل دهد؟

بعد از دوم خرداد فضای کشور دوقطبی بود. برخی اصلاح‌طلبان بحث عبور از خاتمی را مطرح کردند و فضا را رادیکالیزه کرده بودند. البته نه همه اصلاح‌طلبان. به خصوص شخص سیدمحمد خاتمی همواره تلاش می‌کرد که اعتدالی عمل کند. از سوی دیگر بخشی از جریان راست هم در تقابل با جریان اصلاحات تند عمل می‌کرد و حوادثی دردناک از قبیل کوی دانشگاه هم در همان سال رخ داد. بخشی از نخبگان سیاسی احساس کردند به جریانی نیاز است که حداقل دو جریان رسمی اصولگرا و اصلاح‌طلب باشد و حرکت خود را به جلو ببرد. آرم این حزب هم همین امر را به صورت نمادین به نمایش می‌گذارد.

حزب پس اعتدال و توسعه داعیه جریانی سوم را در کشور داشته‌است؟

در واقع در سال ۱۳۷۸ همه نیروهای مترقی کشور به این نتیجه رسیده‌بودند که ادامه حیات سیاسی احمدی‌نژاد در ریاست‌جمهوری برای کشور هزینه‌های زیادی دارد که مهم‌ترین آن تحریم‌های فلج‌کننده و آثار مخرب اقتصادی بر کشور بود. به همین دلیل احساس می‌شد رقابتی سخت شکل خواهد گرفت. آن سال آقای روحانی هم تمایل داشت که کاندیدا شود و کارهای مقدماتی هم انجام گرفته‌بود و حلقه اولیه یارانشان نیز جلسات منظمی با روحانی داشتند. آنچه باعث شد در نهایت روحانی وارد رقابت انتخاباتی نشود حضور میرحسین موسوی بود. وقتی حضور ایشان قطعی شد، برای این که رای خرد نشود و پیش‌بینی هم می‌شد که انتخابات دوقطبی باشد، روحانی دیگر صلاح ندانست وارد انتخابات شود. در این شرایط جامعه دوقطبی شد. از سوی رقیب احمدی‌نژاد مهندس موسوی، نخست‌وزیر دوران دفاع بود که کاریزما خاصی داشت. ایشان هم البته صراحتاً نگفت من اصلاح‌طلب هستم بلکه گفت من اصلاح‌طلبی هستم که به اصول مراجعه می‌کنم. در حقیقت واژه‌های شبیه به اصلاح‌طلب اصولگرا هم آن روزها مطرح شد؛ بخشی از ستاد ایشان نیز اصولگرایان حامی مهندس موسوی بودند که عباس آخوندی ریاست ستاد آنها را به عهده داشت. در آن مقطع حزب اعتدال و توسعه منتقد اصلی احمدی‌نژاد بود. طبیعی بود که از او حمایت نکنیم و با توجه به ویژگی‌های مثبتی که در آن مقطع رقیب احمدی‌نژاد داشت، از او حمایت کردیم. در واقع وقتی روحانی نیامد مجموعه اعتدال و توسعه و اصلاحات از مهندس موسوی حمایت کرد.

چرا پس از حوادث ۸۸ اعتدال و توسعه راه حمایت از کاندیدای خود را ادامه نداد؟
اعتدال و توسعه در همان زمان اعلام کرد که نظام سیاسی موجود را قبول دارد و ما معتقد بودیم که نظام ظرفیت لازم برای پیگیری مطالبات مردم را دارد. حوادث ۸۸ بالاخره بخشی از جامعه سیاسی را به سمت دیگری برد اما اعتدال و توسعه معتقد بود باید به ارکان نظام تمکین کرد. این بود که اعتدالیون بالاخره نتیجه را پذیرفتند و می‌توان گفت خودشان را از کسانی که معتقد بودند باید انتخابات باطل شود، متمایز کردند.

به هر حال مهندس موسوی کاندیدای حزب شما هم بود. شما چه حرکت حزبی برای این حمایت پس از انتخابات انجام دادید؟

بعد از ۸۸ جو امنیتی حاکم بود و حزب صرفاً تلاش کرد چراغی روشن باشد و خیلی درگیر اوضاع نشد.

مشکلاتی هم برای محدوده و گستره فعالیت حزبی برای اعتدال و توسعه ایجاد شد؟

در فضای امنیتی که دو سال اول حاکم بود، خود اعضا هم رغبتی برای فعالیت نداشتند. همان زمان کسی از من سوال کرد وضعیت حزب چگونه است، من پاسخ دادم چراغی روشن است. در نهایت مجموعه اعتدالیون توانست سر به سلامت ببرد. همین اتفاقات انتخابات سال ۹۲ را این گونه رقم زد.

سال ۹۲ هم همچون سال ۸۴ گزینه اصلی اعتدال و توسعه آیت‌الله‌هاشی‌رفسنجانی بود؟

در سال ۹۲ از ماه‌ها قبل صحبتی از ثبت‌نام مرحوم هاشمی نبود. جمعیتی در اعتدال و توسعه این تحلیل را داشتند که بهترین گزینه حسن روحانی است. برای اولین بار من در یک فضای سنگین خبری که حرفی از حسن روحانی نبود، در نمایشگاه مطبوعات ادله‌ای آوردم که روحانی بهترین گزینه است. البته دیدگاه حزب هم همین بود. دوستان ما در

حزب با حسن روحانی در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام همکاری داشتند. نوبخت، واعظی و... هر کدام یکی از معاونت‌ها بودند و با او همکاری و صحبت می‌کردند. ما فکر می‌کردیم که روحانی می‌تواند دولت فراجنبی تشکیل دهد و جذب حداکثری داشته باشد.

همپوشانی سال ۸۴ اصلاح‌طلبان و اعتدال و توسعه با سال ۹۲ اما جنسی متفاوت داشت...

اعتدال و توسعه سال ۸۴ گزینه اصلاح‌طلبان را پذیرفت. در واقع گزینه اقوی رقیب احمدی‌نژاد بود. سال ۹۲ نیز گزینه کاریزما از نگاه ما حسن روحانی بود. در این مقطع اغلب اصلاح‌طلبان محمدرضا عارف را گزینه مطلوب می‌دانستند. در نهایت از آنجا که هم‌افق بودند، عارف با اینار و از خودگذشتگی کنار رفت و نقش مهمی هم در پیروزی روحانی داشت. سال ۹۲ سال مهمی برای اعتدال و توسعه بود، چرا که به هر حال روحانی ارتباط نزدیکی با اعضای این حزب داشت. اعضا سال‌ها در مرکز تحقیقات استراتژیک و تا قبل از حضور در قوه مجریه با او همکاری داشتند. اولین بار هم ما از روحانی حمایت کردیم و بنابراین حزب نزدیک به او شناخته شدیم. اعتدال و توسعه را می‌تواند در دو فصل معرفی کرد؛ یک فصل قبل از ۹۲ که بیشتر در حاشیه قدرت بود و نیروهایش حداقل بازیگران درجه یک نبودند؛ فصل دیگر ۹۲ به بعد بود که روحانی با پیام اعتدال آمد، پیامی که قبلاً اعتدال و توسعه پالس‌هایی از آن را به جامعه فرستاده بود. سال ۸۲ خبرنگاری از من سوال کرد این چه شیوه‌ای است که برای بستن لیست دارید، شما بالاخره با اصلاح‌طلب هستید یا اصولگرا. تکلیف خودتان را معلوم کنید. من پاسخ دادم که ما هویت سوم هستیم. هم مشابهت و هم اختلافاتی با دو جناح موجود داریم. در چنین هم قرار نیست با یک جناح ائتلاف کنیم. این هم مدلی از سیاست‌ورزی است. آن زمان این مدل سیاست‌ورزی خیلی قابل فهم نبود اما گذشت زمان نشان داد این مدل هم می‌تواند مورد قبول نخبگان و جامعه قرار گیرد. البته این سیاست جواب داد و کابینه‌ای شکل گرفت که فراتر از یک جناح بود.

فکر نمی‌کنید اعتدال و توسعه صرفاً گزینه‌ای را معرفی و حضور او را پیگیری کرد اما این بدنه اجتماعی جریان اصلاحات بود که باعث آوری روحانی شد؟ به نظر می‌رسد اعتدال و توسعه بدنه اجتماعی لازم را به دست نیاورد است با وجود اینکه در روی کار آمدن دولت تأثیر داشته است...

بله! همین طور است. نظام سیاسی گزینه‌هایی را مورد توجه و تأیید قرار داد. این گزینه‌ها عارف و روحانی بودند و جناح مقابل هم گزینه‌های خود را داشت. اصلاحات جریان زنده سیاسی کشور است و بخش مهمی از جامعه را اصلاح‌طلبان شکل می‌دهند. طبیعی است که در شرایطی میان اعتدال و توسعه با بدنه اصلاحات به خصوص بعد از انصراف عارف و حمایت خاتمی و هاشمی‌رفسنجانی به عنوان پدر معنوی اعتدال و توسعه، ائتلافی شکل گرفت. ارتباطی بین بخشی از جامعه و بخشی از حاکمیت شکل گرفت که خروجی آن حسن روحانی بود.

به نظر می‌رسد که بدنه اجتماعی اصلاحات در روی کار آمدن روحانی تأثیرگذار بود. زمان تقسیم قدرت و سهمیه‌بندی‌های کابینه که در هر دولتی بار هر رویکردی وجود دارد، بیشترین سهم به اعتدال و توسعه یعنی هسان همکاران قدیمی روحانی رسید و اصلاح‌طلبان سهم چندانی نداشتند، اتفاقی که برخی معتقدند

شاید این گمانه‌زنی درست باشد که، واعظی به دنبال ایجاد جریانی جدید به خصوص در مجلس است؛ جریانی که دست بالا را در رای اعتماد به وزیران حسن روحانی داشته باشد. این موضع در انتخابات هیات رئیسه مجلس بیشتر خودنمایی کرد. حالا هم در شرایطی که بیشتر اعضای کابینه دولت فعلی از هرگونه اظهارنظر درباره وزیران دولت دوازدهم دوری می‌کنند؛ اما محمود واعظی برخلاف جهت آب حرکت می‌کند.

در ۹۶ هم تکرار می‌شود. ضرب نفوذ اعتدال و توسعه در بحث تقسیم قدرت متفاوت شده‌است؟

روحانی در اولین جلسه مطبوعاتی سال ۹۲ گفت دولت من فراجنبی است. او هیچ‌وقت اعلام نکرده که اصلاح‌طلب یا اصولگر است؛ البته از واژه اعتدال‌گرا برای معرفی خود استفاده کرده‌است. روحانی خط مشی خاص خود را در حوزه‌های مختلف دارد، بنابراین از ابتدا هم انتظار نمی‌رفت که دولت جنبی تشکیل دهد. وقتی از دولت فراجنبی صحبت می‌کنند، قرار است که از خیرالموجودین جناح‌ها استفاده شود. در کابینه فعلی هم این گونه نیست که کفه اعتدال و توسعه سنگین‌تر باشد. نمی‌توان گفت جریانی غالب است و بخشی از این صحبت‌ها پروپاگاندای تبلیغاتی است. بالاخره روحانی هم با گفتمان اعتدال در سال ۹۲ به قدرت رسید. طبیعی است که وقتی این گفتمان مطرح شد و مردم هم به این گفتمان رای دادند، باید کسانی در راس قدرت قرار بگیرند که به این گفتمان نزدیک باشند. البته لازم به ذکر است که اصولاً اگر بخواهیم اعتدالیون را در یک جریان سیاسی خاص تعریف کنیم، اشتباه کرده‌ایم. یعنی اینگونه نیست که فقط اعتدالیون در جناح راست یا اصلاح‌طلبان کلاسیک را بررسی کنیم. الان اعتدال، یک گفتمان است.

● **موضوعی که مطرح می‌کنید، بارها از سوی تحلیلگران نقد شده که اعتدال قابلیت تبدیل شدن به گفتمان را ندارد.**

بله، برخی قبول ندارند که اعتدال گفتمان است اما قطعاً این را می‌پذیرند که اعتدال یک مثنی و سلوک است. در کابینه روحانی هم همان تصور که دیدید، نوبخت، واعظی و ترکان و نعمت‌زاده از جریان اعتدال و توسعه بودند. جیتی، معصومه ابتکار و ربیعی از اصلاح‌طلبان و پورمحمدی و رحمانی فضل‌ی به اصولگرایی معروف بودند. در واقع اعتدال نوعی سیاست‌ورزی است که در اوایل دهه ۸۰ برای فهمی فراتر از چپ و راست سیاسی بودن مشکل بود اما در سال ۹۲ سیاستمداران احساس کردند که می‌شود روش‌های دیگری هم برای اداره کشور داشت. این نوع سیاست‌ورزی هم برای حفظ منافع ملی بسیار نیاز بود و هم برای بیمه کردن کشور برابر تندروها. وقتی از اعتدال صحبت می‌کنیم منظور صرفاً اعتدال و توسعه نیست بلکه به معنای عام آن است. تا اطلاع ثانوی اعتدال بهترین منظر برای اداره کشور است چون ما بخش تندروی داریم که گسل سیاسی آن هر لحظه می‌تواند فعال شود و عقلا این سه جریان نباید اجازه دهند چنین چیزی رخ دهد. لزوماً این ائتلاف قرار نیست مکتوب باشد؛ همین که هم‌افق باشند و بتوانیم مقابل تندروها که درک درستی از اداره کشور و جهان ندارند و انسداد فرهنگی را رواج می‌دهند، بایستیم، کافی است.

● **برخی منتقدان اعضای حاضر در کابینه که عضو اعتدال و توسعه هستند، سد راه اساسی برای ورود اصلاح‌طلبان به کابینه‌اند. شما که به بحث فراجنبی بودن کابینه اعتقاد دارید، چرا در این تقسیم قدرت سهم بیشتری می‌خواهید؟**

تصمیم‌گیر نهایی شخص روحانی است. چندی پیش هم محمود صادقی نماینده فراکسیون امید مصاحبه کرد و گفت که سه لیست متفاوت برای روحانی برده‌اند. کار گروه نزدیک به اعتدال و توسعه هم مثل دو کار گروه دیگر لیست مورد نظر خود را ارائه داده‌است. البته به نظر می‌رسد که نقش اعتدال و توسعه در این کابینه کم‌رنگ‌تر خواهد بود. اگر در کابینه قبلی نوبخت، جیتی، واعظی، ترکان، نعمت‌زاده و سلطانی‌فر که به ما نزدیک هستند، حضور داشتند در کابینه بعدی دست کم دو نفر از این افراد نبودند قطعاً شده‌است. برخلاف پروپاگاندای تبلیغاتی در کابینه دوازدهم اعتدال و توسعه نقش کم‌تری دارد و این موضوعی است که خود روحانی می‌خواهد. ما معتقدیم اعتدال، رهبرانی معنوی داشت؛ اول مرحوم هاشمی‌رفسنجانی که واژه اعتدال را مطرح و نهادینه کرد و بعد از او حسن روحانی. بنابراین حزب اعتدال و توسعه تابع رئیس دولت خواهد بود.

سازندگی فراز و فرودهای حزب اعتدال و توسعه را بررسی می‌کند

دست راست روحانی

فریبا رحمانی

خبرنگار سیاسی سازندگی

«می‌خواهم شاد، سرفراز و در رفاه زندگی کنم» این نخستین شعار نخستین انتخاباتی بود که از سوی حزبی مطرح شد که گفته می‌شد بال راست آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی است و حالا دست راست دولت یازدهم. «اعتدال و توسعه» حزبی که حالا به حزب انتخابات‌ها معروف شده است. چراکه به عقیده ناظران سیاسی، این حزب از یک انتخابات تا انتخابات دیگر فعالیت دارد.

حزب اعتدال و توسعه شاید نخستین حزب فراجنبی پس از دوم خرداد ۷۶ در کشور بود؛ همانی که حسن روحانی با لگویی آن وارد رقابت انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری شد؛ حزبی که نام بزرگانی چون مرحوم هاشمی‌رفسنجانی و علی‌اکبر ناطق‌نوری را با خود همراه داشت و هسته اصلی موسساتش حالا جزو اصلی‌ترین‌های کابینه دولت یازدهم هستند. از محمدرضا نوبخت که هم سخنگوی دولت است و هم رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تا اکبر ترکان که مشاور رئیس جمهوری است. اما این حزب نوپا که میان معدود احزاب کشور سربرآورده چرا و با چه هدفی تاسیس شد؟

آنطور که در وبسایت حزب اعتدال و توسعه آمده است؛ این حزب به دنبال تک‌صدایی سیاسی پس از رخداد خرداد ۷۶ و بسرای مقابله با اقدامات گروهی که این حزب «تندرو» خوانده، تشکیل شد. محمداقرب نوبخت، محمدرضا نعمت‌زاده، اکبر ترکان، فاطمه هاشمی‌رفسنجانی، محمود واعظی، حسین موسویان، سیداحمد زهرانی، مرتضی محمدحاجان، محمدحسن تولایی و زهرا پیشگاهی‌فرد، جزو اصلی‌ترین موسسان اعتدال و توسعه‌اند که هیجده سال پیش یعنی در سال ۱۳۷۸ این حزب را تشکیل دادند. آن هم با تأییدیه‌ای که از مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی داشتند. گفته شده هاشمی‌رفسنجانی، حسن روحانی را به عنوان رهبر حزب اعتدال و توسعه پیشنهاد داده بود، با این حال گمانه‌زنی‌ها از سوی هیچ یک از اعضای این حزب تأیید نشده؛ اما شواهد نشان می‌دهد روحانی عنوان رهبر معنوی این حزب را با خود دارد و در مقابل، محمداقرب نوبخت در همان سال تاسیس، به عنوان دبیر کل انتخاب شد.

نخستین گام اعتدال و توسعه در مجلس ششم

انتخابات مجلس ششم بهترین و نخستین فرصتی بود که حزب نوپای اعتدال و توسعه می‌توانست برای قد علم کردن میان چپ و راستی‌ها از آن استفاده کند. این حزب سعی داشت تا به نامی که با خود همراه داشت جنبه عملیاتی ببخشد شاید به همین دلیل بود که لیستی برای انتخابات مجلس ششم معرفی کرد که جمعی از هیات موسسان بودند و تعدادی از جامعه روحانیت مبارز و به سرلیستی مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی. نتیجه انتخابات مجلس ششم آنقدرها هم به سود این حزب نپا تمام نشد و از چهره‌های شاخص این حزب فقط محمداقرب نوبخت از حوزه انتخابیه رشت و هاشمی‌رفسنجانی به عنوان نفر آخر از تهران مجوز ورود به مجلس را گرفتند. اما آیت‌الله از حضور در مجلس و نمایندگی انصراف داد. با این حال ناکامی اعتدال و توسعه در

وزیر ورزش و جوانان، محمدرضا صادق سرپرست نهاد ریاست جمهوری، اکبر ترکان مشاور ارشد و رئیس گروه مشاوران رئیس جمهوری، حسین فریدون دستیار ویژه رئیس جمهوری، محمود واعظی وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، علی جنتی وزیر فرهنگ و ارشاد، رضا صالحی‌امیری وزیر کنونی ارشاد، همه کسانی هستند که از حزب اعتدال و توسعه برخاستند و حالا در کابینه دولت یازدهم هستند.

پیروزی پشت پیروزی. این خلاصه و جامع‌ترین توصیف این روزهای اعتدال و توسعه است. این حزب در انتخابات دوازدهم ریاست جمهوری هم نامزد مورد حمایتش یعنی حسن روحانی پیروز رقابت با اصولگرایان شد. این بار اما اسحاق جهانگیری چهره اصلی کارگزاران نقش اساسی را کنار مردان اعتدال و توسعه در این پیروزی نداشت. یک همکاری میان دو

انتخابات مجلس هشتم آزمونی دیگر برای این حزب بود، اینبار تعداد بیشتری از لیست اعتدال و توسعه به مجلس راه یافتند؛ لیستی که نام برخی از اشخاص ثابت در آن دیده نمی‌شد؛ کسانی مانند کاظم جلالی رئیس فعلی مرکز پژوهش‌های مجلس، حمیدرضا حاجی‌بابایی که در دولت نهم پست وزیری آموزش و پرورش را گرفت، محمدرضا ایروانی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجید قاسمی رئیس اسبق بانک مرکزی. اینها جدانشدگانی از اعتدال و توسعه بودند که کمی مانده به انتخابات مجلس، با انتشار بیانیه‌ای، همقطاران‌شان را به خروج از مشی اعتدال و چرخش به سمت اصلاح‌طلبان متهم کرده و با اعلام استعفای خود، راهشان را از اعتدال و توسعه جدا کردند.

پس از پنج سال سکوت

حمایت از نامزدی میرحسین موسوی در



حزب که هر دو یک هدف داشتند؛ پیروزی حسن روحانی. حالا نوبت به چپ‌نشین اعضای هیات دولت دوازدهم است. موضوعی که این روزها نقل همه محافل سیاسی است. می‌گویند روحانی قصد دارد چیزی نزدیک به ۵۰ درصد کابینه فعلی را در دولت بعدی تغییر دهد؛ دولتی که شمارش معکوس برای آغاز به کارش شروع شده است. «سهم‌خواهی» شاید کلمه مناسبی برای لای‌ها و رایزنی‌های این روزهای احزاب با حسن روحانی نباشد؛ اما به طور قطع اعتدال و توسعه می‌خواهد نقش بیشتری در دولت یازدهم نسبت به دولت فعلی داشته باشند. گرچه رضاعلی سبحانی‌فر سخنگوی حزب اعتدال و توسعه گفته است که «حزب اعتدال و توسعه به دنبال سهم‌خواهی از کابینه نیست.» او این را هم توضیح داده که «آقای روحانی باید کسانی را برای حضور در کابینه دوازدهم انتخاب کند که برنامه‌های رئیس جمهوری را قبول داشته باشند و با طیف فکری ایشان و برنامه‌های دولت همسو باشند.» محمدرضا عارف رئیس شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان در نشست هم‌اندیشی شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان با شوراهای اصلاح‌طلب سراسر کشور این را گفته که «بعضی‌ها پیروز می‌شوند، یادشان می‌رود چه کسانی برای‌شان زحمت کشیدند.» و همچنین عارف بیان کرده «در انتخابات اردیبهشت هیچ شکی نیست که پیروزی روحانی مدیون اصلاح‌طلبان است. خواهش ما در آستانه تشکیل دولت دوازدهم همراهی و هماهنگی با فراکسیون امید است.» او البته تأکید کرد که در این موضوع اصلاح‌طلبان هیچ سهم‌خواهی‌ای نخواهند داشت، اما گفت که «نظاره‌امان از روحانی این است که با شورای عالی اصلاح‌طلبان مشورت کند.»

انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری مانند دیگر احزاب و گروه‌های سیاسی، برای حزب اعتدال و توسعه هم هزینه داشت. هزینه‌اش هم دوری از گردونه سیاست بود. آن هم برای چیزی نزدیک به پنج سال. با این حال انتخابات یازدهم بار دیگر فرصتی شد تا این حزب به بهترین شکل قلعه و غلامعلی دهقان. دبیر کل اما در انتخابات مجلس هفتم با وجود شانس بالای پیروزی از کاندیداتوری خودداری کرد تا فرصت بیشتری برای توسعه حزب در اختیار داشته باشد.»

اختلاف با کارگزاران

حزب اعتدال و توسعه تا اینجای کار سه انتخابات را پشت سر گذاشته است؛ دو انتخابات مجلس و یک انتخابات ریاست‌جمهوری. آنقدر تجربه کسب کرده که به طور مستقل یک کاندیدای مهمم و محوری برای نهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری معرفی کند. فردی که نامش با اعتدال گره خورده و به اعتقاد اعضای این حزب، آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی تنها فردی بود که در آن برهه زمانی می‌توانست با مجلس یک‌دست اصولگرا همکاری کند. اما کارگزارانی‌ها صحبت از کاندیدای دیگری داشتند؛ میرحسین موسوی. اما سال ۱۳۸۳ حزب اعتدال و توسعه به طور رسمی از آیت‌الله برای نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری دعوت کرد و محمداقرب نوبخت هم به عنوان سخنگوی ستاد انتخابات او انتخاب شد. این حزب با ناکامی دیگری روبه‌رو شد و نامزد مورد حمایتش در انتخابات پیروز نشد، اما بعد از روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد، اعتدال و توسعه به عنوان معسود احزابی که توان نفوذ داشتند، به منتقد اصلی عملکرد دولت نهم بدل شد.

● خیز اعتدال و توسعه برای کابینه دوازدهم

اما نظر خود رئیس‌جمهوری درباره کابینه دولتش چیست؟ او به تازگی و در ۲۸ تیرماه بیان کرد که «همه بدانند که دولت دوازدهم فراجنبی خواهد بود. افرادی که در دولت دوازدهم عهددار مسئولیت می‌شوند باید خواسته و نظر اکثریت مردم که در انتخابات رأی دادند را به طور کامل باور داشته باشند.» محمود واعظی وزیر ارتباطات و یکی از موسسان حزب اعتدال و توسعه هم گفته که «سهم‌خواهی از کابینه دوازدهم بی‌فایده است.» او در اشاره‌ای به ملاقات وزیران با رئیس‌جمهوری، تأکید کرد که «اصولگرایان معتدل، اعتدالیون و اصلاح‌طلبان معتدل در کابینه ملی دوازدهم نماینده خواهند داشت.» خبر آنلاین به نقل از واعظی نوشته که «برای تعیین اعضای کابینه دولت دوازدهم اصل بر اعتدال است. کابینه جای آن نیست که افراد اختلاف‌نظرهایشان را آنجا مطرح کنند؛ زیرا هیات دولت جای هماهنگی برای کار و تلاش است.»

اما اینها فقط یک روی سکه بازی سیاست است. محمود واعظی خود، عامل به وجود آمدن یک حاشیه در آستانه آغاز به کار دولت دوازدهم شد. همه چیز از توثیق الیاس حضرتی نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی آغاز شد. آنجا که او نوشت: «واعظی وزیر ارتباطات در تلاش است جایگزین ظریف در وزارت امور خارجه شود، ولی اقبالی در این زمینه وجود ندارد.» این توثیق اما بی‌پاسخ و بی‌حاشیه باقی نماند. واعظی در واکنش به اظهارات الیاس حضرتی در اینستاگرام خود نوشت: «با توجه به مطالب نادرستی که اخیراً در خصوص تلاش اینجانب برای حضور در وزارت خارجه مطرح‌شده لازم است بگویم که اینجانب با همه علاقه‌ای که برای کمک به رئیس‌جمهور محترم دارم، هیچ‌گونه تلاشی برای حضور در هیچ‌یک از وزارتخانه‌ها نکرده‌ام و رئیس محترم جمهور تصمیم خواهد گرفت. به همه توصیه می‌نمایم که در اظهارنظرهای سیاسی با هر نیتی که دارند ملاحظات اخلاقی را مورد توجه قرار دهند.»

با همین شواهد و کنار هم گذاشتن تکه‌های این پازل شاید این گمانه‌زنی درست باشد که، واعظی به دنبال ایجاد جریانی جدید به خصوص در مجلس است؛ جریانی که دست بالا را در رای اعتماد به وزیران حسن روحانی داشته باشد. این موضع در انتخابات هیات رئیسه مجلس بیشتر خودنمایی کرد. حالا هم در شرایطی که بیشتر اعضای کابینه دولت فعلی از هرگونه اظهارنظر درباره وزیران دولت دوازدهم دوری می‌کنند؛ اما محمود واعظی برخلاف جهت آب حرکت می‌کند. همه اینها شاید نشان از تلاش‌های او برای برداشت بیشتری از کیک کابینه دولت دوازدهم باشند. دیدگاهی هم وجود دارد که در چالش‌های اخیر میان اصلاح‌طلبان و اعتدال و توسعه، این حزب را در کنار و همراه تفکرات نزدیکان علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی می‌داند. طیفی که سبب شد تا برخی از وزیران پیشنهادی دولت یازدهم در مجلس رای اعتماد بگیرند؛ حالا هم گویا قصد تکرار همان سناریو را دارد. اما کیست که نداند روحانی از هم‌حزبی‌هایش عبور نمی‌کند؛ کسانی که شاید حلقه اصلی شکل‌گیری تفکرات او باشند.

قانونگذار به ضابطین دادگستری اجازه نداده است که بدون کسب مجوز موردی از مقام قضایی کسی را در معرض اتهام قرار داده یا نسبت به اشخاص تحقیقاتی انجام دهند ولی در جرایم مشهود در صورت عدم حضور ضابطین دادگستری، تمام شهروندان می‌توانند اقدامات لازم را برای جلوگیری از فرار مرتکب و حفظ صحنه جرم «در جرایم خاصی» به عمل آورند.

خودروی شخصی حریم خصوصی

سیدمحمدعلیزاده طباطبایی
حقوقدان
عضو شورای مرکزی حزب

ظاهراً جرایم مشهود و غیرمشهود از زمان حافظ وجود داشته که می‌خوراری در علن مستوجب مجازات بوده است. تاریخ بشر شاهد نقض و تعرض به آزادی‌های فردی توسط حاکمان و قدرتمندان بوده و حریم خصوصی افراد هیچ‌گاه از تعرض مصون نبوده است. اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۷۸۹ میلادی موجب شد کشورها در قانون اساسی خود فصلی را به حقوق ملت اختصاص دهند تا از تعرض دولت‌ها به حریم خصوصی افراد جلوگیری شود.

اصل نهم متمم قانون اساسی مشروطیت مقرر می‌داشت: افراد از حیث جان، مال، مسکن و شرف محفوظ و مصون از تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌کند. اصل بیست و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به تعبیر یکی از اندیشمندان، این قانون بزرگترین اجماع علمای شیعه در طول دوازده قرن اخیر بوده است مقرر می‌دارد: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.» منظور از تعرض به مال افراد، دخالت در اموال اشخاص است؛ به نحوی که موجب آزار و اذیت مالک شود و بدون مجوز قانونی باشد. براساس ماده ۳۰۳ قانون مدنی هر مالکی حق هر گونه تصرف در مال خود را دارد و هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمی‌توان بیرون کرد مگر به حکم قانون، ماده یک قانون مسئولیت مدنی نیز ظمه به مال افراد را به نحوی که موجب ضرر مادی یا معنوی شود، مستوجب مسئولیت و جبران ضرر دانسته است.

و اینها حقوقی است که قانونگذار موسس و قانونگذار عادی برای اموال مردم در نظر گرفته است. ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی، هر یک از مقامات و مامورین وابسته به حکومت که برخلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی محروم کند، علاوه بر انفصال از خدمت مستوجب حبس از دو ماه تا سه سال می‌داند و حتی مجازات ۶۲۶ و ۶۲۵ قانون مجازات اسلامی، قتل و ضرب و جرح در مقام دفاع از نفس و عرض و مال را در شرایطی معاف از مجازات می‌داند و هر گونه مقاومت برای دفاع از مال حتی در مقابل اعمال مجرمانه مامورین دولتی را مجاز دانسته است. با عنایت به اینکه مبانی قوانین جمهوری اسلامی ریشه در شرع مقدس دارد اشاره به مبانی فقهی مرتبط با حرمت و حریم شهروندان می‌تواند راهگشا باشد. یکی از پرکاربردترین ادله در استنباط‌های فقیهان در ابواب مختلف عموماً احترام است که برپایه ائسن عموماً در هر مسئله فقهی که شک در جواز تعرض به حیثیت و تمامیت جسمانی و روانی اشخاص می‌شود با تمسک به این عموماً، حکم به وجوب حفظ حرمت اشخاص و ممنوعیت تعرض و ایزاء افراد ثابت می‌شود. براساس همین مبنای فقهی است که قانونگذار به ضابطین دادگستری اجازه نداده است که بدون کسب مجوز موردی از مقام قضایی کسی را در معرض اتهام قرار داده یا نسبت به اشخاص تحقیقاتی انجام دهند ولی در جرایم مشهود در صورت عدم حضور ضابطین دادگستری، تمام شهروندان می‌توانند اقدامات لازم را برای جلوگیری از فرار مرتکب و حفظ صحنه جرم «در جرایم خاصی» به عمل آورند که این اختیار طبق تبصره یک ماده ۴۵ قانون آئین دادرسی کیفری به تمام شهروندان داده شده است. ماده ۴۵ قانون آئین دادرسی کیفری جرم را در صورتی جرم مشهود می‌داند و اجازه دخالت ضابطین دادگستری و در شرایطی تمام شهروندان را بدون مجوز قضایی می‌دهد که جرم در مرئی و منظر ضابطین دادگستری واقع شود و یا ماموران

یادشده بلافاصله در محل وقوع جرم حضور یابند و یا آثار جرم را بلافاصله پس از وقوع مشاهده کنند شرایط دیگری را نیز قانونگذار برای جواز دخالت ضابطین دادگستری در جرایم مشهود در ماده ۴۵ قانون پیش‌بینی کرده که محل بحث ما نیست. سوال امروز ما این است که آیا خودروی شخصی افراد حریم خصوصی تلقی می‌شود و اگر جرمی در داخل خودرو تحقق پیدا کند، ضابطین دادگستری حق دخالت دارند یا خیر؟ آنچه که بیشتر باعث طرح موضوع شده حضور خانم‌ها بدون حجاب شرعی در خودرو است که براساس تبصره ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی حضور زنان بدون حجاب شرعی در معابر و انتظار عمومی جرم‌انگاری شده است بدون آنکه حدود حجاب شرعی در قانون تعریف شده باشد، اینکه قانونگذار در ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی تظاهر به هر عمل حرامی را در انتظار و اماکن عمومی و معابر به صورت علنی، جرم‌انگاری و برای آن مجازات تعیین کرده، از نظر علمای حقوق جزا مطلوب نیست؛ چون عمل حرام براساس فتوای فقها متفاوت است و ممکن است عملی به فتوای فقهی مستحب و به فتوای فقیه دیگری حرام باشد مثل قه‌زنی! آیا ضابطین دادگستری مجازند کسانی را که در انتظار عمومی اقدام به قه‌زنی می‌کنند بازداشت کنند و آیا رویه قضایی اجازه می‌دهد چنین افرادی به حبس و شلاق محکوم شوند؟ آیا داخل خودروی شخصی انتظار عمومی تلقی می‌شود یا حریم خصوصی افراد؟ به نظر می‌رسد داخل خودروی شخصی افراد با داخل منزل آنها تفاوتی نداشته باشد. آیا اگر درب حیاط منزلی باز شد یا پنجره رو به خیابان منزلی باز و امکان دیدن داخل منزل از پنجره وجود داشته باشد، داخل منزل انتظار عمومی تلقی می‌شود؟ یا باید بر این باور باشیم که دیگران باید مراعات کنند و به داخل خودرو یا منزل اشخاص دیده ندهند!

سیدمحمدعلیزاده طباطبایی
حقوقدان
عضو شورای مرکزی حزب

میخانه اگر ساقی صاحب‌نظری داشت
میخاری و مستی ره و رسم دگر داشت

یکی از سازمان‌های اصلی که نقش به‌سزایی در راهبری توسعه و پیشرفت اقتصادی ایران دارد سازمان برنامه و بودجه است و همواره طی نیم‌قرن اخیر، این سازمان نقش اساسی را در پیشرفت کشور ایفا کرده است و هر کجا به دیدگاه‌های کارشناسی سازمان برنامه و بودجه بی‌توجهی شده، نظام اداره کشور با چالش مواجه شده است. به عنوان مثال در دوران دفاع مقدس که در سرتاسر مرزهای غربی و جنوب غربی با دشمن بعثی در جنگ بودیم سازمان برنامه نقش موثری در تخصیص بهینه منابع داشت و حتی پایان جنگ براساس گزارش کارشناسی سازمان برنامه بود که توسط رئیس وقت سازمان به نخست‌وزیر و به وسیله ایشان گزارشی واقعی از اوضاع کشور به حضرت امام ارسال شد و یکی از دلایل اصلی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ گزارش سازمان برنامه و بودجه بود و اگر تبیین واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از تداوم جنگ توسط سازمان برنامه انجام نمی‌شد کشور در وضعیت فلاکت‌باری قرار می‌گرفت.

نمونه دیگر از اقدامات موثر سازمان برنامه گزارش در مورد لزوم کنترل جمعیت در سال ۱۳۶۶ بود، زمانی که رشد جمعیت کشور از ۳/۹ درصد فراتر رفته بود و اگر براساس گزارش سازمان برنامه کنترل جمعیت در دهه ۶۰ انجام نمی‌شد امروز وضعیت بیکاری و فقر به مراتب از وضع فعلی فلاکت‌بارتر بود. بنابراین اگر سازمان توان کارشناسی بالایی داشته باشد و از استقلال لازم برخوردار باشد نقش موثر و مهمی در راهبری اقتصاد کشور خواهد داشت.

این سوال به طور جدی مطرح است که چرا دولت احمدی‌نژاد سازمان برنامه را منحل کرد؟ دلیل اصلی انحلال سازمان برنامه این بود که می‌خواستند صرف‌فصل‌های حساب‌های ملی را گم کنند، به نحوی که هیچ کس از حساب و کتاب دولت سر در نیآورد و هر آنچه رئیس دولت می‌گوید همه اطاعت کنند. در دوران طلایی دفاع مقدس و دولت سازندگی سازمان برنامه سازمانی کارشناسی بود و دیدگاه رئیس وقت سازمان و مسئولین دولت هم حمایت از نظر کارشناسان بود. همیشه تاکید رئیس وقت سازمان این بود که در همه مسائل سازمان یک حرف کارشناسی یزند و اگر دیگران بنا بر مصالحی می‌خواهند تصمیم سیاسی بگیرند مسئولیتش به عهده خودشان است. در دوران بحران‌های اقتصادی دهه شصت و بعد از آن سازمان برنامه و کارشناسان سازمان بودند که بحران‌ها را کنترل کردند و حتی در دوران دفاع مقدس سازمان برنامه راه‌حل کلیدی بحران‌ها را به مسئولین ارائه می‌داد و هرگز مسئولین از سازمان برنامه انتظار اطاعت بی‌چون و چرا نداشتند.

ولی در دوران دولت احمدی‌نژاد علی‌رغم داشتن بیشترین درآمد ارزی اکثر شاخص‌های اقتصادی منفی شد و با قاطعیت می‌توان گفت که اقتصاد ایران بیش از سی سال به عقب رانده شد، به نحوی که در اوایل سال ۹۲ یعنی پایان غم‌انگیز این دوران نکبت‌باری‌رغم فروش بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار نفت کشور با نرخ رشد منفی ۵ درصد

ضرورت احیاء نهاد برنامه‌ریزی



و تورم ۴۰ درصد و نرخ سرمایه‌گذاری منفی و نرخ بیکاری فزاینده روبه‌رو شد. اینها همه حاصل دولتی بود که فاقد سازمان برنامه کارآمد و اعتقاد به کار کارشناسی بود. در حالی که در دوران جنگ علی‌رغم کاهش درآمدهای نفتی، کشور با درایت و مدیریت منطقی به هدایت سازمان برنامه به بهترین نحو اداره شد.

امروز که آقای دکتر روحانی باید با بزرگترین چالش داخلی مقابله کند، نظام بانکی را از ورشکستگی نجات دهد، برای حل معضل بیکاری راه چاره‌ای بیندیشد و کشور را از بحران اقتصادی نجات دهد صنایع کشور وضعیت بحرانی دارد، نظام درمانی با مشکل مواجه است، صندوق‌های بانکشستگی در معرض ورشکستگی قرار دارند و مسائل پیچیده‌ای در بطن جامعه آماده بروز و ظهور است که تورم و بیکاری در مقابل آنها ناچیز است، لذا سازمان برنامه و بودجه باید احیاء شود.

کسی باید سکان سازمان برنامه را در دست بگیرد که بتواند نظر کارشناسی را بدون لکت زبانی به همه مسئولین و مراجع تصمیم‌گیر برساند نه اینکه فرمان‌بردار باشد. رئیس سازمان برنامه باید بحران‌های کشور، اعم از بیکاری، تورم، فقر و فساد و... را رصد کند و از روی صداقت راه‌حل ارائه کند.

سازمان برنامه باید در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور نقش ایفا کند، آرایش نیروی انسانی سازمان باید کارشناسی و فعال باشد نه مطیع و منفعل! دولت دکتر روحانی در صورتی موفق به حل معضلات اقتصادی و اجتماعی کشور خواهد شد که مهمترین دستگاه راهبری اقتصاد (سازمان برنامه) از یک مدیریت کارآمد و علمی و کارشناسی برخوردار باشد. رجحان‌های رئیس سازمان برنامه باید رجحان‌های اقتصادی باشند نه سیاسی. آقای دکتر نوبخت شخصیتی مودب، دوست‌داشتنی و متدین است ولی رجحان‌هایش سیاسی است، او یک فرد سیاسی و حزبی است. در دوران مدیریت چهارساله دکتر نوبخت سازمان برنامه در کشور حضور نداشته است و برای بحران‌های کلیدی کشور راه‌حل ارائه نداده است. ملاحظه می‌کنیم در این دوران ترازنامه بانک‌ها منفی است، بدهی دولت به بانک‌ها روز به روز افزایش می‌یابد و سازمان برنامه برای حل بحران‌ها راه‌حل کارشناسی ارائه نمی‌دهد. نتیجه عملکرد این نوع مدیریت این بوده که برای اولین بار در طول تاریخ بخشنامه تهیه و تنظیم ضوابط اجرایی بودجه در خارج از

سازمان تهیه شده و توان کارشناسی آنقدر تحلیل رفته که اولین وظیفه سازمان که تنظیم ضوابط اجرایی بوده است از عهده سازمان برنامده است. آیا این احیای سازمان برنامه است؟ آیا رئیس‌جمهور متوجه این امر نیست؟ رئیس سازمان برنامه نمی‌تواند سخنگوی دولت باشد، رئیس سازمان برنامه نمی‌تواند پاسخگوی دستگاه‌ها باشد، رئیس سازمان برنامه باید تمام‌وقت بحران‌های کشور را رصد کند و بر اجرای برنامه‌های دستگاه‌های اجرایی نظارت کند.

مدیریت سازمان در چهار سال گذشته فاقد این توان بوده و علی‌رغم اینکه اغلب وزرای دولت افراد توانمندی بوده‌اند تصمیم‌گیری‌هایی با رجحان سیاسی در سازمان برنامه باعث شده که اغلب سازمان با مخالفان دولت مماشات بیشتری داشته باشد. به همین خاطر است که در سند بودجه دیده می‌شود که مخالفان دولت و منافع ملی نفوذ بیشتری در تخصیص منابع دارند. کارشناسان سازمان برنامه معتقدند در دوران مدیریت آقای دکتر نوبخت تصمیم‌گیری‌ها سیاسی بوده تا کارشناسی. از نظر علمی و کارشناسی مدیران دهه ۶۰ و ۷۰ به مراتب از مدیران فعلی سازمان کارآمدتر بودند و امروز سازمان به دنبال مدیرانی است که بی‌چون و چرا از ریاست سازمان تبعیت کنند.

انتظار می‌رود در دوره دوم دولت آقای دکتر روحانی سازمان برنامه از مدیریتی غیرسیاسی و کارآمد استفاده کند. در دوره چهارساله گذشته بیش از ۱۰۰ نفر از افراد فاقد تخصص‌های لازم وارد سازمان شده‌اند و سازمان به شدت از نظر کارشناسی نزول کرده است. در زمینه نظارت این دوره ضعیف‌ترین دوره تاریخ سازمان بوده و گزارش‌های نظارتی ۶ماهه از پیشرفت پروژه‌های عمرانی که مبنا و مأخذ تخصیص منابع می‌باشد تعطیل شده است و تخصیص پروژه‌های عمرانی بر مبنای اولویت‌های سیاسی و خارج از چارچوب کارشناسی انجام می‌شود. باید در رأس سازمان برنامه همچون دوران دفاع مقدس و دوران سازندگی و... مدیریتی کارآمد و تحصیلکرده از دانشگاه‌های معتبر و دارای تجربه مدیریتی بالا قرار گیرد.

من با تجربه‌ای که در دوران دفاع مقدس در مدیریت سازمان دارم بر این باورم که سرمایه سازمان برنامه نیروی انسانی است و باید دولت بهترین فارغ‌التحصیلان را جذب این سازمان کند، نه اینکه اغلب مدیران و حتی کارشناسان جذب شده در دوران اخیر از ملاک معادل برخوردار باشند.

موسسه پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه که در دوران مدیریت آقای زنجانی ایجاد شد قرار بود اتاق فکر سازمان برنامه باشد و در این خصوص نیز موفق بود و موسسه با جذب بهترین اقتصاددان‌های داخلی و خارجی، سازمان برنامه را راهبری می‌کرد ولی با ادغام این موسسه با مرکز مدیریت دولتی این موسسه نیز بافت شدید مواجه شده است و جدا شدن موسسه از سازمان برنامه یعنی تعطیلی اتاق فکر سازمان برنامه و بودجه.

آقای رئیس‌جمهور باید بدانند که براساس ماده ۴ قانون برنامه و بودجه کشور مصوب ۱۳۵۱ سازمان برنامه و بودجه مسئول امور زیر است:

۱-انجام مطالعات و بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی به منظور برنامه‌ریزی و تنظیم بودجه و تهیه گزارش‌های اقتصادی و اجتماعی
۲-تهیه برنامه درازمدت با تبادل نظر با دستگاه‌های اجرایی و تسلیم آن به شورای اقتصاد

۳-تهیه برنامه عمرانی پنج‌ساله
۴-پیشنهاد خط‌مشی‌ها و سیاست‌های مربوط به بودجه کل کشور به شورای اقتصاد
۵-تهیه و تنظیم بودجه کل کشور
۶-نظارت مستمر بر اجرای برنامه‌ها و پیشرفت سالانه آنها طبق قانون
۷-هماهنگی کسردن روش‌ها و برنامه‌های آماری کشور

۸-ارزشیابی کارآیی و عملکرد در دستگاه‌های اجرایی کشوری و گزارش آن به رئیس‌جمهور
۹-بررسی گزارش‌ها و مسائلی که باید در شورای اقتصاد مطرح شود

تیم اقتصادی رئیس‌جمهور باید از انسجام و هماهنگی برخوردار باشد. در دوره دولت آقای خاتمی ناهماهنگی بین بانک مرکزی و سازمان برنامه موجب بروز مشکلات عدیده‌ای شد.

رئیس‌جمهور باید بدانند سازمان برنامه کارآمدترین و بهترین ابزار برای انجام مسئولیت اجرای قانون اساسی است که در اختیار رئیس‌جمهور قرار دارد و رئیس‌جمهور می‌تواند با سازمان برنامه و بودجه‌ای مقتدر مدیریت خود را بسر کل نظام جمهوری اسلامی اعمال کند و در جایگاه بالاترین مقام رسمی کشور بعد از رهبری قرار گیرد و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور، موضوع سوگند رئیس‌جمهور (اصل ۱۲۱ قانون اساسی)، جز با سازمان برنامه‌ای قدرتمند امکان‌پذیر نیست.

زندگی حزبی

چگونه غرب به نظام‌های رقابتی خوش آمد گفت

احمد نقیب‌زاده
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

لیبیست و رکان تحزب را سومین و آخرین مرحله از توسعه سیاسی تلقی می‌کنند. که بعد از ساخت مرکز واحد (دولت مرکزی) و مرحله دموکراسی شکل می‌گیرد. در این مرحله باید همه جریان‌های سیاسی شفاف و نهادمند شده باشند، به قسمی که تمام زندگی سیاسی را در یک جامعه مورد نظر در خود متبلور سازند. احزاب در ارتباط با یکدیگر یک مجموعه نظام‌مند را به وجود می‌آورند که به آن نظام حزبی می‌گویند. نظام یا سامانه که ترجمه همان سیستم است عبارت است از مجموعه عناصر مرتبط با هم که یک کلیت را به وجود می‌آورند و این مجموعه با پیرامون خود دارای رابطه متقابل تأثیر و تأثر است. یعنی از آن اثر می‌پذیرد و بر آن اثر می‌گذارد. نظام حزبی هم سیستم است و هم زیرسیستم. اگر آن را در ارتباط با سیستم سیاسی در نظر بگیریم زیرسیستمی تعریف می‌شود که در درون سیستم سیاسی با سایر زیرسیستم‌ها مثل زیرسیستم انتخاباتی یا اداری و غیره یک مجموعه گسترده‌تر را تشکیل می‌دهد.

نظام حزبی دارای انواعی است که ما با پیروی از ریمون آرون آن را به دو دسته بزرگ رقابتی و غیررقابتی تقسیم می‌کنیم. آرون بر این باور است که امروزه نظام حزبی معرف کافی و وافی هر نظام سیاسی است، به گونه‌ای که به تنهایی قادر است ویژگی‌های یک نظام سیاسی را ترسیم کند. در یک نظام حزبی غیررقابتی نبود رقابت به معنای بسته بودن فضای سیاسی، حضور همه‌جانبه دولت در زندگی اجتماعی و گاه در زندگی خصوصی، اقتصاد دولتی، فقدان آزادی‌های فردی و حقوق بشر مثل حق بیان یا قلم و کار و غیره است. آرون در مقدمه بحث‌های خود اشاره می‌کند که در نظام‌های غیررقابتی وجود حزب معنایی

ندارد. زیرا حزب واقعی در فضای رقابتی شکل می‌گیرد. پس چگونه است که خود او از نظام حزبی غیررقابتی نام می‌برد. برای اینکه در زمانی که او به تقریر وضعیت می‌پرداخت یک حزب مهم واحد وجود داشت که به سادگی نمی‌شد از آن گذشت و آن حزب کمونیست شوروی بود.

● نظام‌های غیررقابتی

به طور کلی در قرن بیستم سه نوع حزب واحد شکل گرفته بود که تفکیک آنها از دولت متبوعشان یا امکان نداشت یا بسیار مشکل بود. یکی حزب نازی که عملاً ارگانی بود در دست دولت و وظیفه آن بسیج مردم و کشاندن آنها به دنبال دولت بود. دیگری حزب کمونیست در کشورهای با همین مرام که برعکس، وسیله‌ای بود برای کنترل دولت. دولت ارگانی بود که می‌باید زیر نظر حزب انجام وظیفه کند و از آنجا که در عرصه بین‌المللی دولت رسمیت داشت و نه حزب، دولت کارگزاری محسوب می‌شد که به تصمیمات حزب رسمیت می‌بخشید. در عین حال دولت‌های غربی متعجب بودند که سفرای آنها می‌باید استوارنامه خود را به استالین تقدیم کنند. درحالی که استالین دبیر کل حزب بود در دولت سمتی نداشت. احزاب واحد کمونیست و نازی هستی خود و حذف رقبا را از باور به حقانیت خود و باطل بودن هر باور دیگر می‌گرفتند. به عبارت دیگر آنها به یک حقیقت بیشتر باور نداشتند و آن یک حقیقت هم نزد خودشان بود. اما نوع دیگری از احزاب واحد هم وجود داشت که وحدانیت خود را معلول مصلحت و ضرورت می‌دانستند و آن احزاب واحد در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم بود. اغلب دولت‌های جهان‌سومی که در دهه ۱۹۶۰ و به دنبال استقلال شکل گرفتند برخاسته از جبهه‌های آزادیبخشی بودند که کار مبارزه با کشور استعمارگر را بر عهده گرفته بودند و پس از استقلال هم کار اداره کشور را

بر عهده گرفتند. از آنجا که مبارزات ضدامپریالیستی متضمن وحدت کلمه و پرهیز از تفرقه بود کار مبارزه در دست یک جبهه قرار می‌گرفت و همان جبهه هم پس از پیروزی در سیمای یک حزب واحد و با همان استدلال که برای ادامه مبارزات ضدامپریالیستی باید از تفرقه پرهیزیم، به اداره کشور می‌پرداخت. مواردی از چندحزبی که در پاره‌ای کشورهای تازه به استقلال رسیده و جهان‌سومی مشاهده شد به سرعت به‌سوی تک‌حزبی شدن ره سپردند که بن‌مایه استدلال آنها همان پرهیز از تفرقه بود ولی بسیاری از عوامل دیگر مانند فقدان زمینه‌های فرهنگی انحصارطلبی در همه گروه‌های سیاسی نیز در این فرآیند موثر بود. نمونه آن حزب بعث سوریه بود که پس از گذار از فضایی دموکراتیک و حضور احزابی چون حزب عوامی پوپولیست سوریه که خواهان جدایی از جهان عرب و بازگشت به هویت آرامی‌فینیقی مردم سوریه بود، بحران‌های حاد اجتماعی از یکسو و نفوذ شوروی در این کشورها و ترویج الگوی بلشویکی از سوی دیگر به چپ‌گرایی میدان داد و حزب بعث قدرت را در دست گرفت و به تدریج اما شتابان دست به پاکسازی سایر احزاب و برقراری نظام تک‌حزبی زد. حال یک سوال جدی مطرح می‌شود و آن اینکه اگر احزاب واحد از هر نوع که باشند چسبیده به دولت و بخشی از آن محسوب می‌شوند پس چه دلیلی دارد که نام حزب بر خود می‌نهند؟ یعنی چرا زیر نام یک ارگان دولتی فعالیت نمی‌کنند؟ واقعیت این است بین دیکتاتوری‌های قرن بیستم و نظام‌های استبدادی قرون گذشته یک فرق اساسی وجود دارد و آن حضور مردم در صحنه است. علاوه بر آنکه همه دولت‌ها خود را مجبور به یک نمایش دموکراتیک می‌بینند که می‌توانند مردم را به حال خودرها کنند و نه برای برنامه‌های جاه‌طلبانه خود می‌توانند بدون یک بسیج مردمی راه‌حلی

پیدا کنند. تمامی دولت‌های اقتدارطلب قرن بیستم به نوعی بسیج مردمی روی آوردند. بسیج محافظه‌کارانه کمونیستی در شوروی و بسیج پوپولیستی در آلمان و بسیج فلائز در اسپانیا و پرتغال و حتی بسیج خیرخواهانه کیبوتصی در اسرائیل. هدف همه این بسیج‌ها در درجه اول تولید ثروت برای میلیون‌ها انسان گرسنه و بی‌خانه بود که روی دست این دولت‌ها افتاده بودند. چنین بود که در آشفته‌بازار مشکلات مزمن کاریکاتوری از دولت و حزب و دموکراسی شکل گرفت و هرگز این جوامع قادر نشدند از چرخه وابستگی رها شده و سامان بگیرند. در حالی که کشورهای که مسیر توسعه را از سده‌شانزدهم پیموده بودند و مراحل رشد را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته بودند به یک نظام حزبی واقعی یعنی نظام رقابتی دست یافتند و الگوی نسبتاً موفق از زندگی حزبی ارائه دادند، هرچند که آنها هم امروز با مشکلات جدی روبه‌رو شده‌اند.

● نظام‌های رقابتی

اولین ویژگی نظام‌های رقابتی این است که هیچ کس با تصمیم قبلی اقدام به ایجاد آنها نکرده است. احزابی که در فضای بدبینانه قرون هجده و نوزده شکل می‌گرفتند معمولاً با طرد یا بی‌اعتنایی دولتمردان روبه‌رو بودند و بر پایه طبیعت بشر تعداد زیادی حزب و گروه و باشگاه اعلام موجودیت می‌کردند. اما به تدریج ضعیف‌ها به حاشیه می‌رفتند و آنها که ریشه‌دار بودند برجای می‌ماندند. نظام دوحزبی، چندحزبی و نظام حزب مسلط جلوه‌هایی از یک نظام چندحزبی رقابتی هستند که هر کدام در یک کشور با استقبال بیشتری روبه‌رو شدند. مثلاً نظام دوحزبی به دلایل چندی نماد نظام سیاسی انگلستان است. این بدان معنی نیست که فقط همین دو حزب فعال هستند بلکه در میان چندین حزب دوحزب توانستند گوی سبقت را از دیگران برپایند. ما به عوامل موثر در شکل‌گیری این نظام‌ها می‌پردازیم.

نظام دوحزبی: این نظام که معمولاً شاخص زندگی سیاسی انگلستان شناخته می‌شود به دوحزبی کامل و ناقص تقسیم می‌شود. اگر دو حزب اصلی بیش از ۷۰ درصد آراء را به‌خود اختصاص دهند دوحزبی کامل و اگر آراء آنها کمتر از آن باشد دوحزبی ناقص خوانده می‌شوند. اینکه در میان ده‌ها حزب دو حزب محافظه‌کار و کارگر قدرت را بین خود دست به‌دست می‌کنند چندین فاکتور مهم در آن دخالت دارد. اول تاریخ تحزب در این کشور باید مورد توجه قرار گیرد. از سال ۱۶۰۱ که پارلمان انگلیس در دوره سلطنت استوارت‌ها افتتاح شد دو گروه که یکی طرفدار سلطنت و شاعرش شاه و کلیسا (King and Church) بود و دیگری که طرفدار اقتدار پارلمان و شعارش مردم و پارلمان بود رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. از آن زمان تا کنون این دوگانگی بر سیاست انگلستان سایه افکنده است. زیربنای این تقسیم تا حد زیادی طبقاتی بود. طبقه بورژوا که در پی تجارت رشد یافته بود در برابر طبقه زمیندار قرار می‌گرفت. نامی که این دو گروه به آن شناخته می‌شدند در واقع فحشی بود که یکی به دیگری داده بود. اولی‌ها توری و بورژواها ویگ خوانده می‌شدند. رونق آنها در قرن نوزدهم باعث شد که اولی محافظه‌کار و دومی لیبرال خوانده شود. وقتی که انقلاب صنعتی به طبقه کارگر میدان داد و حزب لیبرال به نفع حزب کارگر شروع به لاغر شدن کرد و در نهایت هم جای حزب لیبرال را گرفت برای مدت کوتاهی بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۲ شاهد حضور سه حزبی در صحنه سیاست انگلستان بودیم. حال باید دید چه عاملی اجازه استمرار چنین وضعی را نداد و باید دید دلیل این که سیستم سه‌حزبی جای خود را به دوحزبی داد چه بود. رژیم انتخاباتی به عنوان یک عامل فنی بسیار موثر به گونه‌ای بود که راه را بر سیستم دوحزبی هموار می‌کرد. زیرا رژیم انتخاباتی اکثریتی یک‌مرحله‌ای جایی از دیگران برپایند. ما به عوامل موثر در شکل‌گیری این نظام‌ها می‌پردازیم.

هر هفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به مبانی تحزب خواهند پرداخت.

یا حزبی ۵۰ درصد آراء را کسب می‌کند تشکیل دولت می‌دهد و حزبی که ۴۹ درصد رأی کسب می‌کند برای دور بعدی امید دارد ولی حزبی که ۱۰ درصد رأی می‌آورد چه امیدی دارد؟ در نهایت باید از روحیه انگلیسی هم نام برد. این روحیه دنیا را سیاه و سفید می‌بیند و در نتیجه با قاطعیت رأی می‌دهد. **چندحزبی:** رژیم انتخاباتی مهمترین عاملی است که زمینه نظام چندحزبی را فراهم می‌کند. رژیم انتخاباتی نسبی یک‌مرحله‌ای به این معناست که هر حزبی به هر میزان که رأی به‌دست آورد به همان میزان هم کرسی‌های پارلمان را تصاحب می‌کند. دولت در اغلب این جوامع به صورت ائتلافی تشکیل می‌شود و هر حزبی به هر اندازه که در مجلس کرسی دارد در دولت هم سهم خواهد شد. به این ترتیب وزارتخانه‌ها بر حسب میزان رأی احزاب بین آنها تقسیم می‌شود. پس دلیلی ندارد که حزبی که ۶۰ درصد رأی آورده است کنار برود. شاید با همان ۶۰ درصد یک وزارتخانه را به خود اختصاص بدهد. دولت در چنین نظامی بسیار ضعیف است، چنانکه در ایتالیا می‌بینیم. زیرا وزیر می‌داند که حضورش در کابینه نتیجه اراده نخست‌وزیر نیست، بلکه سهم حزب از انتخابات این پست را در اختیار او گذاشته است. حال اگر در بین این احزاب بزرگ و کوچک یک حزب بتواند چند درصد از احزاب دیگر جلو باشد به گونه‌ای که تشکیل کابینه بدون حضور آن بی‌معنا باشد، به آن سیستم حزب مسلط می‌گویند. نمونه آن حزب دموکرات مسیحی ایتالیا است که در همه دولت‌های بعد از جنگ جهانی دوم حضور داشته است. زیرا آراء این حزب اندکی بیش از ۲۰ درصد بود که هیچ حزب دیگری به این مرحله نمی‌رسید. در پایان به این نکته هم اشاره می‌کنیم که روحیه مردم ایتالیا اصلاً شباهتی به روحیه مردم انگلیس ندارد. زیرا مردم لاتین همیشه دنیا را خاکستری می‌بینند تا سیاه و سفید.



نمایی از ساختمان پارلمان فرانسه

برجام روی لبه تیغ

آمریکا به دنبال اجرای سرسختانه برنامه جامع اقدام مشترک است



رحمن قهرمان پور
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

سائتریفیوژها یا نحوه مصرف و محاسبه سرریزهای اضافی در غنی‌سازی هم‌اکنون در متن توافق وجود دارد که در صورت متوجه شدن به خشک‌ساختن می‌تواند محل اختلاف باشد. کما اینکه دیوید آبرایت (از بازرسان سابق آژانس و از مخالفان برنامه هسته‌ای ایران) در دو سال گذشته مرتب بر این موارد جزئی انگشت گذاشته و تلاش کرده آنها را بزرگنمایی کند و بگوید این موارد جزئی می‌توانند به نقض عمده برجام توسط ایران منتهی شوند.

اما واقعیت این است که متن اغلب توافقات کنترلی تسلیحاتی پیچیده و تفسیربردار است و نمی‌توان برجام را یک استناد تلقی کرد.

● بحران بیرون از متن

در واقع مشکل اصلی برجام در بیرون از متن آن و در بستر کلی حاکم بر آن است. برجام از همان ابتدا در یک شرایط تقریباً خاص (اگر نگوئیم استثنایی) زاده شد. حتی خوش‌بین‌ترین افراد به سختی می‌توانستند باور کنند ایران و غرب طی دو سال به یک توافق جامع هسته‌ای برسند. بعدها وقتی بخش بسیار اندکی از اتفاقات پشت پرده این توافق در رسانه‌ها علنی شد، معلوم شد شخص اوایما و جان کری تلاش ویژه‌ای داشتند تا این توافق به سرانجام برسد و برای دور بعدی ریاست‌جمهوری آمریکا حل‌نشده باقی نماند. همان زمان هم عده‌ای در داخل ایران و آمریکا می‌گفتند برجام بیشتر از هر چیز مدیون انگیزه شخصی اوایماست و با رفتن او این توافق حامی اصلی خود را از دست خواهد داد. حتی خانم کلینتون هم به اندازه اوایما و جان کری حامی این توافق نبود. نیاز اوایما به داشتن یک میراث بزرگ از خودش نوعی تضمین سیاسی برای حفظ برجام بود؛ کما اینکه واشنگتن در چارچوب برجام و به خاطر خریدن آب سنگین از ایران، خرید آب سنگین از کانادا را متوقف کرد.

الان می‌دانیم که اسرائیل و برخی کشورهای منطقه در دو سال منجر به توافق هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ تلاش زیادی

کرده بودند تا این توافق حاصل نشود اما دولت اوایما حتی به قیمت ناراضی‌مندی متحدان سنتی خود در خاورمیانه توافق مزبور را پذیرفت. حالا با رفتن اوایما و قدرت گرفتن مجدد نوکان‌ها در آمریکا، وزن و نفوذ مخالفان برجام در آمریکا بیشتر از گذشته شده است و قاعدتا در چنین فضایی عده‌ای هم ترجیح می‌دهند حمایت خود از برجام را علنی نکنند. مثلاً مارک فیتز پاتریک که در دو سال گذشته یکی از حامیان توافق هسته‌ای با ایران بوده و از پای‌بندی ایران به برجام دفاع کرده است، در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود تلویحاً از این حمایت علنی دست کشید و گفت اقدامات ایران در منطقه باعث نگرانی جدی واشنگتن شده و دلیل تلاش دولت ترامپ برای اعمال تحریم‌های جدید هسته‌ای علیه ایران همین امر است.

چه در ایران و چه در آمریکا عده‌ای بر این باور بودند (و احتمالاً هنوز هم هستند) که برجام تسهیل‌کننده روابط استراتژیک و درازمدت ایران با غرب خواهد بود. از نظر این عده برجام محصول (و نه علت) یک اتفاق بزرگ در واشنگتن بود و آن دست برداشتن آمریکا از تعقیب سیاست تغییر رژیم ایران بود. اما دفاع کردن از این فرض بسیار دشوار است و من در نوشته‌های خود درباره برجام در دو سال گذشته همواره تاکید کرده‌ام که در دو طرف اراده و تصمیمی برای عملی کردن روابط استراتژیک وجود ندارد و لذا نباید از برجام انتظار داشت تسهیل‌کننده مسیر عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا در سال‌های آینده باشد.

واقعیت انکارناپذیر آن است که مخالفان برجام هم در ایران و هم در آمریکا قدرتمند هستند و نمی‌خواهند برجام در مسیری متفاوت از آنچه آنها می‌خواهند، حرکت کند. در ایران مخالفان جدی برجام، آن را در بهترین حالت یک دفعه شکر موقت می‌دانند و در آمریکا آن را بدیلی برای جنگ با ایران. اما خوش‌شانسی موافقان برجام در آن است که حداقل تا الان بدیلی

جدی برای برجام وجود ندارد. جز دولت ترامپ تقریباً هیچ‌یک از پنج دولت دیگر طرفدار انجام مذاکرات جدید برای بازنگری در برجام نیستند و حتی نوکان‌های اطراف ترامپ به خوبی می‌دانند که هرگونه نقض صریح و یک‌طرفه برجام از سوی آمریکا باعث خدشدار شدن تصویر آن از یک طرف و مخالفت روسیه، چین و اتحادیه اروپا از طرف دیگر خواهد شد. در چنین شرایطی که آلترا ناتیوی برای برجام متصور نیست، دولت ترامپ در پی آن چیزی است که اصطلاحاً «اجرای قاطعانه و سخت‌گیرانه برجام» می‌نامند؛ رویکردی تندتر از وضع موجود اما نرم‌تر از گزینه جنگ.

● مخالفان برجام چه کسانی هستند؟

مخالفان برجام از اندیشکده‌های طرفدار نوکان‌ها گرفته تا نتانیاهو و احتمالاً برخی رهبران کشورهای همسایه ایران هم به رهبران آمریکا می‌گویند. حالا که نمی‌خواهید از برجام خارج شوید، اجرای سرسختانه آن را جدی بگیرید. مثلاً دیوید آبرایت اصرار دارد که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به برخی سایت‌های نظامی ایران دسترسی داشته باشد و یافته‌های خود درباره برجام را به اطلاع عموم برساند. او حتی پیشنهاد می‌کند آمریکا آب سنگین ایران را نخرد تا ایران مجبور شود برای حفظ سقف ذخیره ۱۳۰ تن آب سنگین، کارخانه تولید آن را تعطیل کند! اختلاف تیلرسون و ترامپ درباره پای‌بندی ایران به برجام حتی به رسانه‌ها هم درز کرده و به نوعی زنگ هشدار را برای موافقان برجام مخصوصاً در ایران به صدا درآورده است. تا جایی که آقای ظریف از احتمال خروج ایران از برجام در صورت نقض صریح آن توسط آمریکا در آینده سخن گفت. اگر در ۹۰ روز آینده یعنی تا زمان گزارش بعدی دولت ترامپ به کنگره درباره پای‌بندی ایران به اجرای برجام، تیلرسون مجبور به استعفا شود یا نفوذ او در کاخ سفید و وزارت خارجه کمتر شود، بعید نیست ترامپ به کنگره گزارش دهد که ایران به تعهدات خود در

برجام عمل نکرده و تحریم‌های هسته‌ای باید برگردد. البته موضع‌گیری سنا نیز مهم است. سناتورهای دموکرات و جمهوری خواه توافق کرده‌اند که در صورت نقض صریح و عمده برجام توسط ایران باید تحریم‌ها را برگرداند. حال بسا توجه به اختلافات دولت ترامپ با کنگره مخصوصاً در موضوع لایحه خدمات بهداشتی اوایما معلوم نیست سه ماه بعد سنا تا چه حد در موضوع برجام با ترامپ همراهی خواهد کرد. خاصه اینکه احتمال دارد در این مدت مسئله ارتباط کمپین ترامپ با روسیه با گزارش کمیسیون مسئول تحلیل در این مورد وارد فاز جدید و جدی‌تری شود و کاخ سفید فرصت پرداختن به برجام را نداشته باشد. البته برهان خلف قضیه آن است که دولت ترامپ بکوشد برای منحرف کردن افکار عمومی داخل آمریکا موضوع برجام را برجسته کند و حتی به قول برخی‌ها وارد جنگی محدود با ایران شود. حداقل در شرایط فعلی امکان تحقق سناریوی حاصل از برهان خلف اندک است اما واضح است که ایران نمی‌تواند اقدامات احتیاطی خود را از نظر دور بدارد.

واقعیت این است که ما نه در واشنگتن لابی داریم و نه دیپلماسی عمومی ایران در حدی قوی است که مانع از اثرگذاری مخالفان برجام در آمریکا یا حتی خارج از آمریکا شود؛ از همین رو ایران ناگزیر باید با برگ برنده‌های موجود خود بازی کند. حسین ملاتک سفیر سابق ایران در چین اخیراً طی یادداشتی در سایت دیپلماسی ایرانی تلویحاً و به زبان دیپلماتیک گفت که حفظ برجام با شیوه دو سال گذشته یعنی تکیه بر حقوق و سازمان‌های بین‌المللی بسیار دشوار است و دستگاه دیپلماسی ایران باید تکیه بر معادلات سیاسی و لابی‌هایی فراتر از حقوق بین‌الملل را در دستور کار قرار دهد. نویسنده این سطور هم در یادداشت چند هفته پیش در هفته‌نامه صدا اشاره کرد که سیاست خارجی دولت دوم روحانی باید منطقه را در اولویت قرار دهد. سطح منطقه‌ای جایی است که با وجود همه تهدیدات، قدرت مانور ما در آن بیشتر از هر سطح و منطقه دیگر است. اگر قرار باشد برای تضمین تداوم حیات برجام دستگاه دیپلماسی در سطحی فراتر از سطح حقوق و سازمان‌های بین‌المللی فعال شود، بدون شک منطقه‌ای بیشترین پتانسیل و فرصت را در اختیار ایران قرار می‌دهد. در این راستا باید برخی ناهماهنگی‌های بوروکراتیک داخلی برطرف شود و دستگاه دیپلماسی به همراه سایر دستگاه‌ها در سوریه، عراق، حاشیه خلیج فارس و برخی جاهای دیگر فعال‌تر از گذشته عمل کرده و واشنگتن را وادار به ملاحظه جدی دغدغه‌های تهران کند.

واضح است که زمینه‌های همکاری زیادی میان تهران و بروکسل و مسکو و پکن در منطقه وجود دارد؛ گو اینکه تشدید بحران تهران - ریاض در مقطع فعلی می‌تواند کار را پیچیده‌تر کند.

دیپلماسی ناکام ریاض و ابوظبی در بحران قطری نشان داد عربستان هنوز مهارت دیپلماتیک لازم برای ادار کردن کشوری کوچک مثل قطر برای پذیرش درخواست‌های خود را ندارد و تا الان نتوانسته واشنگتن را در این بحران با خود همراه کند. به طریقی اولی می‌توان گفت عربستان ظرفیت دیپلماتیک لازم برای اجرای سیاست ایران‌هراسی را ندارد اما واقعیت این است که در شرایط فعلی ایران بیشتر از عربستان به حفظ آرامش احتیاج دارد، زیرا به خوبی می‌داند که ریاض برای جبران آبروریزی دیپلماتیک و نظامی در بحران یمن و قطر دنبال ماجراجویی منطقه‌ای است و صبر و درایت دیپلماتیک ایران در بحران قطر عصبانیت ریاض را تشدید کرده است. مسئله کردها، موضوع قطر، شکست داعش، حادثه اخیر مسجدالاقصی، روند صلح در سوریه و تمایل مسکو به حضور بیشتر در منطقه همه و همه اتفاقاتی هستند که می‌توانند فرصت‌هایی را برای ایران در منطقه به وجود آورند؛ این فرصت‌ها می‌توانند مانعی جدی برابر عملی شدن سیاست مهار ایران از سوی واشنگتن از یک طرف و سیاست اجرای سخت‌گیرانه برجام از طرف دیگر باشند.

آخرین آزمایش موشکی کره شمالی زنگ خطر را برای مقامات آمریکایی به طور جدی به صدا درآورد، به گونه‌ای که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا هشدار داد که صبر استراتژیک آمریکا به سر آمده است. با این وجود به دلایل متعدد احتمال بروز یک درگیری نظامی میان دو طرف ضعیف به نظر می‌رسد.

جدال بی‌پایان

بحران کره شمالی به سمت درگیری نظامی می‌رود



اسماعیل بشری
پژوهشگر ارشد مرکز تحقیقات
استراتژیک

هوا از نیروهای کمونیست کره شمالی حمایت می‌کرد متحمل کشته شدن حدود ۳۰۰ نفر از سربازانش شد. حاصل جنگ کره بیش از یک میلیون زخمی از میان دو طرف جنگ بود.

پس از برقراری آتش‌بس، جمهوری دموکراتیک خلق کره با استفاده از کمک‌های اتحاد شوروی یک دوران سازندگی نسبتاً پربار را سپری کرد و در زمینه‌های کشاورزی و صنعتی به پیشرفت‌هایی نایل آمد، در آمد سرانه این کشور از همسایه جنوبی آن پیشی گرفت. وضعیتی که نزدیک به ۲۰ سال دوام آورد. ولی از سال ۱۹۹۱ و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نهایتاً بلوک شرق ستاره اقبال نظام حاکم بر کره شمالی که حتی از نظر فکری مورد انتقاد کمونیست‌ها بود رو به افول گذاشت. فدراسیون روسیه چنان گرفتار پیامدهای ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی بود که مجالی برای توجه به متحدان سابق خود نظیر کوبا و کره شمالی نداشت.

در طول دهه ۱۹۹۰ این کشور با قطعی دامنه‌داری مواجه شد که به نماد بین‌المللی فروپاشی اقتصادی کره شمالی بدل شد. به طوری که دولت در سال ۱۹۹۲ با طرح شش‌بار دو وعده غذا در روز عملاً مردم را به صرفه‌جویی گسترده فراخواند. ژاپن و کره جنوبی ارسال کمک‌های غذایی به این کشور را آغاز کردند و چین برای مدتی کوتاه تبدیل به تامین‌کننده عمده مواد غذایی برای کره شمالی شد. تابستان سال ۱۹۹۵ سیل موجب از بین رفتن بیش از ۳۳۰ هزار هکتار از زمین‌های مزرعی و از دست رفتن حدود دو میلیون تن گندم شد. دولت پیونگ یانگ از این بلایا برای پوشش نهادن بر ناکارآمدی خود برای غلبه بر بحران قطعی سود برد. سیل‌های مکرر در سال ۱۹۹۶ بر شدت بحران افزود. تا سال ۲۰۰۲ وضعیت اقتصادی کره شمالی به حالت فاجعه‌باری درآمد. از یک سو با کمبود مواد غذایی و از طرف دیگر با افسول فرآورده‌های صنعتی نظام این کشور در آستانه فروپاشی قریب‌الوقوع قرار گرفت. پیونگ یانگ ناچار شد گام‌هایی به سمت انجام اصلاحات اقتصادی به سبک چین بردارد، هرچند کیم

ایل سونگ برخلاف دنگ شیائو پینگ رهبر اصلاحات چین معتقد بود که وقتی پنجره‌های باز می‌شود، پرنده‌ها وارد می‌شوند. به عبارت دیگر وی و اسلاف وی بر این باور بوده و هستند که باز کردن پنجره باعث ورود افکار مخرب امپریالیستی خواهد شد. از طرف دیگر رهبران کره شمالی با درس گرفتن از برنامه پرسترویکای گورباچف در اتحاد شوروی می‌گفتند اگر قرار باشد اصلاحاتی صورت بگیرد، این اصلاحات باید در خفا باشد. بر اساس این اصلاحات به کشاورزان اجازه داده شد برخی محصولات خود را در بازار به صورت آزاد به فروش برسانند. به هر حال در اواسط سال ۲۰۰۳ روشن شد که همان اصلاحات اندک هم شکست خورده است، زیرا سلسله‌مراتب نظامی کره شمالی نگاه مثبتی به اصلاحات نداشت و بیشتر در پی یافتن راه‌حل نظامی برای رفع بحران‌های این کشور بود.

جورج بوش (پدر) در سپتامبر سال ۱۹۹۱ اعلام کرد که تسلیحات هسته‌ای را از خاک کره جنوبی خارج خواهد کرد و در ماه دسامبر همان سال رئیس‌جمهور کره جنوبی نیز رسماً اعلام کرد که در آن کشور دیگر سلاح هسته‌ای وجود ندارد. متعاقباً دو کره بیانیه مشترک عاری نمودن شبه‌جزیره کره از تسلیحات هسته‌ای را امضاء کردند. در این بیانیه طرفین متعهد شدند تا از آزمایش، ساخت، تولید، دریافت، تملک، ذخیره‌سازی، استفاده یا به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای خودداری کنند. این بیانیه که نوعی رژیم نظارتی را نیز پیش‌بینی کرده بود هرگز جنبه عملی به خود ننگرفت. با این وجود کره شمالی در سال ۱۹۹۲ رسماً موافقت‌نامه پادمان‌های آژانس بین‌المللی اتمی را پذیرفت ولی در سال ۱۹۹۳ اعلام کرد که قصد دارد از معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان.پی.تی) خارج شود، به این ترتیب نشان داد که در نظر دارد توجه خود را روی توسعه بازدارندگی هسته‌ای متمرکز کند. در همین سال سازمان سیا آمریکا به این نتیجه رسید که کره شمالی به اندازه‌ای پولوتونیوم در اختیار دارد که با آن قادر باشد یک یا دو بمب هسته‌ای بسازد. در فاصله

زمانی ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۳ که کره شمالی عملاً از معاهده (ان.پی.تی) خارج شد ایالات متحده سیاست چماق و هویج را در مورد این کشور ادامه می‌داد. آمریکا از یک طرف می‌کوشید با ارسال کمک‌های غذایی به این کشور در زمینه غلبه بر قحطی یاری رساند ولی از جانب دیگر با برگزاری رزمایش‌های سامانه‌های ضد موشک پاتریوت در خاک این کشور به تشنج نظامی در شبه‌جزیره دامن می‌زد. در عین حال ایالات متحده از سیاست آفتاب درخشان که به ابتکار رئیس‌جمهور وقت کره جنوبی کیم دانه جونگ که در یک بازه زمانی ده ساله (۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸) به اجرا درآمد بهره گرفت و بیل کلینتون رئیس‌جمهور وقت آمریکا کوشید روابط بهتری را با پیونگ یانگ آغاز کند. کره شمالی در ازای توقف صادرات موشکی خود یک میلیارد دلار از امریکا غرامت دریافت کرد. حتی در سال ۲۰۰۰ مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه دولت بیل کلینتون به پیونگ یانگ سفر کرد و در جریان مذاکرات با مقامات کره شمالی خواستار توقف آزمایش موشک‌های تانپودونگ ۱ شد. رژیم کره شمالی که می‌خواست با کمک مالی آمریکا به بقای خود ادامه دهد در دریافت مبالغ بیشتر از آمریکا ناکام ماند، زیرا کلینتون به پایان دوره زمامداری خود نزدیک شده بود. با ورود جورج بوش (پسر) به کاخ سفید سیاست تعامل دوره کلینتون به پایان رسید و طولی نکشید جورج بوش با قرار دادن کره شمالی در محور شرارت دور تازه‌ای از تنش را در روابط دو کشور رقم زد. با این عمل نه تنها پیونگ یانگ به چشم یک تهدید جدی برای آمریکا نگریسته شد بلکه عملاً رویکردی متفاوت در قبال کره شمالی در پیش گرفته شد.

سرانجام کره شمالی در ۱۰ ژانویه سال ۲۰۰۳ خروج خود از معاهده (ان.پی.تی) را اعلام کرد و متعاقب آن در ماه فوریه راکتور هسته‌ای پنج مگاواتی خود راه‌اندازی مجدد و در ماه آوریل اعلام کرد که سلاح‌های هسته‌ای در اختیار دارد. در همین سال مذاکرات شش‌جانبه میان کره شمالی، ایالات

متحده، کره جنوبی، ژاپن، جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه با هدف خاتمه بخشیدن به فعالیت‌های غیرمتعارف هسته‌ای کره شمالی آغاز شد. این مذاکرات که طی پنج دور تا سال ۲۰۰۷ ادامه یافت سرانجام در مرحله سوم از دور پنجم به نتیجه رسید و بر اساس آن کره شمالی با بسته شدن تاسیسات هسته‌ای خود در قبال دریافت سوخت و برداشتن گام‌هایی برای عادی‌سازی روابط این کشور با ایالات متحده و ژاپن و دریافت یک بسته کمکی به ارزش ۴۰۰ میلیون دلار موافقت کرد. در ۳۰ سپتامبر کره شمالی موافقت‌نامه‌ای را امضاء کرد که بر اساس آن باید توقف فعالیت تاسیسات ساخت سلاح‌های هسته‌ای را آغاز می‌کرد. در ۳۱ دسامبر مشخص شد که کره شمالی هنوز به این تعهد عمل نکرده است. در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۸ کره شمالی برج خنک‌کننده تاسیسات هسته‌ای یونگ بیون را از کار انداخت، و ایالات متحده در ۱۱ اکتبر همان سال کره شمالی را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد. در دسامبر ۲۰۰۸ دور بعدی گفت‌وگوهای شش‌جانبه برگزار شد ولی این گفت‌وگوها به خاطر امتناع کره شمالی از صدور اجازه برای دسترسی غیر مترقیه بازسان بین‌المللی به سایت‌های مشکوک هسته‌ای قطع شد.

دولت کره شمالی در ۲۵ مه ۲۰۰۹ اعلام کرد که دومین آزمایش هسته‌ای خود را انجام داده است. همین امر سبب شد که شورای امنیت ملل متحد ضمن محکوم کردن این آزمایش تحریم‌های تازه‌ای را علیه این کشور وضع کند. از آن پس تاکنون گفت‌وگوهای شش‌جانبه متوقف شده است. نکات عمده‌ای که در گفت‌وگوهای شش‌جانبه مورد مذاکره و توجه قرار می‌گرفت عبارت بودند از: دادن تضمین‌های امنیتی، جایگزینی راکتورهای آب سنگین با راکتورهای آب سبک، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، عادی‌سازی روابط و ایجاد روابط دیپلماتیک، از میان برداشتن محدودیت‌های مالی و عادی‌سازی تجارت از طریق برداشتن تحریم‌های سنگین اقتصادی، خلع سلاح تضمینی و غیرقابل برگشت

هسته‌ای. اگرچه ژاپن و ایالات متحده همواره از کره شمالی خواسته‌اند تا برنامه هسته‌ای خود را به طور کامل و غیر قابل برگشت کنار بگذارد، کره جنوبی، روسیه و چین طالب راه‌حل تدریجی و گام به گام برای این کار هستند که متضمن دادن امتیازهای خاص به کره شمالی (از جمله کمک‌های اقتصادی) باشند. در مقابل کره شمالی از آمریکا می‌خواهد پاره‌ای از این اقدامات را پیش از خلع سلاح انجام دهد. تاکنون کره شمالی پنج بار اقدام به آزمایش هسته‌ای کرده است که آخرین مورد آن در ۹ سپتامبر ۲۰۱۶ بوده است. قدرت آخرین وسیله مورد آزمایش بین ۲۰ تا ۳۰ کیلو تن تخمین زده شده است. این کشور از بدو فعالیت‌های موشکی (سال ۱۹۸۴) تعداد زیادی آزمایش موشکی موفقی و ناموفق صورت داده است. در دوران زمامداری کیم ایل سونگ، بنیانگذار جمهوری دموکراتیک خلق کره، ۱۵ مورد آزمایش موشکی انجام پذیرفت که بیشترین تعداد آن در سال ۱۹۸۴، ۶ مورد بود. در دوران زمامداری کیم جونگ ایل ۱۶ آزمایش انجام پذیرفت؛ یک بار در سال ۱۹۹۸، ۷ بار در سال ۲۰۰۶، ۸ بار در سال ۲۰۰۹. با به قدرت رسیدن کیم جونگ ایل آزمایش‌های موشکی با شتاب و با تعداد افزون‌تر پیش رفت؛ ۲ بار در سال ۲۰۱۲، ۶ بار در سال ۲۰۱۳، ۹ بار در سال ۲۰۱۴، ۱۵ بار در سال ۲۰۱۵، ۲۴ بار در سال ۲۰۱۶، آخرین و تاکنون ۱۷ بار در سال ۲۰۱۷. آخرین آزمایش موشکی کره شمالی در ۴ ژوئیه ۲۰۱۷، همزمان با جشن سالگرد استقلال آمریکا، صورت گرفت که در طی آن یک فروند موشک بالستیک، به ادعای مقامات کره شمالی قاره‌پیما، مسافتی در حدود ۹۳۰ مایل را پیمود. کره شمالی خواست در چنین روزی این پیام را به ایالات متحده بدهد که قادر است خاک این کشور را مورد هدف قرار دهد.

آخرین آزمایش موشکی کره شمالی زنگ خطر را برای مقامات آمریکایی به طور جدی به صدا درآورد، به گونه‌ای که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا هشدار داد که صبر استراتژیک آمریکا به سر آمده است. با این وجود به دلایل متعدد احتمال بروز یک درگیری نظامی میان دو طرف ضعیف به نظر می‌رسد، زیرا نه کره شمالی و نه متحدان این کشور یعنی چین و روسیه. از طرف دیگر ژاپن و کره جنوبی نیز در صورت بروز جنگ متحمل آسیب‌های جبران‌ناپذیری خواهند شد. بنابراین به جای تحلیل شخصیت فردی رهبران کشورهای آمریکا و کره شمالی و امکان تاثیرگذاری بیش از حد متعارف این وجوه شخصیتی بر روند مناقشه، باید به عقلانیت موجود در میان رده‌های تصمیم‌گیران عمدتاً نامشهود در هر دو کشور توجه شود. بنابراین به نظر نمی‌رسد بحران در روابط ایالات متحده و کره شمالی به گونه‌ای باشد که دو کشور لاجرم چاره‌ای جز دست زدن به اقدامات نظامی نداشته باشند. از طرف دیگر هنوز در مورد توانایی‌های موشکی و هسته‌ای کره شمالی ابهامات زیادی وجود دارد و نمی‌توان به قطع یقین بر ادعاهای کره شمالی در زمینه توان راهبردی سلاح‌های هسته‌ای و وسایل حمل این سلاح‌ها صحنه گذاشت. از طرف دیگر ایالات متحده توان پدافند در برابر تهدیدات کره شمالی را دارد ولی آسیب‌پذیری اصلی در این بحران دو کره، ژاپن و تا حدودی چین خواهند بود.



سال‌های آخر دهه هفتاد میلادی حزب کمونیست سیاست درهای باز را که دنگ شیائوپنگ مطرح کرد به مرحله اجرا در آورد. با اجرای سیاست‌های باز توسعه اقتصاد در چین رشد چشمگیری پیدا کرد. در این دوره حزب کمونیست از سرمایه‌گذاری‌های خارجی استقبال کرد و تلاش‌های فراوانی برای ایجاد زمینه‌های مساعد بدین منظور صورت گرفت.



درس - گفتارهای احزاب سیاسی

کمونیسم استحاله شده

چگونه سوسیالیست‌های چینی صاحب حزب شدند؟

محسن حسینی
روزنامه‌نگار

نبرد ساختار نظامی ارتش چین را تضعیف کرد و همین امر موجب شد تا رهبران حزب کنترل برخی از مناطقی که زمانی بخشی از قلمروی این سرزمین بود را از دست بدهند.

تاریخچه

اواخر قرن نوزدهم میلادی عقاید کمونیستی در چین مورد اقبال سیاستمداران قرار گرفت. بعد از سرنگونی سلسله کینگ به دست اعضای حزب کومین تانگ، جمهوری دموکراتیک چین قدرت را در دست گرفت. قدرت گرفتن دموکرات‌ها در نهایت موجب شد تا فعالیت‌های کمونیستی در چین شدت پیدا کند. چهره‌های اصلی که در تلاش بودند تا اندیشه‌های کمونیستی را در قالب فعالیت‌های سیاسی پیاده کنند از سوی شوروی حمایت می‌شدند و این کشور مشاورانی را برای همراهی این چهره‌ها به چین می‌فرستاد. حزب نوپای کمونیست چین در آغاز فعالیت‌هایش با گروه‌های چپ کومین تانگ متحد شد و بدین ترتیب جبهه متحد اول چین، شکل گرفت. کمونیست‌ها از سال ۱۹۴۹ تا امروز بر سراسر چین جز تایوان مسلط شدند و توانستند به عنوان نخستین رژیم سوسیالیستی آسیا قدرت را در دست بگیرند.

با آنکه کمونیست‌ها توانسته بودند قدرت را در سرزمین پهناور چین در دست بگیرند حزب اصلی در عرصه سیاسی این کشور از نیمه دهه پنجاه میلادی اشتباهات فاشی را مرتکب شد. عمده این اشتباهات در عرصه‌های اقتصادی و جریانی‌های نوسازی چین شکل گرفت و موجب شد آینده این کشور دستخوش تغییرات گسترده قرار گیرد. مقام‌های حزب در سال‌های بعد از انقلاب فرهنگی چین به عنوان یکی از اشتباهات اساسی یاد کردند. در جریان تصفیه‌های

انقلاب فرهنگی چین، در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ اکثر چهره‌های میانه‌رو حزب اخراج شدند و فشار بر روشنفکران افزایش یافت. کمونیست‌های تندرو در این دوره تلاش کردند تا ساختار فرهنگی این کشور را به میدان یک‌تازی‌های خود تبدیل کنند. در سال‌های انقلاب فرهنگی چین، آثار اغلب هنرمندان غربی مانند نمایشنامه‌های ویلیام شکسپیر و عمده موسیقی‌های کلاسیک غربی به عنوان مظاهر سرمایه‌داری معرفی شدند و در همین راستا انتشار آنها تا سال‌ها ممنوع اعلام شد.

انقلاب فرهنگی چینی در اکتبر ۱۹۷۶ پایان یافت و این مسئله فصل تازه‌ای را در بزرگ‌ترین کشور آسیای شرق زد. در این سال‌ها چین وارد دوره نوین توسعه تاریخی شد و یازدهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست که در سال ۱۹۷۸ برگزار شد نقطه عطفی شد برای آینده تنها حزب حاکم در چین. سال‌های آخر دهه هفتاد میلادی حزب کمونیست سیاست درهای باز را که دنگ شیائوپنگ مطرح کرد به مرحله اجرا در آورد. با اجرای سیاست‌های باز توسعه اقتصاد در چین رشد چشمگیری پیدا کرد. در این دوره حزب کمونیست از سرمایه‌گذاری‌های خارجی استقبال کرد و تلاش‌های فراوانی برای ایجاد زمینه‌های مساعد بدین منظور صورت گرفت.

اگرچه سیاست‌های جدید در حزب ایدئولوژی جدید از سوی دو جناح یعنی مائوئیست‌ها و گروه‌های طرفدار ایجاد فضای باز سیاسی مورد نقد قرار گرفت. اوج‌گیری این اختلافات در نهایت زمینه را برای اوج‌گیری اعتراض‌ها در میدان تیان‌آمن در سال ۱۹۸۹ فراهم کرد.

ساختار

کنگره حزب کمونیست هر پنج سال تشکیل جلسه می‌دهد. در دورانی که جلسات کنگره برگزار نمی‌شود کمیته مرکزی به عنوان دومین نهاد حاکم اداره امور را در دست گرفته و برای اجرای سیاست‌های حزب زمینه را فراهم می‌کند. ساختار حزب کمونیست چین بر محور سازمان‌های مرکزی استوار است. حزب اصلی دارای سازمان‌هایی چون کنگره ملی کمیته مرکزی، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، کمیسیون دایمی، دفتر سیاسی کمیته مرکزی، دبیرخانه کمیته مرکزی، کمیسیون نظامی کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی انضباطی کمیته مرکزی است.

حزب حاکم چین خود را نماینده و رهبر خلق معرفی می‌کند و در این راستا آرمان اصلی‌اش را ایجاد جامعه کمونیستی می‌داند، جامعه‌ای که از آن تحت عنوان مدینه فاضله نیز یاد می‌شود. در اسامنامه حزب قید شده‌است که حزب کمونیست چین اندیشه‌های مارکسیستی-لنینیستی، اندیشه «مائو تسه تونگ» و تئوری «دنگ شیائوپنگ» را به عنوان اندیشه‌های اصلی خود در نظر دارد. در حال حاضر این حزب حدود ۷۰ میلیون نفر عضو دارد و شسی جین پینگ سمت دبیر کلی را بر عهده دارد.

حزب حاکم چین با احزاب چپ بیش از صد و بیست کشور دنیا رابطه نزدیکی دارد. این حزب طبق اسامنامه به شکلی دموکراتیک اداره می‌شود. اعضای حزب از این رویکرد تحت عنوان دموکراسی درون‌حزبی نیز یاد می‌کنند که هدف اصلی‌اش تمرکززدایی قدرت از شخصی واحد است.

در این آیین‌نامه آمده‌است که افراد اعم از کارگر، کشاورز، سرباز، روشنفکر و عناصر پیشرو طبقات اجتماعی دیگر که به سن هجده سالگی رسیده باشند با پذیرش اسامنامه و

آیین‌نامه حزب و در صورتی که تمایل داشته باشند در یک سازمان حزبی فعالیت و در آن حضور داشته باشند می‌توانند با پرداخت حق عضویت درخواست عضویت خود را ارائه دهند. کنگره ملی حزب کمونیست یکی از اصلی‌ترین نهادهای حزب است. این نهاد از نهمین نشست به سال ۱۹۶۹ هر پنج سال یک بار نشست‌هایش را برگزار می‌کند. تا پیش از این، نشست‌های حزب به شکلی نامنظم برگزار می‌شد. براساس مفاد مندرج در قانون اساسی حزب، جلسات کنگره صرفاً در شرایط خاص و اضطراری به تعویق خواهد افتاد. براساس مفاد همان قانون اساسی حزب شش مسئولیت اصلی دارد:

- ۱- انتخاب اعضای کمیته مرکزی
 - ۲- انتخاب اعضای کمیسیون بازرسی انضباطی
 - ۳- بررسی گزارش کمیته مرکزی
 - ۴- بحث در مورد نحوه اجرای سیاست‌های حزب کمونیست
 - ۵- بازنگری قانون اساسی حزب
- نمایندگان حاضر در کنگره در عمل به ندرت در مورد سیاست‌ها و برنامه‌های حزب رایزنی می‌کنند، جلسات اصلی در مورد برنامه‌های حزب در نشست با حضور رهبران ارشد حزب کمونیست چین برگزار شده و اجرائی می‌شود. در این میان کمیته مرکزی بعد از کنگره، بالاترین نهاد تعریف شده در ساختار حزب کمونیست است. مهم‌ترین وظیفه این نهاد نظارت بر برنامه‌هایی است که برای برخورد با فساد در ساختار حکومتی تنظیم شده و همچنین برقراری انضباط اخلاقی درون‌حزبی است. کمیته مرکزی برای اجرای وظایفش چندین نهاد و کارگروه ایجاد کرده است.

ایدئولوژی حزب

در سال‌های اخیر برخی از تحلیلگران مدعی شدند که حزب کمونیست چین فاقد ایدئولوژی

است، سازمان از ساختاری عملگرایانه پیروی کرده و بداندجه انجام می‌دهد متعهد است. با این حال اعضای حزب این ادعا را رد کرده و آن را توطئه‌ای علیه موجودیت خویش قلمداد می‌کنند. به عنوان نمونه هون جین تائو سال ۲۰۱۲ اعلام کرد که این ادعا توطئه غرب است تا با تکیه بر آن زمینه را برای تقسیم چین فراهم کند، اما کشورهای غربی نمی‌دانند که پایه‌های حزب بر مبنای ایدئولوژی قوی و فرهنگ ملی مان بنا شده است. در همین راستا کمیته حزب برای انتشار ایدئولوژی حزب کمونیست به اهرم‌های متفاوتی متوسل شده است تا از این طریق پیام این جریان فکری را در سراسر جهان منتشر کند. بدین معنا از منظر رهبران حزب کمونیست چین ایدئولوژی می‌تواند تنها معیار لازم برای تشخیص میزان صحت یک رویکرد باشد. از منظر رهبران حزب رابطه میان ایدئولوژی و فعالیت‌های سیاسی نسبی است، یعنی این که هر گونه سیاست‌گذاری باید براساس باید و نبایدهای تعریف شده در این ساختار حزب کمونیست تعریف شود. با این حال برخی از سیاست‌گذاران چینی در این باره تردید دارند، به باور آنها رابطه پیچیده میان ایدئولوژی و سیاست زمینه را برای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فراهم کرد. از این منظر رهبران کنونی چین برای آن که پکن نیز به سرنوشت شوم اتحاد جماهیر شوروی دچار نشود مدعی‌اند باید ایدئولوژی حاکم، یعنی مجموعه‌ای از بنیادها و بنیادهایی که برای حزب و جامعه تعریف شده‌اند، پویا باشند نه راگد تا از این طریق زمینه برای حراست از موجودیت این حزب و ساختار حکومتی این کشور فراهم شود. در مجموع رهبران چین در تلاش‌اند تا ایدئولوژی حاکم بر حزب را بر مبنای واقعیت‌های موجود بازتعریف کرده و از واقعیت‌های حاکم غافل نمانند.

مانیفست

باید‌ها و نبایدهای تعریف‌شده در ساختار فکری مارکسیسم-لنینیسم ایدئولوژی رسمی حاکم بر حزب کمونیست بود و از منظر رهبران این حزب ایدئولوژی حاکم می‌تواند زمینه را برای تدوین قوانین جهانی حاکم بر جامعه توسعه یافته فراهم کند. به باور رهبران چین ایدئولوژی حاکم می‌تواند افراد را از تناقضات حاکم بر نظام سرمایه‌داری رها کرده و چشم‌انداز روشنی را برای مردمان معتقد به این فرآیند فکری ترسیم کند. این مسئله بخشی از باور مائو تسه‌تونگ بود و حالا رهبران ارشد حزب کمونیست از آن پیروی می‌کنند. در این میان برخی از تحلیلگران غربی بر این باورند که کمیته حزب کمونیست علیرغم پافشاری بر مواضع ایدئولوژی مبتنی بر اندیشه مارکسیسم-لنینیسم، دیدگاه فکری مائو تسه‌تونگ را در عمل رد کردند، اما در ظاهر به گونه‌ای نشان می‌دهند که بدان پایبندند. براساس استدلال برخی از گروه‌ها چیانگ‌زین، ایدئولوژی رسمی حزب را در کمیته کمیسیون مرکزی

نظامی حزب کمونیست به عنوان ایدئولوژی و خط‌مشی حاکم بر این حزب به تصویب رساند. با این حال برخی بر این باورند که چیانگ‌زین زمین برای تقویت ایدئولوژی این حزب که مبتنی بر اندیشه‌های مارکسیستی-سوسیالیستی است تلاش کرده تا مفهوم و تعریفی مدرن را از این اندیشه ارائه دهد. شاید به همین دلیل است که ما می‌توانیم از عبارت «اقتصاد بازار سوسیالیستی» حرف بزنیم. در این میان حقیقت آن است که دسترسی به و احیای کمونیسم حقیقی هدف اصلی رهبران حزب کمونیست چین است. در حالی که کمیسیون نظامی مرکزی حزب مدعی است که بر مبنای ایدئولوژی سوسیالیستی فعالیت می‌کند، ناظران باور دیگری دارند و می‌گویند رهبران چین خلاف آنچه مدعی هستند براساس فرآیند نظام سرمایه‌داری برنامه‌ریزی کرده و سیاست‌هایشان را اجرائی می‌کنند. با این حال برخی از رهبران حزب مدعی‌اند که ساختار کنونی حاکم بر حزب بی‌شباهت به ساختار

حاکم بر نظام سرمایه‌داری نیست. به عقیده رابرت لارنس کوهن، تحلیلگر مسائل چین، این ادعا در وهله اول کاملاً مضحک است اما زمانی که مورد تامل قرار می‌گیرد متوجه خواهیم شد که رهبران چین در عمل برخلاف سیاست‌های سوسیالیستی و درست در راستای برنامه‌ها و اندیشه‌های نظام سرمایه‌داری عمل می‌کنند. در چهاردهمین کنگره ملی حزب کمونیست بندی به قانون اساسی اضافه شد که بر طبق آن قرار بود مفاهیم مندرج در ایدئولوژی سوسیالیستی با ویژگی‌های سنتی و فکری حاکم بر چین عجین شود. با این حال در همان نشست چیانگ‌ماندرا دنگ اعلام کرد که ملاک سوسیالیست‌ها با حامیان سرمایه‌داری یکسان نیست، بلکه نتیجه حاصل از عملکرد حزب باید مورد تامل قرار بگیرد. در شانزدهمین کنگره حزب ملی نظریه مارکسیسم مورد قبول قرار گرفت و حامیان آن بر این باور بودند که ارزش‌های ایدئولوژی مارکسیسم باید براساس فرهنگ چینی و حقایق سیاسی تعریف شود. در این میان آنچه ماجرا را

اقتصاد بازار سوسیالیستی

پیچیده‌تر کرد رویکرد سرمایه‌گذاران چینی و تلاش حزب برای جذب سرمایه‌های این گروه بود. در حوزه اقتصاد نکته‌ای که باید مورد توجه قرار بگیرد، شیوه‌های متفاوت تولید از منظر سوسیالیست‌ها و حامیان نظام سرمایه‌داری آن هم در ساختار بازار آزاد است. به باور برخی از رهبران چین برنامه‌ریزی در حوزه اقتصاد را نمی‌توان صرفاً براساس رویکرد سوسیالیست‌ها انجام داد، زیرا در این میان مرز میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری حفظ نخواهد شد و ممکن است برخی از برنامه‌های تعریف‌شده توسط حزب در ساختار نظام سرمایه‌داری قابلیت اجرائی داشته باشد. دو گروه می‌توانند فعالیت‌های اقتصادی را کنترل کنند، دسته اول کسانی هستند که در این زمینه برنامه‌ریزی می‌کنند و گروهی دیگر سرمایه‌گذاران فعال در بازار قلمداد می‌شوند. شاید به همین دلیل بود که چیانگ‌زین در یکی از نشست‌های حزب براساس مسائل مطرح‌شده به این نتیجه رسید که باید اهرم مورد استفاده در میدان اقتصاد را جدا

از ایدئولوژی حاکم لحاظ کرد، در این میان مهم نیست بر اساس اصول کدام یک از این دو ایدئولوژی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری انجام می‌شود، آنچه مهم است ماحصل و نتیجه فعالیت‌های اقتصادی است. در همین راستا بود که چیانگ‌زین زمین خواستار اعمال اصلاحاتی در حوزه اقتصاد بازار سوسیالیستی شد. زمین در ادامه در چهاردهمین کنگره ملی حزب گزارشی ارائه داد و براساس آن اعلام کرد که دولت سوسیالیست باید به نیروهای بازار اجازه دهد در راستای تخصیص منابع آزادی عمل بیشتری داشته باشند. اجرائی این رویکرد تا زمانی که هجدهمین نشست حزب برگزار شد، ادامه داشت. تا آن زمان نیروهای بازار نه ایدئولوژی حاکم در تخصیص منابع نقش به‌سزایی ایفا می‌کردند. با این حال تنش‌ها در حزب از همین جا آغاز شد، گروهی که از حامیان اصول سوسیالیستی بودند بر دولتی‌تر شدن اقتصاد تاکید داشتند و نقش نیروهای بازار را نادیده می‌گرفتند. به باور آنها

سوسیالیسم ریشه در ماتریالیسم تاریخی دارد. در سال‌های اخیر حزب زمانی که می‌خواهد از فرآیند جهانی شدن سرمایه‌داری سخن بگوید، به نوشته‌های مکتوب کارل مارکس ارجاع می‌دهد. به باور رهبران حزب نظام سرمایه‌داری با تکیه بر اصل جهانی شدن پیشرفت نخواهد کرد. به عبارتی دیگر جهانی شدن به معنای سرمایه‌داری نیست و برعکس. چرا که اگر جهانی شدن و سرمایه‌داری را در کنار هم قرار دهیم آن زمان است که تعریف مدرن از ایدئولوژی سوسیالیسم بی‌معنا جلوه خواهد کرد. شاید رهبران چین در تلاشند حداقل در حوزه اقتصاد سه عنصر سرمایه‌داری، سوسیالیسم مدرن و در هم آمیخته تا از ماحصل آن بهره‌برند، یعنی نه از مواضع خود در حوزه ایدئولوژی عقب‌نشینی کنند و نه خود را به عنوان حامیان نظام سرمایه‌داری معرفی کنند. آنها در تلاشند تا با تکیه بر اصل جهانی شدن، سوسیالیسم را به عنوان ایدئولوژی موفق در سطح جهان منتشر کنند.

سیاستمداران

افسر اطلاعاتی در کاخ کرملین

ولادیمیر پوتین پس از فروپاشی شوروی اقتصاد روسیه را نجات داد

شادی آذری
روزنامه‌نگار

شد. در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ پوتین در دانشگاه کا.گ.ب در مسکو مشغول به تحصیل شد.

● زندگی سیاسی

پوتین پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه لنینگراد از طرف کا.گ.ب دعوت به همکاری شد و بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ از طرف این سازمان در آلمان خدمت کرد وی از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ پست‌های مختلفی از مشاور رئیس دانشگاه دولتی لنینگراد تا دبیر کلی شورای امنیت ملی روسیه را تجربه کرد و سرانجام در اوت ۱۹۹۹ به مقام نخست‌وزیری روسیه رسید.

در روز ۹ اوت ۱۹۹۹ پوتین، رئیس وقت اداره اطلاعات و امنیت روسیه «ف.اس.بی.» (جانشین کا.گ.ب) و رئیس شورای امنیت فدراتیو روسیه، صبح به عنوان یکی از سه معاون سرگی استپاشین، نخست‌وزیر وقت روسیه برگزیده شد، اما تنها ساعاتی بعد با سقوط دولت استپاشین، به مقام کفالت نخست‌وزیری رسید و عصر همان روز بوریس یتسین، رئیس‌جمهور وقت روسیه که اوضاع مزاجی‌اش رو به وخامت بوده او را به عنوان جانشین خود به مردم روسیه توصیه کرد. پیرو حوادث این روز، کمتر از یک هفته بعد، پوتین از پارلمان روسیه به عنوان نخست‌وزیر رأی اعتماد گرفت و در آخرین روز این سال، ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ رسماً کفیل ریاست‌جمهوری شد؛ پستی که به او کمک کرد در انتخابات ماه مه ۲۰۰۰ بر رقبای سرشناسی مانند پریماکوف و یوری لوزکوف پیروز شود. پوتین در دسامبر آن سال و در پی استعفای بوریس یتسین به عنوان رئیس‌جمهوری موقت روسیه برگزیده شد و در مارس ۲۰۰۰ طی انتخابات ریاست‌جمهوری، رئیس‌جمهور روسیه شد. وی در انتخابات سال ۲۰۰۴ نیز در سمت خود ابقا شد و سرانجام در ماه مه سال ۲۰۰۸ در دولت تازه به قدرت رسیده دیمیتری مدودف پست نخست‌وزیری روسیه را به عهده گرفت. وی در انتخابات سال ۲۰۱۲ روسیه نیز با کسب ۶۳ درصد آرا برای سومین بار رئیس‌جمهور روسیه شد.

حالا به تازگی پرسش‌های زیادی در مورد حضور یا عدم حضور پوتین در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۸ روسیه مطرح شده است. چندی پیش پوتین در این باره گفت که هنوز تصمیم جدی برای شرکت در رقابت‌های انتخاباتی اتخاذ نکرده است. او گفت: «هنوز درباره این مسئله تصمیم نگرفته‌ام که آیا بار دیگر در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۸ شرکت کنم یا نه.» پوتین وعده داده است تا قانون اساسی را به گونه‌ای تغییر ندهد که به او اجازه دهد به طور نامحدود زمام قدرت سیاسی را در روسیه در دست داشته باشد. تحلیلگران بر این باورند که احتمال زیاد پوتین که در ۱۷ سال گذشته تسلط کاملی بر عرصه سیاسی روسیه داشته و با محبوبیت زیادی بین مردم روبه‌رو است، در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده شرکت خواهد کرد و به پیروزی خواهد رسید. این چهارمین دوره ریاست‌جمهوری پوتین در مارس سال آینده خواهد بود. رئیس‌جمهور روسیه در سخنان خود که در شهر سوچی ایراد کرد، تصریح کرد: «من هنوز درباره اینکه از این پست به عنوان رئیس‌جمهور کناره‌گیری کنم یا نه، تصمیم نگرفته‌ام. هر وقت که به این مسئله رسیدگی کردم آن‌گاه درباره کاری که بعداً انجام خواهم

داد، فکر می‌کنم.» وی در پاسخ به این پرسش که «آیا فرد خاصی را برای جانشینی رئیس‌جمهور روسیه در نظر دارید»، گفت: «انتخاب رئیس‌جمهوری وظیفه مردم روسیه است.» برخی تحلیلگران سیاسی بر این باورند که پوتین احتمالاً قصد دارد قانون اساسی را تغییر دهد تا به وی اجازه دهد برای پنجمین بار در سال ۲۰۲۴ میلادی رئیس‌جمهور روسیه شود.

پوتین ضمن رد این احتمال، تأکید کرده است: «من این فرصت را داشتم و حتی آنها از من خواستند تا قانون اساسی را تغییر دهم ولی من این کار را انجام نادم و تمایلی برای انجام این کار در آینده نیز ندارم.»

● محبوبیت پوتین

احتمال کناره‌گیری پوتین از شرکت مجدد در انتخابات ریاست‌جمهوری روسیه در شرایطی مطرح است که نظرسنجی‌های جدید نشان می‌دهند تقریباً ۹۰ درصد مردم روسیه به تصمیمات سیاست خارجی رئیس‌جمهوری کشورشان اعتماد دارند و ۷۰ درصد هم سیاست مسکو در قبال آمریکا را درست می‌دانند.

نتیجه نظرسنجی‌ای که توسط مرکز معتبر کارشناسی «پیو ریسرچ سنتر» در روسیه صورت گرفته است، نشان می‌دهد که اکثریت قریب به اتفاق شهروندان روسیه به درست بودن تصمیمات «ولادیمیر پوتین» رئیس‌جمهوری این کشور در عرصه مسائل بین‌المللی اطمینان کامل دارند. بر اساس این نظرسنجی، ۸۷ درصد از پرسش‌شوندگان اعلام کرده‌اند که به رهبر کشورشان در حل و فصل مشکلات جهانی و تصمیمات وی در عرصه سیاست خارجی کاملاً اعتماد دارند. علاوه بر این، ۶۳ درصد

از پرسش‌شوندگان سیاست پوتین در قبال او کراین را نیز درست ارزیابی کرده‌اند. ۷۳ درصد از مردم هم سیاست رئیس‌جمهوری روسیه در برخورد با آمریکا را درست دانستند. البته در این زمینه، این شاخص کمی کمتر از سال ۲۰۱۵ است. همچنین ۵۹ درصد از پرسش‌شوندگان معتقدند که روسیه نقش مهمی در سیاست جهانی داشته و این نقش نسبت به ۱۰ سال قبل افزایش یافته است. ۲۱ درصد بر این عقیده هستند که نقش روسیه طی این سال‌ها تغییری نکرده و ۱۷ درصد هم بر این باورند که این نقش کاهش داشته است. علاوه بر این، ۷۱ درصد از پرسش‌شوندگان گفته‌اند که مهمترین مشکل مردم در روسیه، افزایش قیمت‌هاست و ۵۸ درصد مهمترین مشکل کشورشان را فساد مالی مقامات دولتی نامیده‌اند.

● اقتصاد پوتینی

در دور نخست ریاست‌جمهوری پوتین، اقتصاد روسیه برای هشت سال پیاپی رشد کرد. این رشد نتیجه رشد قیمت کالاها، قیمت‌های بالای نفت، و سیاست‌های مالی و اقتصادی محتاطانه

بود اما به دلیل محدودیت قانون اساسی روسیه در مورد دوره‌های ریاست جمهوری، پوتین قادر به شرکت در انتخابات سال ۲۰۰۸ برای سومین دوره پیاپی نبود. دیمیتری مدودف، در آن انتخابات پیروز شد و پوتین را به نخست‌وزیری منصوب کرد. پوتین در سال ۲۰۱۲ با کسب ۶۴ درصد آرا برای سومین بار به ریاست‌جمهوری روسیه برگزیده شد. سقوط قیمت نفت و تحریم‌های بین‌المللی اعمال‌شده بر روسیه در آغاز سال ۲۰۱۴ در پی انضمام کریمه به روسیه و مداخله نظامی روسیه در اوکراین منجر به کاهش ۳۷ درصدی رشد اقتصاد روسیه در ۲۰۱۵ شد. در دوره رهبری پوتین، روسیه در زمینه شاخص مردم‌سالاری و شاخص احساس فساد جایگاه پایینی داشته است و منتقدان او مرگ بسیاری از هم‌سنگرهای خود را به وی نسبت می‌دهند. در دوره تصدی پوتین از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷، اقتصاد روسیه به طور متوسط ۷ درصد در سال رشد کرد و تبدیل به هفتمین اقتصاد بزرگ دنیا از نظر قدرت خرید شد. تولید ناخالص داخلی اسمی روسیه ۶ برابر شد و از رتبه ۲۲ جهان به رتبه ۱۰ رسید. در سال ۲۰۰۷، تولید ناخالص داخلی روسیه از جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه در سال ۱۹۹۰ بیشتر شد، که به معنای غلبه بر پیامدهای ویرانگر بحران مالی ۱۹۹۸ روسیه و رکود بیشتر در دهه ۱۹۹۰ بود. در هشت سال صدارت پوتین، صنعت و نیز تولید، صنعت ساختمان، درآمدهای واقعی، اعتبار و طبقه متوسط به طور قابل توجهی رشد کرد. پوتین به دلیل محو دادوستد پایاپای گسترده و رشد یافتن اقتصاد در پی آن ستوده شده است؛ به هر حال مشکل تورم همچنان پابرجا مانده است.

● مناقشه کریمه

به دنبال بحران کریمه در ۱۶ مارس ۲۰۱۴ یک همه‌پرسی از مردم کریمه برای پیوستن به روسیه برگزار شد. ۸۱ درصد از واجدان شرایط در این انتخابات شرکت کردند و ۹۶/۷۷ درصد به جدایی این شبه‌جزیره از اوکراین و الحاقش به روسیه رأی مثبت دادند. با وجود همه مخالفت‌های غرب به سرکردگی آمریکا، ولادیمیر پوتین در ۱۸ مارس رسماً سند الحاق کریمه به روسیه را امضا کرد و کریمه را جزء جدایی‌ناپذیر روسیه خواند.

● حضور در لیگ قدرتمندترین رهبران جهان

ولادیمیر پوتین نه تنها در روسیه قدرتمندترین فرد شناخته می‌شود، که در کل جهان هم یکی از قدرتمندترین‌ها است. در فهرستی که نشریه فوربس هر ساله برای معرفی قدرتمندترین افراد جهان منتشر می‌کند، سال‌هاست که نام پوتین می‌رخشد؛ تا جایی که در آخرین فهرست مربوط به سال ۲۰۱۶، پوتین با کسب رتبه نخست به عنوان قدرتمندترین فرد جهان معرفی شده است. در واقع از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ او به عنوان قدرتمندترین فرد جهان شناخته شد و در سال‌های ۲۰۱۲، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۰ نیز به ترتیب در جایگاه‌های سوم، دوم و چهارم بوده است.

● زندگی خصوصی

در روز ۲۸ جولای ۱۹۸۳ پوتین با لودمیلا شکرینوا ازدواج کرد و از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ در آلمان شرقی با هم زندگی کردند. حاصل این ازدواج دو دختر به نام‌های ماریا و یکتارینا است. دختر اول پوتین، متولد سال ۱۹۸۵ در لنینگراد است و دختر دوم او متولد سال ۱۹۸۶ در درسدن آلمان. در روز ششم ژوئن ۲۰۱۳ پوتین پس از اتمام تماشای یک نمایشنامه اعلام کرد که ازدواج آنها به پایان رسیده است و قصد دارند به صورت توافقی از هم جدا شوند. در اول آوریل ۲۰۱۴ کرملین تأیید کرد که مراحل قانونی طلاق کامل شده است. آنها ضمن اینکه جدایی‌شان را متمدانه خواندند، عامل اصلی آن را نداشتن وقت برای یکدیگر قلمداد کردند. یکی دیگر از دلایلی که راجع به عامل این طلاق شایعه شد، رابطه پوتین با آلینا کابانو و ورزشکار و فعال سیاسی روس بود. این شایعات به حدی بالا گرفت که گفته شد پوتین از این زن جوان دو فرزند نیز دارد اما این گفته‌ها از سوی دو طرف رد شد. شایعه دیگری نیز وجود داشت که اظهار می‌کرد پوتین اقدام به ضرب و شتم می‌کرده و همسرش را مورد آزار و اذیت قرار می‌داده است. این اظهارات از سوی سرویس اطلاعاتی آلمان ادعا شد، لشن زن جاسوس آلمانی که در گذشته توانسته بود با همسر پوتین روابط نزدیکی برقرار کند، اظهارات را مطرح کرده بود. وی همچنین ادعا کرده پوتین زن‌باره بوده و به همسرش خیانت می‌کرده است. با وجود همه این گزارش‌ها هیچ‌یک از آنها تأیید نشدند.

● علایق شخصی

او جودو کاری ماهر است، روزانه یک ساعت در استخر محل سکونت‌اش شنا می‌کند و به بوکس، کونگ‌فو، موی‌تای و بسیاری دیگر از هنرهای رزمی علاقه‌مند است. پوتین که شکارچی خوبی هم هست، در راندن انواع و اقسام وسایل نقلیه مهارت دارد. وی زبرداری هسته‌ای، هواپیما، لوکوموتیو و کامیونهای عظیم‌الجثه را نیز به تنهایی هدایت کرده است. پوتین از معتقدان کلیسای ارتدکس روسیه است.



لمس زمان در قاب قرمز

هفته‌نامه تایم به دلیل شیوه نگارش‌اش در جهان به شهرت رسید

احسان پناه‌بر روزنامه‌نگار

منتشر شد. این قاب قرمز رنگ در واقع اعضای این مجله محسوب می‌شود و از ابتدا تا کنون تنها چهار بار تغییر رنگ داده است: در اولین شماره بعد از حملات یازده سپتامبر، به نشانه سوگواری این نوار قرمز رنگ به سیاه تغییر یافت. همچنین، روز ۲۸ آوریل ۲۰۰۸، روز زمین، این نوار قرمز به رنگ سبز تغییر یافت. در شماره ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ که به دهمین سالگرد حادثه ناگوار ۱۱ سپتامبر اختصاص داشت این نوار قرمز به رنگ نقره‌ای تغییر یافت. در سال ۲۰۰۷، عرض این نوار قرمز به منظور درج عناوین بیشتر و با خط درشت‌تر کم شد. مطالب عمده این هفته‌نامه را قسمت‌های عمده ذیل تشکیل می‌دهند: تبلیغات (Ads) که معمولاً در ابتدای مجله و در صفحات وسطی وجود دارند، بخشی با عنوان خلاصه (Brief) که بیشتر به پوشش خلاصه اخبار در هفته منتهی به انتشار آن شماره می‌شود، بخش نگاه (View) که شامل گزارش‌هایی درباره موضوعات و یا اشخاص متفاوت است، بخشی تحت عنوان گزارش ویژه که معمولاً پرونده‌ای درباره موضوع یا شخص به‌خصوصی را بررسی می‌کند، بخش ملت (Nation) که به مسائل داخلی ایالات متحده نظر دارد، و همچنین بخشی با عنوان تایم آف (Time Off) که بیشتر به سینما، هنر، و موضوعات سرگرم‌کننده می‌پردازد. از سال ۲۰۱۲ بخشی تحت عنوان تایم مد و طراحی (Time Style & Design) به این هفته‌نامه اضافه شده است.

هفته‌نامه تایم علاوه بر نسخه آمریکایی خود، در نسخه‌ای اروپایی (Time Europe)

در لندن نیز منتشر می‌شود. این نسخه خیرها و گزارش‌های مربوط به خاورمیانه، آفریقا و از سال ۲۰۰۳، آمریکای لاتین را نیز پوشش می‌دهد. همچنین نسخه آسیایی این هفته‌نامه (Time Asia) نیز در هنگ کنگ منتشر می‌شود. نسخه اقیانوسیه-که خیرها و گزارش‌های مربوط به استرالیا، زلاندنو، جزایر اقیانوسیه را پوشش می‌دهد-در سیدنی استرالیا منتشر می‌شود. بنابراین این هفته‌نامه دارای بیشترین شمارگان در میان دیگر هفته‌نامه‌هاست و تعداد خوانندگان آن به ۲۶ میلیون نفر می‌رسد که از این تعداد حدود ۲۰ میلیون نفر ساکن ایالات متحده هستند. تعداد شمارگان این نشریه چیزی بالغ بر ۳ میلیون نسخه در هفته است.

این مجله همچنین نسخه‌ای هم برای کودکان و نوجوانان با عنوان تایم کودک و نوجوان (Time for Kids) -که با عنوان اختصاری TFK هم شناخته می‌شود- تدارک دیده است. این نسخه از سال ۱۹۹۵ به خواننده تایم اضافه شده است. این کار به منظور آشنایی شعار «تایم برای همه» تدارک دیده شده است تا خوانندگان کودک و نوجوان را نیز جذب خود کند. سه ویرایش مجزا از این نسخه برای پایه‌های متفاوت آموزشی در نظر گرفته شده است: تصاویر بزرگ (Big Pictures) برای گروه سنی پیش‌دبستانی و پایه اول؛ نوبانه (News Scoop) (برای گروه سنی دوره ابتدایی)؛ و گزارش جهان (World Report) (برای گروه سنی دوره راهنمایی). بیشتر هدف این مجموعه مجلات آشنایی کودکان با اخبار روز به شیوه‌ای قابل فهم برای این گروه‌های سنی و با رعایت استانداردهای آموزشی است.

تایم کودک و نوجوان در قالب‌های جذاب و با عکس‌های رنگی، نقشه، جدول و نمودار در پی درگیر کردن دانش‌آموزان در اختیار روز و نهادینه کردن این امر مهم در آنها از همان زمان کودکی است. به علاوه، هدف تایم کودک و نوجوان (TFK) تقویت تفکر انتقادی در کودکان، گسترش دایره لغات آنان، تشویق آنها به تحقیق و پژوهش؛ و حفظ ارتباط بین جامعه، مدرسه، و منزل است. TFK هر دو هفته یکبار منتشر می‌شود. این مجموعه توانست سال ۲۰۰۲ عنوان برترین نشریه آموزشی را تصاحب کند و سال ۲۰۰۴ هفت جایزه انجمن ناشران آموزشی (AEP) را از آن خود کند.

هفته‌نامه تایم همچنین دارای وبسایتی به نشانی time.com است که در آن می‌توان به خبرهای چندرسانه اعم از پادکست، ویدئو، عکس، و غیره دسترسی داشت. شعار کنونی این هفته‌نامه «وقت‌تان با ارزش است، از آن به‌خوبی استفاده کنید» است. همچنین نسخه الکترونیک این نشریه با همکاری شرکت اپل به صورت رایگان روی دستگاه‌های iPad قابل دسترسی است.

ساختار سازمانی

از سال ۱۹۸۹ و در پی ادغام شرکت تایم و شرکت ارتباطات وارنر، هفته‌نامه تایم تحت مالکیت شرکت تایم (Time Inc.) -یکی از زیرمجموعه‌های شرکت تایم وارنر- اداره می‌شود. این شرکت به تولید و پخش محتوای رسانه‌ای شامل ۱۳۰ مجله و روزنامه مختلف مشغول است. دفتر اصلی این هفته‌نامه در شهر نیویورک واقع است، ولی شعباتی در شهرهای دیگر همچون

لندن، سیدنی، و هنگ‌کنگ دارد که نسخه‌های متفاوت این هفته‌نامه را منتشر می‌کنند. سردبیری این هفته‌نامه را نانسی گیبز ۵۷ ساله و نخستین زن با این مسئولیت در این هفته‌نامه بر عهده دارد. از جمله افراد سرشناسی که تا کنون با این نشریه همکاری داشته‌اند می‌توان به آراویند آدیگا برنده جایزه ادبی من بوکر؛ فرید زکریا، تحلیلگر مطرح مسائلی آمریکا و جهان؛ ناتانائیل لند، روزنامه‌نگار و فیلمساز مطرح کانادایی؛ رابرت استادلی فارست هیوز، نویسنده، فیلمساز و برنده جایزه امی اشاره کرد.

شماره‌های ویژه (ویژه‌نامه‌ها)

شخص سال (Person of the Year): این عنوان تحت شماره‌های ویژه همه ساله و از سال ۱۹۲۷ به شخصی اطلاق می‌شود که بیشترین توجه مثبت یا منفی را در سراسر دنیا به خود جلب کرده است، یا اینکه بیشترین تاثیر مثبت یا منفی را بر حوادث آن سال داشته است. این عنوان تا سال ۱۹۹۹ با عنوان «مرد/زن سال» (Man/Woman of the Year) شناخته می‌شد. هرچند که از سال ۱۹۹۸ به صورت آنلاین از خوانندگان دعوت می‌شود تا به فردی که مد نظر دارند رای دهند، صاحب این عنوان را گروهی از دبیران نشریه تایم انتخاب می‌کنند. اولین فردی که این عنوان را به خود اختصاص داد چارلز لیندبرگ (۱۹۲۷-۱۹۰۲)، خلبان آمریکایی بود که اولین پرواز را از آمریکا (نیویورک) به اروپا (پاریس) با موفقیت به انجام رساند. این عنوان صرفاً به یک شخص تعلق نمی‌گیرد و می‌تواند به دو زوج یا رقبا سیاسی، گروهی از مردم، کامپیوتر «هاشین سال» (در سال ۱۹۸۲)، و غیره (سیاره سال در سال ۱۹۸۸) تعلق گیرد. تا کنون دو ایرانی، یکی دکتر محمد مصدق-رئیس‌جمهور ملی و نخست وزیر ایران در سال ۱۹۵۱- و دیگری امام خمینی- رهبر انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹- این عنوان را به خود اختصاص داده‌اند. در برهه‌های تاریخی، همچنین این عنوان بعضاً به مرد نیم‌قرن (وینستون چرچیل)، مرد دهه (میکائیل گورباچف)، و مرد قرن (آلبرت اینشتین) هم تعلق گرفته است.

تایم ۱۰۰ (Time ۱۰۰): از سال ۲۰۰۴ هر ساله جنگی از سوی نشریه تایم منتشر می‌شود که در آن نام ۱۰۰ فرد اول تاثیرگذار در جهان در آن سال انتخاب و معرفی می‌شوند. در سال ۱۹۹۹ مجله تایم به انتشار فهرستی از ۱۰۰ فرد تاثیرگذار قرن ۲۱ دست زد. در پی محبوبیت این اقدام، این مجله از سال ۲۰۰۴ به صورت سالانه اقدام به انتشار این لیست ۱۰۰ نفره می‌کند. این فهرست به پنج گروه بیست نفره از رهبران و انقلابیون، مخترعین و قدرتمندان، هنرمندان، دانشمندان و اندیشمندان، و قهرمانان و مشاهیر تقسیم می‌شود. این شماره‌های ویژه معمولاً با عکس انتخاب‌شوندگان بر جلد مجله و گزارش‌ها و مقالات مفصلی از آنها در هر شماره تشکیل می‌شود. بیشترین فردی که تا کنون در این فهرست حضور داشته است، اپرا وینفری تهیه‌کننده، هنرپیشه، مجری، برنده جایزه اسکار و از مشهورترین مجریان دنیا با ۹ بار حضور بوده است.

هفته‌نامه تایم تا کنون پنج بار شماره‌های ویژه‌ای را با عکس روی جلدی از صورت آدولف هیتلر (۱۹۴۵)، صدام حسین (۲۰۰۳)، ابومصعب زرقاوی (۲۰۰۶)، و اسامه بن لادن (۲۰۱۱) که با علامت ضربدر قرمز در پی نابودی و مرگ آنها) و پرچم ژاپن (۱۹۴۵) با علامت ضربدر سیاه رنگ

هر هفته در این صفحه به معرفی یکی از نشریات معتبر جهان می‌پردازیم

TIME

در پی تسلیم شدن ژاپن در جنگ جهانی دوم و به نوعی پایان جنگ) منتشر کرده است.

مقاله‌ها و گزارش‌های جنجالی

در شماره ۸ آوریل ۱۹۶۶ مجله تایم، درج عنوان «آیا خدا مرده است؟» به روی جلد خود و بررسی پرونده‌ای در این خصوص، زمینه‌ساز جنجالی در محافل مختلف آمریکا شد. مشکل از این جا برخاست که جان تی. السون-دبیر بخش مذهبی نشریه-در مقدمه مقاله‌ای که در آن شماره با عنوان «به سوی خدای مخفی» نوشته و منتشر کرده بود، جنبش «خدا مرده است» و رهبران آن را که به «لهیات بدون خدا» باور داشتند معرفی کرده بود. انتشار این مقاله واکنش شدید عمومی را در پی داشت. صفحات مربوط به نامه خوانندگان بود از انتقادات شدیدالحن خوانندگان عمدتاً محافظه کاری که این نوع نوشته‌ها را خلاف ارزش‌های جامعه می‌پنداشتند. نامه‌های اعتراض آمیز به ۲۵۰۰ مورد رسید که در نوع خود کم‌سابقه بود. همچنین، روحانیون مسیحی نیز به شدت نسبت به محتوای مقاله معترض بودند. اگرچه پاسخ سردبیری و دبیر بخش مذهبی مجله این بود که مقاله صرفاً به بررسی عمیق فلسفی و دینی این مسئله پرداخته است، این مسئله نتوانست معترضین خشمگین را آرام کند.

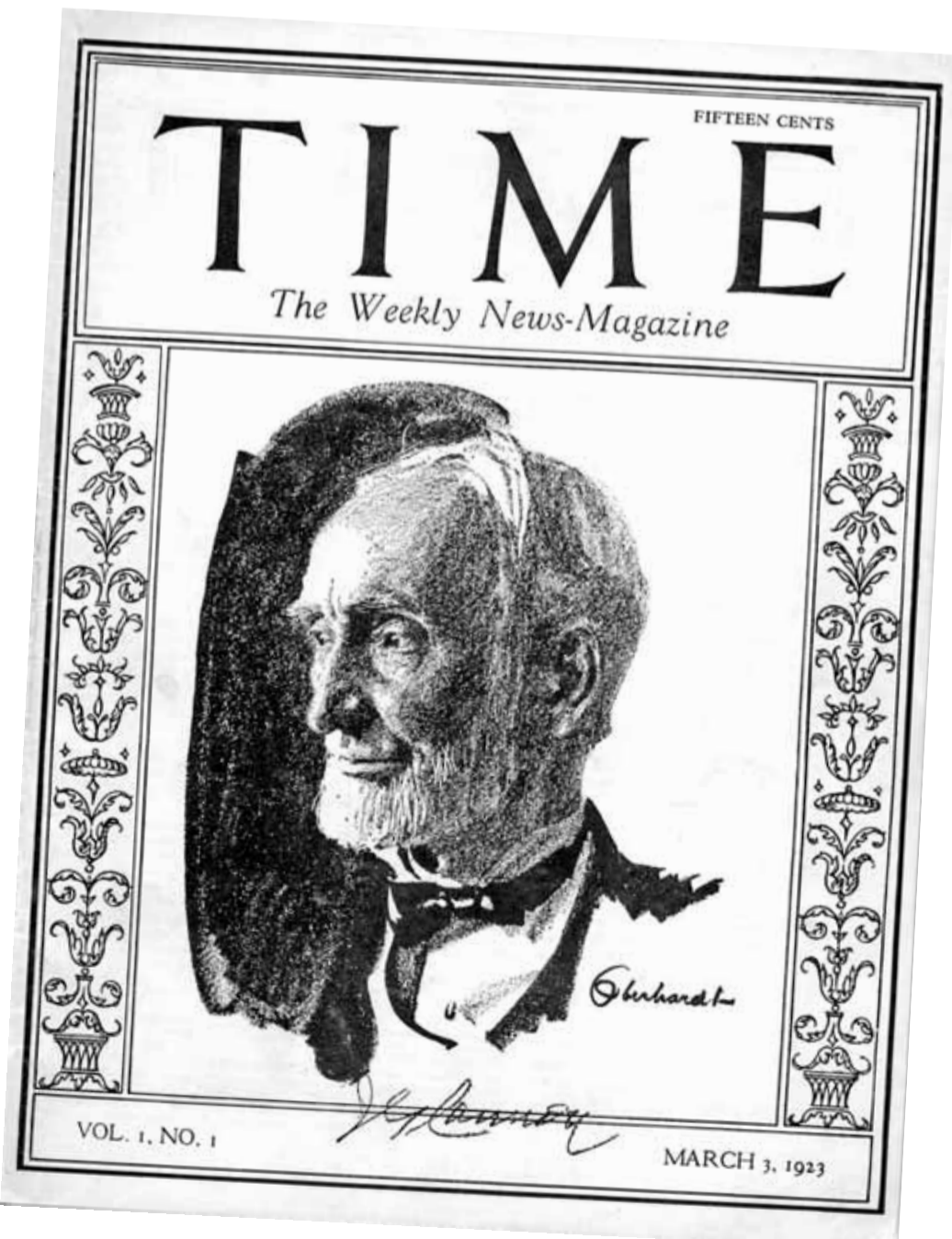
در شماره ۱۹ مارس ۱۹۹۰، نشریه تایم با درج عنوان «حقیقت مردن» و اختصاص پرونده‌ای به مسئله ناخوشایند اوتانازی (به‌مرگی)، اعتراضات عمومی و به‌خصوص بخش محافظه‌کار را علیه خود برانگیخت. از آن دهه و در دهه‌های بعد مسئله او اتانازی به یکی از جنجالی‌ترین مباحث در دنیا بدل شد.

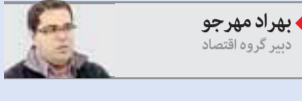
شاید یکی از جنجالی‌ترین شماره‌های مجله تایم انتخاب هیتلر به عنوان مرد سال ۱۹۳۸ بود که هنوز هم گریبان این نشریه را رها نکرده است. بسیاری به انتخاب دیکتاتور آلمان معترض بوده‌اند. توضیح تایم اما همواره این بوده است که انتخاب‌ها صرفاً بر اساس نیکویی و خیر اشخاص نیست، بلکه می‌تواند تاثیرات منفی آنها را نیز شامل شود.

خط مشی

هفته‌نامه تایم در مشی سیاسی خود راستگراست؛ بدین معنی که از سیاست‌های کلی ایالات متحده در جهان دفاع می‌کند. این هفته‌نامه همچنین در رویکرد خود بسیار محافظه‌کار است و به حفظ جامعه و همچنین بنیان خانواده و ارزش‌های موجود آن تاکید می‌ورزد؛ به همین مناسبت به دنبال ترویج ارزش‌های ملی و بومی ایالات متحده در سراسر این کشور است. راه‌اندازی نسخه کودک و نوجوان این هفته‌نامه هم در راستای همین امر است.

هفته‌نامه تایم را شاید بتوان در فهرست نمادهای آمریکا جای داد؛ نشریه‌ای که دور دنیا را در هفت روز می‌گردد تا بتواند فرهنگ، ارزش‌ها، و سیاست‌های ایالات متحده را به خوانندگان پرشمارش عرضه کند. این نشریه به صلابت، شیوه نگارش، و رویکردهای منحصر به فردش در ارائه گزارش‌های دست اول از سراسر دنیا و همچنین جنجال‌هایی که برای انتخاب شخص سال به پا کرده است شهرت دارد. تا کنون نشریه سال، دهه، و یا قرن از سوی تایم انتخاب نشده است؛ اما اگر روزی این چنین نشریه‌ای قرار باشد از سوی تایم انتخاب شود، ممکن است شاهد نقش بستن نام و لوگوی تایم در قاب قرمز رنگ جلد یکی از ویژه‌نامه‌های آن باشیم.





دو دهه پس از درگذشت میرمصطفی عالی‌نسب و سه دهه پس از آخرین روزهای دولرداری نگاه همسوس با دیدگاه‌های اقتصادی پیرمرد، بهزاد نبوی یکی از سرشناس‌ترین سیاستمداران ایرانی پرده از یک واقعیت مگو برداشت. او در مراسم گرامیداشت سال‌مرگ عالی‌نسب به زبانی ساده آنچه در دهه ۶۰ بر مدیران ایرانی گذشته بود را بیان کرد: «آقای عالی‌نسب مسائلی پیچیده اقتصادی را به زبان ساده برای مدیران بیان می‌کردند.» بیش از ۱۰ هزار روز از آن دوران می‌گذرد ولی همچنان روندهای حاکم بر اقتصاد ایران‌شان می‌دهد که مدیران تکنوکرات ایرانی به کسانی کنار خود نیاز دارند تا بدیهیات اقتصادی را به زبانی قابل درک و باور برایشان ترجمه کنند.

● تکنوکرات، اقتصاددان یا استارت‌آپ

تقریباً تنها مجادله‌ای که در نظام اقتصادی ایران به سرانجام رسیده، همین یک گزاره است. دولت یازدهم تلاش کرد ترکیبی از این هر دو را کنار هم جمع کند؛ چنانکه مسعود نیلی مشاور حسن روحانی شد، پایزید عبده‌تبریزی کنار عباس آخوندی نشست، پایزید مروخی سمت مشاوره علی ربیعی را پیدا کرد و همزمان احمد میدری و طایبی هر دو برخاسته از نهاد دانشگاه، معاونان وزیر کار شدند، فرهاد رهبر اقتصاددان و تکنوکرات کنار طیب‌نیا وزیر اقتصاد قرار گرفت و در نهایت ترکیبی از اقتصاددان‌ها و تکنوکرات‌ها در دولت شکل گرفت تا عبور از بحران‌های عملی با نگاهی تئوریک به سرانجام برسد. اما پس از چهار سال (با وجود بهبود تمامی روندها) همچنان رکود، منهای تعریف علمی آن که مسعود نیلی در تمام سخنرانی‌هایش تأکیدی بر آن دارد، پابرجاست؛ رشد اقتصادی با وجود بهبود نتوانسته مرزهای موفقیت را طی کند و از همه مهمتر اینکه اساسی‌ترین چالش‌های نظری

و عملی اقتصاد ایران نیز همان است که بود و کماکان موضوع اقتصاد اسلامی، بانکداری اسلامی، سرمایه‌گذاری خارجی و دل‌خراش‌تر از همه بـسورژوازی ملی میان زمین و هوا مانده است. نهاد تکنوکرات‌های ایران طی هشت ساله خانешینی در دوران محمود احمدی‌نژاد دو اقدام اساسی صورت دادند که ساحت آینده آنها را ساخت. از میان جمع مدیران خانه‌نشین، گروهی که ربط و رابطه‌ای به صنعت، تجارت کشاورزی داشتند، دست به دامان راه‌اندازی شرکت‌های خصوصی شدند و طی ۸ سال یقین پیدا کردند که اقتصاد ایران جایی برای کار کردن نیست. همزمان همین گروه فرصت پیدا کردند تا کتاب بخوانند، سفر بروند و قدری با نسل بعدی خانواده‌های خود هم کلام شوند و محصول این دوران، آشنایی آنها با تکنولوژی و دنیای جدیدی بود که سال‌ها به جهت حفظ ظاهر مدیران بوروکرات کارمند مسلک از آن دور بودند. تجربه‌اندوزی دوران انزوا سبب شد تا مدیران قدیمی وقتی دوباره سسکان را در دست گرفتند، برای خودشان حساب تئورتری باز کنند، اقتصاددانان و روشنفکران را به خدمت بگیرند و متفاوت از گذشته گاهی کت و شلوارهای اتو کشیده را با پیراهن‌های آستین کوتاه عوض کنند که این تنها نمادی از تغییر دلققه آنان بود. اما همه اینها، برای گروهی از تکنوکرات‌های ایرانی که در دهه ششم و هفتم عمرشان تصمیم به تغییر گرفته بودند، به حد کفایت نبود تا بتوانند ساختارهای پیر و فرسوده حاکم بر اقتصاد ایران را متحول کنند؛ البته که به گفته برخی از مشاوران نزدیک این وزراء، آنها دیگر توان و انرژی سال‌های جوانی را نداشتند تا مقابل کوهی از مشکلات و موانع ایستادگی کنند. همزمان در سوی دیگر میدان سه گروه از مدیران بخش خصوصی روی کار آمدند؛ دسته اول، برکشیدگان دوران محمود احمدی‌نژاد و فساد نفتی به شمار می‌آیند که نه حاضرند به سمت کسب‌و کار غیررانتی بروند و نه حتی امکانش را دارند. گروه دوم را مدیران قدیمی و استخوان‌خرد کرده بخش خصوصی

شکل می‌دهند که میان بوروکراسی خفه‌کننده اقتصاد ایران و در هراس از فسادهای نفتی و اداری به سختی نفس می‌کشند و هر لحظه بیش از گذشته نگران آینده کسب‌و کارشان می‌شوند. این گروه طی سال‌های گذشته مسیر بلاروس و سننگاپور را با رفت‌وآمدهای خود آباد کرده‌اند و در بزنگاه‌های سیاسی همچون میدان‌انتخابات به همراهی با همه دولت‌های اصلاح‌طلب غیرتندرو می‌پردازند. اما گروه سوم از همه بیگانه‌ترند؛ جوانانی که هیچ فرمی در تجارت و کسب‌وکار را رعایت نمی‌کنند، دفاتر کارشان را مانند گوگل و اپل اداره می‌کنند و هراسان از تتنگاه‌های اداری اقتصاد ایران تلاش می‌کنند تمام خلاقیت‌شان را برای راه‌اندازی کسب‌و کاری بی‌ربط به دولت به کار گیرند. از میان این جمع، گروه اول به انزوا رفته‌اند ولی مانند ویروس دیدگاه خود را میان کارمندان دولتی و نزدیکان به حلقه قدرت پخش کرده‌اند. گروه دوم همچون سنگ کف جوی به کف‌های روی آب نگاه می‌کنند و دسته سوم محبوب مصرف‌کنندگان، مردم و حتی مدیران خسته از دولرداری پزرحمت و رخوت شده‌اند. در آستانه تشکیل کابینه جدید، مبارزه‌ای همه‌جانبه میان همین گروه‌ها شکل گرفته است؛ هر کدام نمایندگانی در قدرت دارند و لیستی از وزرای مطلوب خود را تقدیم معاون اول یا رئیس دولت می‌کنند تا شاید همای سعادت روی شاه‌هایشان نشست و آنها هم به سریر قدرت رسیدند. تنها گروه اقتصاددانان هستند که در این جدال نفس‌گیر تا سرحد امکان پای‌شان را از دعوا کنار کشیده‌اند تا مبارزه میان همان دو گروه ادامه یابد و ترک‌ش‌هایش به آنها نخورد. دانشگاه، مهاجرت برای استراحت در دوران بازنشستگی و مشاوره به ادارات و روسای آنها، تنها روش اصلاحی این دسته شده‌است و دقیقاً در غیاب چنین حضور تئوریکی، کارآفرینان جوان و مدیران تکنوکرات قدیمی هستند که هر دم ایده‌های برای آینده اقتصاد می‌دهند و البته که هیچ‌کدام دیدگاهی برای اداره بلندمدت و توسعه پایدار کشور ندارند. میانه دهه ۹۰ دوران

فصل ۳ : اقتصاد و صنعت توسعه

تکنوکرات‌های خسته و استارت‌آپ‌های بریده

در دهه ۹۰ کشور بی‌حضور اقتصاددانان و با حضور استارت‌آپ‌ها اداره می‌شود

همین دو دسته شده است. مشاوران وزرا نقش پیرمردان نصیحت‌کن و خاطره‌گو یافته‌اند، بخش‌خصوصی قدیمی به گنجه خاطرات رفته است، بخش خصوصی وابسته به رانت تمام تلاش را به کار گرفته که از پشت‌میز دفاتر مجلل به پشت‌میله‌های زندان نیفتد و در نهایت دولتی‌های با میانگین سنی ۶۲ سال کنار جوانان شرکت‌دار با میانگین سنی ۳۲ سال، قرار است باز هم اقتصاد ایران را در همان حالت بی‌توانی نگه دارند.

● کدام انتخاب؟

اما تعیین کابینه دوازدهم چندان تابع نیازهای اقتصاد ایران نیست. گمانه‌زنی‌های منتشرشده در مورد وزرای دولت دوازدهم نشان می‌دهد که همچنان در بر همان پاشنه می‌چرخد. مدیران تکنوکراتی که چندین دهه کارنامه روشنی دارند، باز هم فرصت حضور پیدا می‌کنند و از جمع کابینه یازدهم تنها چند نفری که نفس‌بریده هستند، خارج و تازمفلس‌ها جایگزین آنها می‌شوند. اقتصاددانان مشاور نیز از میان همان جمع معتدلین چپ و راست اقتصادی برگزیده می‌شوند و به این ترتیب نه فرهاد مومنی و نه موسی غنی‌نژاد، هیچ‌کدام فرصت انتقال دیدگاه‌هایشان به صورت مستقیم و البته رسمی و سازمانی به هیچ وزیری را پیدا نمی‌کنند. وزرا هم در کشاکش نبردی میان اضلاع قدرت گزینش می‌شوند. چنین است که حضور محمد نهاوندیان یا کامل تقوی‌نژاد در وزارت اقتصاد و شریعتمداری یا ویسه در وزارت صنعت تفاوتی از جنس تغییر مسیر و ریل‌گذاری اقتصاد ایران ندارد و تنها میزان قدرت حال حاضر هر کدام از بال‌های تعیین‌کننده سیاست‌های کشور را نشان می‌دهد. در سوی دیگر رضایت محمود حجتی برای تداوم حضور در وزارت جهاد کشاورزی یا تمایل بخشنده برای تصدی این مقام هم تغییری از جنس جایگزینی کپی برابر اصل است و البته در وزارت‌خانه‌هایی مانند نفت، نیرو، راه و شهرسازی و حتی بانک‌مرکزی امکان کپی برابر اصل هم وجود ندارد. مدیران تکنوکرات

ایرانی نه در میانه دهه ۹۰ که در اوایل دهه ۷۰ باید به فکر می‌بودند. در دورانی که همگی همین وزرا، لباس معاونت وزیر یا وزیر به تن داشتند، فرصتی پیدا کرده‌بودند تا از میان نسل نسبتاً جوان‌تر اقتصاد ایران مدیران‌کلی را انتخاب کنند تا چند دهه بعد به وزرای کنونی تبدیل شوند ولی فضای امنیتی حاکم بر شیوه پرورش مدیران ایرانی، تغییر هشت‌ساله دولت و حضور مدیرانی ناکاربلد موجب شد تا این ایده به محاق برود. البته که به گفته یکی از وزرای کابینه یازدهم همان مدیران کل دهه ۷۰ چنان در فضای اداری ایران غرق شدند که اکنون در بدنه میانی قدرت وزارت‌خانه‌های اقتصادی حضورشان به بلایی بـسرای بخش خصوصی تبدیل شده‌است. مدیران کل دهه ۷۰ به غایت از ارتباط با اقتصاددانان بی‌نیاز و بی‌اندازه از تحولات روز از جنس نسل استارت‌آپ‌ها دور هستند. این گروه نه حمایت سیاسی کافی، نه تجربه تصمیم‌گیری‌های کلان روشن، نه دانش تئوریک اقتصادی برآمده از درس و دانشگاه، نه ارتباط عاطفی و محفلی با اقتصاددانان و نه حتی رابطه ارگانیکی با نسلل جدید و جوان اقتصاد ایران هم ندارند. به این ترتیب دست دولت از انتخاب گزینه‌های جدید خالی شده و هر آنچه باقی‌مانده، چرخشی میان‌اسامی قدیمی و مدیران دهه ۶۰ است، تنها یک تفاوت بنیادین ایجاد شده است؛ مدیران دهه ۶۰ در دوران جوانی به خاطر ششوق به یادگیری حاضر بودند پای درس اقتصاددانان (کیفیت ارائه نظر‌ها بی‌اهمیت است) بنشینند و از دل این محفل‌نشینی مدیران راست دولت سازندگی بیرون آمدند. اما همین گروه در دهه هفتم عمر خود هیچ تمایلی به دریافت اطلاعات روز و مشاوره‌های اقتصاددانان ندارند و چنین است که از جمع ۸مقام‌عالی‌رتبه اقتصادی تنها ۲ تن، پذیرفتند که افرادی با دانش تئوریک مشاور و راهنمایشان باشند و هیچ‌کدام هم طی ۴ سال ارتباط با بخش خصوصی مدرن و شرکتی ایران را نه تقویت و نه گسترش دادند. به این ترتیب انتخاب وزرای کابینه دوازدهم باز هم بازگشت به انتخاب تکنوکرات‌های راست

تغییر سیاست‌ما از تغییر آدم‌ها مهم‌تر است

کابینه دوازدهم به تحول اقتصادی نیاز دارد



بدنبه اقتصادی دولت نیازمند تحول در انتصبات و قوانین است. یکی از مهم‌ترین بخش‌ها در این بدنه، بانک مرکزی است؛ سازمانی که پیشبرد آن منوط به آگاهی از مسائل بانکی جهان است. بانک مرکزی در شرایط فعلی نیاز به گروه اقتصادی قوی‌تری دارد. گروهی که جرات تصمیم‌گیری در شرایط سخت را داشته باشد و این جرات هم بدون تردید از اشراف به مسائل اقتصاد کلان نشات می‌گیرد. در حال حاضر گروهی سکان هدایت بانک مرکزی را در دست گرفته‌اند که از نظر عده‌ای صلاحیت‌های لازم را دارند اما در یک کشور هشتادمیلیون‌نفری و با توجه به سطح پیشرفت اقتصادی در ایران، نیاز به فعالیت گروهی مجرب‌تر و مسلط‌تر داریم؛ کسانی که بتوانند سکان این کشتی توفان‌زده را به دست بگیرند و آن را به ساحل امن و آرامش برسانند. وضعیت بانک‌ها در زمان حاضر بحرانی و پیچیده است و در این شرایط، به اشراف و قدرت برای تصمیم‌گیری‌های جسورانه نیاز داریم. البته مسئله بانک‌ها صرفاً با انتصبات و تغییر گروه‌ها حل نمی‌شود. قوانینی در زمینه اداره امور بانک‌ها و اختیارات بانک مرکزی

وجود دارد که فرآیند تصویب و ابلاغ آن کامل نشده است؛ یکی از این قوانین لایحه‌ای مربوط به بانک مرکزی و دیگری قانون بانکداری است که هنوز تصویب نشده است. شاید مهم‌ترین کار دولت دوم روحانی منهای انتصبات در بدنه اقتصادی دولت، تصویب این دو قانون باشد. علاوه بر اینها، قانون تجارت هم در دوره اصلاحات نوشته‌شده و به تصویب هیات دولت رسیده اما در مجلس شورای اسلامی معطل مانده است. مجلس در دوازده سال گذشته موفق نشده تکلیف این قوانین را روشن کند و متأسفانه این قوانین مشکل‌گشا در مرحله بحث و گفت‌وگو در کمیسیون‌های مجلس مانده و به نتیجه نرسیده است. بانک مرکزی در هفته گذشته وقت خودش را صرف حذف صفر از پول کرده؛ در حالی که فکر می‌کم بهتر بود این وقت را بر مسئله تصویب این قوانین متمرکز می‌کرد و با شرکت در جلسه‌های هیات دولت، اهرم فشاری برای تصویب این قوانین ایجاد می‌کرد. پیشنهادهایی مثل حذف صفر از پول ملی، در اقتصاد کشور اثری ندارد و بیشتر جنبه ظاهرسازی و تبلیغاتی پیدا کرده است.

یکی از سؤالاتی که در مورد رئیس بانک مرکزی مطرح می‌شود این است که آیا فردی با کارشناسی اقتصادی به فردی با سوابق مالی برای اداره این سازمان ارجحیت دارد یا خیر. کارشناس اقتصادی مثل استاد دانشگاه صرف نمی‌تواند مسائل امروز بانک مرکزی

را حل کند. رئیس بانک مرکزی باید تجربه کسب‌و کار بانکی داشته باشد و بداند کاهش نیم تا یک درصد سود سپرده و بهره بانکی چه اثری بر محیط کسب‌و کار می‌گذارد و فعالان اقتصادی این اقدام را نشانه چه امری در اقتصاد می‌بینند. آن‌گرنشین، به مدت ۱۵ سال رئیس فدرال رزرو آمریکا بود. او در این مدت هر سال یک‌بار برای عموم سخنرانی می‌کرد و صحبت‌های او در این سخنرانی‌های سالانه نه‌تنها در اقتصاد ایالات‌متحده آمریکا بلکه در اقتصاد جهان اثر‌گذار بود. بانک مرکزی ایران هم به افراد باصلابتی نیاز دارد که حرف اثر‌گذار بزنند. متأسفانه چنین افرادی در کشور ما کم هستند و از همین تعداد کم هم بهترین‌ها انتخاب‌نشده‌اند.

در مورد وزارت اقتصاد و دارایی، ضرورت‌های ویژه‌ای وجود دارد؛ مسئله مالیاتی یکی از مهم‌ترین مسائلی است که وزیر اقتصاد و دارایی باید به آن بیش از گذشته توجه کند. فساد در این زمینه باید با اجرای درست قوانین کنترل شود. وزیر اقتصاد برای جلوگیری از فساد میزان مالیاتی باید گزارش حسابرسی شرکت‌ها را مبنای تعیین مالیات قرار دهد؛ گزارش‌هایی که توسط حسابرسی مستقل از وزارت دارایی تهیه شود. اگر وزارت‌خانه احساس کرد که در گزارش حسابرسی سهواً یا عمداً اشتباهی وجود دارد، باید جلوی فرآیند اخذ مالیات براساس آن گزارش را بگیرد.

وزارت اقتصاد و دارایی حاضر نیست گزارش حسابرس به مؤذیان را مبنای تسویه‌حساب قرار دهد؛ درحالی‌که این شیوه در تمام دنیا رایج است و اگر در کشوری نباشد، به‌طور حتم زمینه رشوه و میزبان فراهم شده است. اگر وزارت اقتصاد و دارایی دولت دوازدهم تمایل دارد نظام مالیاتی مشمول فساد کلان نباشد، بهتر است به حسابرسان حرفه‌ای که جزو جامعه حسابداران رسمی هستند، اجازه دهد که محاسبه مالیات را بر عهده بگیرند. جامعه حسابداران بنابر قانون تأسیس شده است و صلاحیت اعضای آن را وزارت اقتصاد و دارایی تعیین می‌کند. این وزارت‌خانه بر این کارشناسان اشراف دارد؛ لذا باید به آنها اعتماد کند و از هر‌کدام که سلب اعتماد کرد، گزارش او را نپذیرد. با وجود اختیاراتی که وزارت اقتصاد و دارایی در رابطه با جامعه حسابداران دارد، از ۱۴ سال پیش یعنی زمان فعالیت قانونی جامعه حسابداران، هنوز این وزارت‌خانه حاضر به تسویه‌حساب مالیاتی بر اساس گزارش حسابرس نیست.

نکته دیگر به اثر گذاری سیاست‌ها بر عملکرد وزارت‌خانه‌ها بازمی‌گردد؛ باید وظایفی متناسب با فعالیت هر وزارت‌خانه را برای آن در نظر گرفت و این فقط کار دولت نیست. مناطق آزاد موتور محرکه اقتصاد هستند و موجب افزایش صادرات غیرنفتی می‌شوند اما در قانون برنامه ششم، در مجلس این‌طور تصویب شده که اداره مناطق آزاد را

به وزارت اقتصاد و دارایی بسپارند؛ تصمیمی که بسیار بی‌ربط و بی‌جاست. وزارت اقتصاد و دارایی مسئول وصول درآمدهای دولت از گمرک و مالیات است درحالی‌که در مناطق آزاد تجاری هیچ مالیاتی دریافت نمی‌شود. این مسئله به تضاد منافع متولی اداره مناطق آزاد دامن می‌زند. در بیست‌وچند سال گذشته مناطق آزاد زیر نظر مشاور رئیس‌جمهور اداره می‌شدند اما طی برنامه ششم، براساس یک قانون نپخته و نسنجیده که مجلس آن را بدون در نظر گرفتن نظر کارشناسان و دولت تصویب کرد، این مناطق از سوددهی خارج شدند. به نظر من اگر این مناطق را به هر وزارت‌خانه دیگری می‌دادند، بهتر از وزارت اقتصاد و دارایی بود چرا‌که این مجموعه بدون گرفتن مالیات و عوارض گمرکی قادر به اداره مناطق آزاد نیست.

بحرانی‌ترین بخش اقتصاد ایران در حال حاضر شبکه بانکی است. نرخ سود سپرده در بانک‌ها ۱۰ تا ۸ درصد با نرخ تورم فاصله دارد. این یعنی خالص سود سپرده‌گذار پس از کسر تورم، ۸ تا ۱۰ درصد است. تداوم این وضعیت به رکود اقتصادی دامن می‌زند و یکی از علت‌های عدم تمایل فعالان اقتصادی به سرمایه‌گذاری، همین مسئله سود سپرده است. اگر کسی مزرعه یا کارخانه‌ای راه بیندازد، نمی‌تواند به‌اندازه سودی که به سپرده‌های مردم در بانک‌ها داده می‌شود، سود حاصل کند؛ بنابراین

یا بوروکرات‌های چپ یا حتی گزینش میان اقتصاددانان و تکنوکرات‌ها نیست و تنها بازی با اسامی برای تداوم بخشیدن به همان چرخه سابق است. البته که این چرخه می‌توانست با انتخاب رئیس‌جمهوری ناکاربلد از جناح مقابل به تباهی کشیده شده و باز هم دوره باطلی را برای اقتصاد ایران رقم بزند. به این ترتیب است که در دهه ۹۰ همان گروه بخش‌خصوصی کار کشته، با تجربه و قدیمی ایران خوشحال‌تر از سایرین است چرا‌که حداقل می‌داند وزرا اگرچه جوان نیستند و کمترین اطلاعات از دنیای جدید کسب‌وکار را دارند و هر چند تمایلی به بهره‌گیری از اقتصاددانان مشاور کنار خود ندارند ولی حداقل کارآموز هم نیستند و با تصمیمات خود قطار اقتصاد ایران را به اعماق دره نمی‌برند. تنها می‌ماند آرزویی برای نسل بعدی. فرار نیروهای تحصیل‌کرده ایرانی از اقتصاد کشور به آن‌سوی مرزها، دست‌اندرک مدیران تحول‌خواه را به غایت خالی کرده و احتمالاً انتخاب مدیران کل جوان از میان نسلل هم نه دشوار که ناممکن شده‌است. این مدیران کل می‌توانستند در دولت‌های آینده و حتی دهه‌های آینده وزیرانی کارآموده شوند ولی فعلاً دو گزاره برای تحقق این رویا وجود ندارد چرا‌که هم وزرای دولت (حداقل کارنامه ۴ سال قبل آنها چنین نشان می‌دهد) تمایلی به استفاده از نیروهای جوان ندارند و هم اینکه یافتن نیروی جوان غیرآفازده، با‌مهارت و آشنا با فضای سیاسی ایران ایده‌ای منطقی و واقعی نیست. اقتصاد ایران شبیه به چرخش سیاره‌ای در منظومه شمسی است؛ در مداری بیضوی، که گاهی به هر سمتی می‌رود و تعقیب مسیر حرکتش ناممکن است. دولت ۴ سال بعد اگر در دست جریان مخالف بیفتد، همه مدیران از نهادهای دولتی ایران جارو می‌شوند و گروهی جدید جایشان را می‌گیرد. باز هم در ۴ سال بعدتر این چرخه از سوی جناح مقابل رخ می‌دهد؛ در این فرآیند تنها همان مسیر انتقال سرمایه ایرانیان به بلاروس و سنگاپور است که روتق می‌گیرد.

سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های اقتصادی انجام نمی‌شود و به دنبال آن شغلی هم ایجاد نمی‌شود. سرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند پولشان را در بانک بگذارند و سودش را بگیرند. بانک‌ها هم در عمل توان پرداخت این میزان سود را ندارند درنتیجه زیان‌ده شده و سرمایهشان را از دست می‌دهند و این وضعیت را بحرانی‌تر می‌کند. یکی از راه‌های حل این بحران، دریافت مالیات از سپرده‌گذاران است. وزیر اقتصاد و دارایی می‌تواند قانونی شدن دریافت مالیات از سپرده‌های بانکی را به مجلس ببرد. در این وضعیت رغبت به سپرده‌گذاری کمتر می‌شود و بیشتر سرمایه‌ها به فعالیت‌های تولیدی سوق پیدا می‌کند. وزیر اقتصاد و دارایی باید به این مطالب مهم برسد؛ مطالبی که نمی‌دانم چرا در اولویت برنامه‌های وزیر اقتصاد و دارایی نیست. اگر وزیر اقتصاد و دارایی این اولویت‌ها را در نظر می‌گیرد اما موانعی برای حل آن وجود دارد، باید این موانع را با مردم در میان بگذارد. وزیر اقتصاد و دارایی باید بگوید که چرا دریافت مالیات از سپرده را دنبال نمی‌کنند؛ وزیر باید بگوید که چرا در شرایطی که از سرمایه‌گذار مالیات می‌گیرند از سپرده‌گذار نمی‌گیرند؟ بحث کابینه آینده صرفاً بحث آدم‌ها نیست. شاید این‌طور به نظر برسد که باید سیاست‌ها را درست کنیم تا همه‌چیز درست شود اما از سوی دیگر می‌بینیم که خود افراد هم در تعیین سیاست‌ها مؤثر هستند.

در حال حاضر سنگاپور با وجود فقر منابع طبیعی، در مدت ۵۰ سال، توانست رشد اقتصادی ۱۵۰۰ درصدی را تجربه و خود را به عنوان کشوری ثروتمند معرفی کند.

درس-گفتارهای اقتصاد جهان

جهان سوهمی که جهان اولی شد

چگونه سنگاپور؛ کشوری که با فقر منابع طبیعی روبه‌رو است، می‌تواند جزو اقتصادهای بزرگ آسیا شود؟

متین دخت والی‌نژاد
خبرنگار

و تسهیل‌شده‌ترین قوانین شرکتی را دارد ولی در شش ماه از سال به دلیل شرایط آب و هوایی تقریباً برای مردم اقلیم ایران، سزارگار نیست. همچنین قوانین سختگیرانه اجتماعی و عرفی‌ای در این کشور حاکم است که با روحیه شهروندان ایرانی تبار و حتی صدقاعده ایرانی هم همخوان نمی‌شود و به این ترتیب ایرانی‌ها ترجیح می‌دهند پس از ثبت شرکت و استخدام چند کارمند محلی، این کشور را ترک کرده و با کمک اینترنت به اداره کسب‌وکارشان بپردازند.

رشد بی‌سابقه در طول ۵۰ سال

پنجاه سال پیش، سنگاپور جزو کشورهای «عقب‌مانده» جهان به حساب می‌آمد. جمعیت این کشور در فقر شدید بسر می‌بردند و با سطح بالایی از بیکاری، دست‌وپنجه نرم می‌کردند. ۷۰ درصد از مردم در مناطق شلوغ و تنگ و تاریک زندگی می‌کردند که یک‌سوم آنها روی زمین عریان می‌خوابیدند؛ عده‌ای حتی نمی‌توانستند برای خود پوشاک بخرند. از طرف دیگر نرخ بیکاری به ۱۴ درصد رسیده بود، تولید ناخالص داخلی با سرانه کمتر از ۳۲۰ دلار بود و نیمی از جمعیت این کشور بی‌سواد بود. «لی کوآن یو» توانست این کشور را از جهان سوم به جهان اول برساند. در سال ۱۹۶۳ و زمانی که لی نخست‌وزیر بود، سنگاپور به عنوان عضوی از فدراسیون مالزی استقلال خود را از بریتانیا به دست آورد. لی کوآن یو از همان نخست به بازسازی سیستم آموزشی و پرورش در سنگاپور پرداخت، یک سیستم بهداشتی مدرن تأسیس کرد و تأمین آب آشامیدنی پاک، مبارزه با مالاریا و بیماری ویروسی مشهور به «تب دنگی» را در اولویت فعالیت‌های خود قرار داد.

از سوی دیگر او به تولیدات صادرات‌محور توجه ویژه‌ای داشت و این توجه او باعث شد تا قانون‌گذاران شرایط بهتری برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی در این کشور ایجاد کنند. این در حالی بود که جهان سنگاپور را رها کرده و لی کوآن متوجه شده بود که تکیه بر خود و خود کفایی محور اصلی توسعه این کشور خواهد بود. لی با ایجاد یک محیط امن، نرخ مالیات را پایین آورد و به حذف موانع از اتحادیه‌های

کشوری که به یکی از بزرگترین و معتبرترین اقتصادهای جهان تبدیل شده و بیشترین شرکت‌های ایرانی تبار را در دل اقتصاد خود ثبت کرده، کمترین منابع اطلاعاتی به زبان فارسی را در اختیار دارد. طی دو سال گذشته موج مهاجرت شرکت‌های ایرانی به سنگاپور اوج گرفته است، با این حال هیچ منبع قابل اعتنای فارسی‌زبانی در مورد وضعیت این کشور وجود

ندارد و همه آنچه به اطلاعات عمومی در مورد سنگاپور برمی‌گردد، خلاصه در یک پاراگراف از منبع نه‌چندان معتبر و قابل اعتماد ویکی‌پدیای فارسی است: «سنگاپور با مساحت ۷۱۸ کیلومتر مربع کمی کوچک‌تر از بحرین است. این کشور از سال ۱۸۲۴ تا سال ۱۹۶۳ به غیر از سه سال در زمان جنگ جهانی دوم یکی از مستعمرات بریتانیا بود. در سال ۱۹۴۲ سنگاپور که هنوز مستعمره بریتانیا بود، توسط ژاپن اشغال شد و نیروهای بریتانیایی مجبور به ترک این کشور شدند؛ به طوری که این اتفاق توسط وینستون چرچیل «بزرگ‌ترین شکست تاریخ بریتانیا» نامیده شد. پس از پایان جنگ، در سال ۱۹۴۵ میلادی سنگاپور مجدد توسط نیروهای بریتانیایی از ژاپنی‌ها پس گرفته شد. هجده سال بعد در سال ۱۹۶۳ سنگاپور به عنوان عضوی از مالزی استقلال خود را از بریتانیا به دست آورد. این کشور در نهایت دو سال بعد در سال ۱۹۶۵ از مالزی جدا و دولت‌شهر کوچک سنگاپور به طور مستقل تشکیل شد.»

جمهوری سنگاپور، کشوری در آسیای جنوب‌شرقی است که یکی از مراکز بزرگ تجاری دادوستد کالا در جهان محسوب می‌شود. این کشور از شمال با مالزی و از جنوب با اندونزی همسایه است. آب و هوای این کشور گرم و مرطوب است و سالانه بیش از ۲۲۴ سانتی‌متر باران در آن می‌بارد. ساختمانهای بلند، تابلوهای تبلیغاتی برندهای معروف دنیا و ماشین‌های گران‌قیمت و آخرین مدل را می‌توان از مهم‌ترین شناسه‌های شهر سنگاپور دانست. اما این همه واقعیت نیست؛ حتی بخش کوچکی از آن هم نیست. سنگاپور یکی از مدرن‌ترین

رقم	عنوان
۲/۲ درصد	نرخ رشد تولید ناخالص ملی
۲/۷ درصد	رشد اقتصادی
۱/۴ درصد	نرخ تورم
۲/۲ درصد	نرخ بیکاری
۰/۸۲ درصد	نرخ بهره
۴۳ میلیارد (دلار سنگاپور)	صادرات
۳۶ میلیارد (دلار سنگاپور)	واردات

تولیدی و صنفی روی آورد.

او برای سالم‌سازی و شفاف‌سازی محیط جهت جلب اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی، با فساد مقابله کرد و هر کسی که در تجارت مواد مخدر یا در جریان فساد دست داشت را اعدام کرد. از سوی دیگر برخی مواقع بدون اقدام قانونی هر کس که وحدت ملی و سیاسی کشور را تهدید می‌کرد، به زندان می‌انداخت. این سخت‌گیری فراگیر و قوانین کسب‌وکار مناسب، محیطی بسیار جذاب برای سرمایه‌گذاران بین‌المللی ایجاد کرد. البته خدمات لی کوآن یو در این سال‌ها در سایه انتقاد مدافعان حقوق بشر قرار گرفت. آنها مدعی بودند او کشور را با سرکوب مخالفان اداره می‌کند؛ اما با تمام این انتقادات او توانست سنگاپور را در مدار توسعه قرار دهد؛ به طوری که در سال ۱۹۷۲، فقط هفت سال پس از استقلال، تنها یک‌چهارم از شرکت‌های تولیدی در سنگاپور متعلق به سرمایه‌گذاری خارجی مشترک بودند. بنا بر گزارش شورای توسعه اقتصادی و روش‌های سخت‌اعمال‌شده، او سرمایه‌گذاری را در سال ۱۹۹۲ به میزان ۳۳ برابر افزایش داد، افزایش ده برابر میزان اشتغال در پایتخت با هموار کردن استانداردهای زندگی به طور مداوم افزایش یافت.

اقتصاد کشور جهان اولی

کارشناسان معتقدند که دسترسی به بازار جهانی، یکی از عوامل اصلی موفقیت این کشور است. از سوی دیگر مقایسه تبادل کانتینر در اسکله‌های بندری سنگاپور نشان می‌دهد که کانتینرهای بیشتری نسبت به بنادر پرترند دنیا همچون روتردام هلند، لانگ بیج آمریکا و هامبورگ آلمان در این بنادر تخلیه و بارگیری شده است. در واقع سنگاپور به شیوه‌ای موفقیت‌آمیز به نظام مالی بین‌المللی وصل شده چراکه آمار نشان می‌دهد این کشور پس از لندن، نیویورک و توکیو، چهارمین مرکز مبادله ارزهای خارجی در دنیاست.

امید به زندگی در سنگاپور نزدیک به ۸۲ سال است که این رقم ۳ سال بیشتر از آمریکا و کانادا است. نرخ مرگ‌ومیر در این کشور کمتر از میانگین آمریکای شمالی و اروپاست. امروزه در سنگاپور شفافیت اقتصادی در سطح بسیار بالایی قرار دارد. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند عواملی مانند توسعه سازمانی-دولتی،

ساختار ژئوپلیتیکی تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و بنادر در سنگاپور نقشی اساسی در پیشرفت این کشور داشته‌اند. نیمی از صادرات این کشور راه بخش صادرات مجدد به خود اختصاص داده که این تنها به علت قدرت بالای سنگاپور در بخش حمل‌ونقل و ارائه تسهیلات مناسب به مشتریان است. این کشور در حال حاضر بنابر آمارهای منتشرشده از سوی بانک جهانی، پنجمین کشور دنیا از نظر امنیت سرمایه‌گذاری است که یکی از دلایل این امر، داشتن زیرساخت‌های قوی در بخش حمل‌ونقل است.

نرخ پس‌انداز نسبت به تولید ناخالص داخلی تقریباً ۵۰ درصد است؛ در حالی که در این نرخ در کشوری مانند ژاپن ۱۹ درصد و در ایالات متحده نزدیک به ۱۱ درصد است. سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و بنادر نقشی اساسی در پیشرفت این کشور داشته‌اند؛ در حالی که برخی دیگر از اقتصاددانان توسعه این کشور را مرهون سیاست‌های این کشور در کاهش نابرابری اقتصادی می‌دانند. اما برخی دیگر معتقدند یکی از مهمترین عوامل توسعه اقتصادی سنگاپور طی سال‌های اخیر، نظام آموزش همگانی و کارآمد این کشور است. دسترسی همگانی به آموزش علاوه بر تلاش برای ایجاد جامعه‌ای برابر و ایجاد فرصت‌های یکسان برای قشر جوان، مولد نیروی کار متخصص یک جامعه است. در سال‌های اخیر نظام آموزشی سنگاپور از سطحی معادل سایر کشورهای در حال توسعه به سطح کشورهای توسعه‌یافته ارتقا پیدا کرد. تمرکز بیشتر روی موسسات آموزش عالی و بهبود کیفیت دانشگاه‌ها موجب رشد بیشتر این کشور شد. این تغییر با تشویق دانشجویان خارجی به تحصیل در دانشگاه‌های سنگاپور، ارتباط بیشتر دانشگاه‌های این کشور با دانشگاه‌های سایر کشورها و سرمایه‌گذاری بیشتر در مراکز تحقیقاتی صورت گرفت؛ به عبارتی دولت با این کار توانست روابط سنگاپور را با بقیه کشورهای خارجی ارتقا دهد.

در حال حاضر سنگاپور با وجود فقر منابع طبیعی، در مدت ۵۰ سال، توانست رشد اقتصادی ۱۵۰۰ درصدی را تجربه و خود را به عنوان کشوری ثروتمند معرفی کند.

اقتصاد سنگاپور از دید اقتصاددانان خارجی

پنجاه سال پیش این کشور کوچک، کشوری توسعه‌نیافته با تولید ناخالص ملی کمتر از ۳۲۰ دلار بود اما در حال حاضر به کشوری با تندترین رشد اقتصادی جهان تبدیل شده است. تولید ناخالص ملی این کشور در حال حاضر به ۶۰ هزار دلار رسیده است و در حال حاضر بندر سنگاپور یکی از پرترددترین بنادر جهان محسوب می‌شود. در بخش تورسم سالانه ۱۰ میلیون نفر از این کشور بازدید می‌کنند. در تعامل با کشورها کمی بیشتر از ۲۰۰ میلیارد دلار

صادرات دارد و همچنین حدود ۱۹۰ میلیارد دلار از شرکای تجاری‌اش کالا خریداری می‌کند. مهم‌ترین شرکای صادراتی سنگاپور مالزی، هنگ‌کنگ، چین، اندونزی، آمریکا، ژاپن، کره جنوبی، هند و تایوان هستند. همچنین این کشور اقلام مورد نیازش را از بازارهای اتحادیه اروپا، چین، ژاپن، تایوان، کره جنوبی، اندونزی، عربستان سعودی و تایلند تهیه می‌کند که مهم‌ترین کالاهای وارداتی به این کشور شامل ماشین‌آلات و تجهیزات، سوخت‌های معدنی، مواد شیمیایی، مواد غذایی و کالاهای مصرفی می‌شوند. سنگاپور از لحاظ ذخایر معدنی کشوری فقیر است اما اقتصاد آن با تکیه بر بخش خدمات و صنعت، رشد و شکوفایی فراوانی داشته و این کشور را به یکی از ثروتمندترین مناطق چهارمین مرکز اقتصادی بزرگ دنیا و سومین مرکز بزرگ پالایش نفت در دنیا به شمار می‌آید. بر اساس گزارش سی‌ان‌ان، این در حالی است که تولید ناخالص ملی این کشور در سال‌های گذشته ۹/۲ درصد بوده اما میانگین تولید ناخالص ملی در ۵۰ سال گذشته ۵/۷ درصد بوده است؛ به عبارتی در دهه گذشته بیش از ۵ درصد تولید ناخالص ملی را تجربه کرده است. در حال حاضر این کاهش تولید ناخالص ملی، افت شدیدی برای این کشور محسوب می‌شود اما پیش‌بینی می‌شود در آینده نیز جزو کشورهای توسعه‌یافته با اقتصاد قوی جهانی باشد.

تنها چالش این کشور افزایش جمعیت است؛ این افزایش جمعیت موجب می‌شود کیفیت و استاندارد زندگی در سنگاپور مانند گذشته رشد چندانی نداشته باشد.

سرمایه‌گذاری حتی در آشنی

آموزش آشنی داده می‌شود. در واقع سنگاپور با استفاده از موقعیت خاص جغرافیایی، خود را تبدیل به یکی از بندرهای مهم و مالی جهان کرده است. از طرف دیگر در زمینه گردشگری و تفریحات، با ایجاد هواپیمایی سنگاپور با اعتبار جهانی توانست جایگاه خود را ارتقا دهد.

کرد. اکنون از کشورهای مختلف برای بندر انداختن به این کشور می‌آیند و از این طریق گردشگران زیادی نیز به این کشور جذب شده‌اند. سنگاپور جمعیت زیادی ندارد ولی درآمد سرانه این کشور بالا است. حتی امروزه در زمینه آشنی و غذا نیز سرمایه‌گذاری می‌کند و در این کشور

داشتند، مشغول به فعالیت شدند. کوآن حتی وجود فساد اندک را هم در کشور تحمل نکرد و به ریشه‌کن کردن فساد همت گماشت؛ در حال حاضر سنگاپور جزو پاک‌ترین کشورها است. با از بین بردن فساد، به استعدادها و پتانسیل‌های سنگاپور توجه کرد و این کشور را به یکی از بزرگ‌ترین بندرهای دنیا تبدیل

شود. نقش این رهبر واقع‌بین و دوراندیش در رشد اقتصادی این کشور چشم‌گیر بود؛ این شخص با توجه به تحصیلات بالای خود، مدیریت‌اش را بر سیستم آموزشی این کشور متمرکز و دانشگاه بزرگی را در کشور تأسیس کرد. از طرف دیگر، شایسته‌سالاری را در این کشور حاکم کرده به طوری که افرادی که سواد کاری

سرمایه‌ی بی‌آب و علف است و با توجه به منطقه‌ای که در آن قرار گرفته است، هیچ‌گونه منابع طبیعی و کشاورزی ندارد. سنگاپور مدتی تحت استعمار انگلیس بود و انگلستان پایگاهی را در این کشور قرار داده بود. پس از جدایی از انگلستان، این کشور موفق شد استقلال خود را به دست آورد و توسط فردی به کوآن لی رهبری

جعفر خیرخواهان
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

سنگاپور در واقع یک دولت‌شهر است؛ در نتیجه شاید مدیریت و اداره آن با کشورهای بزرگی مانند ایران تفاوت داشته و راحت‌تر باشد. این کشور،



پژو ۲۰۰۸ از خطوط طراحی قوسی و عضلانی بهره می‌برد تا خود را به‌عنوان محصولی جذاب و اسپرت معرفی کند. جلو پنجره‌ی این خودرو نسبت به طراحی قبلی افزایش اندازه تجربه کرده و ظاهر زیبایی در بخش جلوی خودرو به ارمغان آورده است.

۲۰۰۸ پرماجرا

ورود تازه پژو به ایران با خودرویی پر حاشیه

ترگس رسولی
روزنامه‌نگار



شاید زمانی که مدیران پژو به ایران آمدند تا در فضایی جدید دوباره با آبی پوشان جاده مخصوص وارد مذاکره شوند فکر نمی‌کردند روزی نخستین خودروی توافقی شان به یکی از پر بحث‌ترین خودروهای پسابرجامی مبدل شود.

پژو ۲۰۰۸ به عنوان نخستین محصول مونتاژ شده در شرکت سرمایه‌گذاری مشترک ایران خودرو و پژو با همان شرکت ایکاپ در خانواده کراس اورهای پژو قرار است وارد بازار خودرویی شود. بر اساس توافق انجام شده و شرایطی که وزارت صنعت، معدن و تجارت اعلام کرده است، خودروهایی در این کارخانه تولید می‌شوند که کمتر از ۳ سال از طراحی و تولید آنها در بازار روز جهان گذشته باشد. ایکاپ در فاز اول به تولید و داخلی سازی سه خودروی پژو ۲۰۰۸، پژو ۳۰۱ و پژو ۲۰۸ می‌پردازد تا در عرض سه سال این خودرو به ۸۰ درصد ساخت ایران برسد. در کنار این سه خودرو مونتاژ پژو ۵۰۸ در ایران قطعی شده است و احتمالاً خودروی پژو ۵۰۰۸ در ایران مونتاژ شود.

وقتی ۲۰۰۸ متولد شد

سال ۲۰۱۳ بود که شرکت پژو پس از استقبال خریداران از پژو ۲۰۸ و با توجه به رشد قابل توجه بازار خودروهای کراس اور یا شاسی بلند شهری، تصمیم گرفت نمونه‌ی کراس اور این خودرو را تولید کند و آن را با نام ۲۰۰۸ برای اولین بار در نمایشگاه ژنو ۲۰۱۳ که یکی از معتبرترین نمایشگاه‌های خودروی اروپا است، معرفی کند.

شاسی‌بلنداها در سال‌های گذشته با توجه به استقبال مردم و استفاده بیشتر در شهر، به دو دسته تقسیم شدند. دسته اول کراس اورها هستند که در اصل مدل جمع و جورتری از شاسی‌بلندا هستند که با حجم داخلی کمتر، به پیشرفته‌ی کم‌مصرف‌تر و البته ضعیف‌تری نیز مجهز هستند و قابلیت‌های چندانی در بخش آفرود ندارند. هیوندای توسان و کیا اسپرتیج دو نمونه معروف از این دسته از خودروها در بازار کشورمان هستند. دسته دوم SUV هستند که به فضای کابین بزرگ و پیشرفته‌ی توانمندتری مجهز شده‌اند. تویوتا لند کروز، هیوندای سانتافه و کیا سورتو چند نمونه از خودروهای شاسی بلند مطرح در کشورمان هستند.

از مارس ۲۰۱۳ تا مارس ۲۰۱۶، پژو ۲۰۰۸ بدون تغییر برجسته ظاهری به بازار عرضه شده است. اما در نمایشگاه ژنو سال گذشته، شرکت پژو از فیس لیفت ۲۰۰۸ با عنوان مدل ۲۰۱۷ رونمایی کرد که هم فیس لیفت (تغییر طراحی ظاهری) پیدا کرد و هم در انواع پیشرفته با تغییر روبه‌رو شد. پژو ۲۰۰۸ مدل ۲۰۱۷ همچون پژو ۲۰۸ از پیشرفته‌ترین پربازده و کم‌مصرف سری PureTech استفاده می‌کند. پیشرفته‌ی مذکور با حجم ۱۲۰۰ سی‌سی و توان ۱۳۰ اسب بخار، جایزه بهترین پیشرفته‌ی سال ۲۰۱۶ را در دسته‌ی نمونه‌های ۱۰۰۰ تا ۱۴۰۰ سی‌سی کسب کرد. با این حال ایران خودرو تصمیم گرفته است ۲۰۰۸ را با پیشرفته‌ی ۱/۶ لیتری توربوشارژر شده در ایران عرضه کند که توان بسیار خوب ۱۶۵ اسب بخار را با خود به همراه دارد.

گام آخر در ایکاپ

پژو ۲۰۰۸ هم‌اکنون مراحل نهایی مونتاژ و تست را در ایکاپ طی می‌کند. اولین بدنه‌ی این خودرو در کارخانه‌ی ایکاپ در اواخر اسفندماه ۹۵ رنگ شد تا مقدمات تولید و عرضه‌ی پژو ۲۰۰۸ در ایران طی شود. بر اساس آخرین اظهارنظر مدیران گروه صنعتی ایران خودرو،

اولین محصول ایکاپ، تابستان ۹۶ به بازار ایران عرضه خواهد شد. قیمت این شاسی‌بلند در بازار ایران می‌تواند فاکتور خوبی برای رقابت این خودرو با رقبای چینی، کره‌ای، ژاپنی و اروپایی باشد. قیمت پژو ۲۰۰۸ در ایران هنوز به‌صورت دقیق اعلام نشده است؛ اما بنا به مصاحبه‌ی مدیرعامل ایران خودرو، با قیمت ۹۸ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان به بازار عرضه خواهد شد. موضوعی که هنگام پیش‌فروش این خودرو که چند هفته پیش انجام شد به محلی برای حاشیه‌های جدید این خودرو تبدیل شد. متقاضیان برای خرید این خودرو ۶۰ میلیون تومان در زمان ثبت‌نام واریز کردند که طبق قانون سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان با رقم اعلام شده برای قیمت آن تفاوت زیادی دارد و امکان افزایش قیمت این خودرو را بیشتر از قبل کرده است.

این موضوع پای همه مدیران را به فروش این خودرو باز کرد و تقریباً تمامی مدیران صنعتی کشور در این مورد اظهار نظر کردند. از وزیر صنعت گرفته که اعلام کرد: «سر خریداران حواله‌های ۲۰۰۸ کلاه رفته» تا معاون وی که از «بی سلیقتی ایران خودرویی‌ها» انتقاد کرد. با این حال این خودرو شهرورما به بازار خودرویی ایران می‌آید و به قدری بازار تشنه ورود این خودرو است که حتی بین فعالان بازار نیز در مورد آینده آن حرف و حدیث‌های زیادی وجود دارد. برخی معتقدند که قیمت بازاری این خودرو حداقل ۱۰ الی ۱۵ میلیون تومان بالاتر از قیمت کارخانه‌ها بود و برخی دیگر معتقدند بازار روی خوشی به این خودرو نشان نخواهد داد و بعید نیست که حتی در مراحل اول واگذاری این خودرو، ۲۰۰۸ با «ه» بزرگ مواجه شود.

مشخصات فنی پژو ۲۰۰۸ در هشت

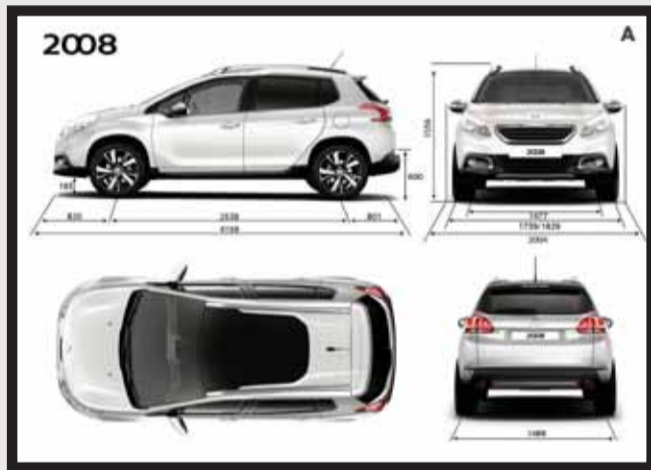
مدلش

حال شاید بد نباشد کمی بیشتر در مورد این خودرو بدانیم. پژو ۲۰۰۸ مدل ۲۰۱۷ در ۸ نسخه مختلف تولید می‌شود که به دو دسته‌ی بنزینی و دیزلی تقسیم می‌شود. ۳ نسخه از پژو ۲۰۰۸ دیزلی و ۵ نسخه‌ی دیگر بنزینی هستند. نسخه‌های دیزلی پژو ۲۰۰۸ توان خروجی ۷۵ تا ۱۲۰ اسب بخار دارند؛ اما انواع بنزینی پژو ۲۰۰۸ همگی از پیشرفته‌ی PureTech با حجم ۱۲۰۰ سی‌سی بهره می‌برند. با این حال طبق گفته‌ی مسئولین ایران خودرو، این کراس اور با پیشرفته‌ی ۱/۶ لیتری مشابه با نمونه‌ی به کاررفته در پژو ۵۰۸ به بازار عرضه می‌شود. پژو ۲۰۰۸ با قدرت ۸۲ اسب بخار؛ نسخه‌ی پایه‌ی پژو ۲۰۰۸، دارای پیشرفته‌ی تنفس طبیعی

با توان خروجی ۸۲ اسب بخار در ۵۷۵۰ دور در دقیقه است. این خودرو دارای دو جعبه‌دنده‌ی خودکار و دستی است که هر دو ۵ سرعته هستند. برای افرادی که به دنبال خودرویی با مصرف سوخت اندک هستند، نسخه‌ی پایه‌ی ۲۰۰۸ یکی از گزینه‌های مطلوب در بازارهای جهان است. مصرف سوخت ترکیبی این خودرو در هر نسخه‌ی مجهز به جعبه‌دنده‌ی دستی و خودکار کمتر از ۵ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر است که آمار فوق‌العاده‌ای است و با باک پر می‌توانید مسافتی نزدیک ۱۰۰۰ کیلومتر طی کنید.

پژو ۲۰۰۸ با قدرت ۱۱۰ اسب بخار؛ نسخه‌ی ۱۱۰ اسب بخاری پژو ۲۰۰۸ از پیشرفته‌ی مجهز به توربوشارژر استفاده می‌کند و به همین دلیل توان خروجی بیشتری از نمونه‌ی قبلی دارد.

نسخه از پژو ۲۰۰۸ با گشتاور ۲۳۰ نیوتن متر در ۱۷۵۰ دور در دقیقه و توان خروجی ۱۳۰ اسب بخار، می‌تواند در ۹/۳ ثانیه از سکون به سرعت ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت برسد. با این حال برخلاف سایر مدل‌های ۲۰۰۸، قدرتمندترین نسخه‌ی کراس اور پژو تنها با جعبه‌دنده‌ی دستی عرضه می‌شود. مصرف سوخت شهر ۶، بزرگراه ۴/۱ و سیکل ترکیبی ۴/۸ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر از دیگر ویژگی‌های این نسخه است. پژو ۲۰۰۸ با پیشرفته‌ی ۱/۶ لیتری TVI و THP؛ نوع ۱/۶ لیتری پژو ۲۰۰۸ در نسخه‌ی TVI با تنفس طبیعی و در نسخه‌ی THP مجهز به توربوشارژر است. قدرت نمونه‌ی TVI برابر با ۱۲۰ اسب بخار است و با جعبه‌دنده‌ی دستی حدود ۱۰ ثانیه طول می‌کشد تا به سرعت ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت برسد؛ درحالی‌که نوع THP



نهایت توان خروجی ۱۱۰ اسب بخاری این خودرو در ۵۵۰۰ دور در دقیقه به دست می‌آید. گشتاور این نسخه ۲۰۵ نیوتن متر در دور ۱۵۰۰ دور در دقیقه است. در این نسخه از کراس اور ۲۰۰۸ نیز امکان استفاده از جعبه‌دنده‌های خودکار و دستی موجود است. اما نکته‌ی جالب در خصوص پیشرفته‌ی مذکور، مصرف سوخت پایین‌تر آن نسبت به نمونه‌ی مجهز به پیشرفته‌ی ۸۲ اسب بخاری است. مصرف سوخت کمتر از ۴/۵ لیتر در هر ۱۰۰ کیلومتر در سیکل ترکیبی، خبر از تبحر بالای گروه خودروسازی پژو سیترون در ساخت خودروهای بهینه می‌دهد. پژو ۲۰۰۸ با قدرت ۱۳۰ اسب بخار؛ اما پژو نسخه‌ی دیگری از ۲۰۰۸ نیز عرضه می‌کند که از پیشرفته‌ی ۱۲۰۰ سی‌سی مجهز به توربوشارژر (همانند نسخه‌ی ۱۱ اسب بخاری) بهره می‌برد که اکنون به‌واسطه‌ی بهینه‌سازی در سیستم توربوشارژر، گشتاور و توان خروجی بیشتری نسبت به سایر مدل‌های این خودرو دارد. این

به لطف استفاده از توربوشارژر، ۱۶۵ اسب بخار قدرت دارد و شتاب صفر تا صد کیلومتر بر ساعت ۹ ثانیه را فراهم می‌کند. میانگین مصرف سوخت پژو ۲۰۰۸ با پیشرفته‌ی ۱/۶ لیتری TVI حدود ۷ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر است؛ اما در مدل مجهز به توربوشارژر، ۶/۵ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر خواهد بود.

طراحی بدنه و کابین پژو ۲۰۰۸

پژو ۲۰۰۸ از المان‌های طراحی برادر کوچک‌تر خود، پژو ۲۰۸ بهره گرفته است. البته این خودرو با این که در کلاس بدنه‌ی کراس اور قرار دارد تفاوت چندانی در وزن بدنه با هاجیک ۲۰۸ ندارد. بدنه‌ی سبک ۲۰۰۸، استفاده از پیشرفته‌ی ۱/۲ لیتری PureTech را منطقی ساخته است. هر چند پژو ۲۰۰۸ در کلاس بدنه‌ی کراس اورها قرار می‌گیرد طراحی عضلانی آن باعث شده است خود را خودروی شاسی‌بلند و جاداری معرفی کند؛ این

نشان از طراحی هوشمندانه‌ی پژو دارد. پژو در سال‌های اخیر تغییرات عمده‌ای در بخش طراحی خودروهای خود ایجاد کرده است که ۲۰۰۸ مدل ۲۰۱۷ نیز از همین روند پیروی می‌کند.

پژو ۲۰۰۸ از خطوط طراحی قوسی و عضلانی بهره می‌برد تا خود را به‌عنوان محصولی جذاب و اسپرت معرفی کند. جلو پنجره‌ی این خودرو نسبت به طراحی قبلی افزایش اندازه تجربه کرده و ظاهر زیبایی در بخش جلوی خودرو به ارمغان آورده است. این تغییر در طراحی‌های جدید هیوندای کیا و در محصولات ۲۰۱۶ این شرکت‌ها نیز مشاهده شده است. برجستگی‌های کاپوت، به همراه فرورفتگی درب پشت این خودرو نمای بسیار زیبایی به آن می‌دهد. چراغ‌های قوسی به همراه فرورفتگی در بخش میانی آن‌ها، اکنون به امضای استودیوی طراحی پژو تبدیل شده است. زه‌های مشکی دور تا دور خودرو به‌خصوص در زیر درها، سپر و گلگیر نمای خارجی را جذاب‌تر کرده است. سپر جلو به همراه ورودی عظیم هوا نیز بخش جلوی خودرو را بیش از پیش جذاب کرده است.

در کابین خودرو اولین چیزی که توجه افراد را به خود جلب می‌کند، طراحی زیبای داشبورد است. نورپردازی آبی‌رنگ دور نشانگرهای وضعیت سرعت و دور موتور، فرمان حجیم و طراحی ساده‌ی داشبورد و کنسول وسط باعث می‌شوند تلاش پژو برای اسپرت نشان دادن ۲۰۰۸ بیش از پیش مشهود باشد. فضای کابین از لحاظ حجم برای سرنشینان مناسب است و فضای خوبی برای آن‌ها تهیه شده است. پژو ۲۰۰۸ را از لحاظ فضای داخلی می‌توان مناسب برای جوانان و خانواده‌های کم‌جمعیت دانست. بخش عقبی خودرو نیز برای حمل بار در مسافرت مناسب است و حدود ۴۱۰ لیتر حجم دارد که با خواباندن صندلی سرنشینان عقب، این حجم تا ۹۱۷ لیتر افزایش می‌یابد.

پژو ۲۰۰۸ در ۹ رنگ متفاوت عرضه می‌شود. طراحی جذاب و هیجانی در بخش بدنه و کابین باعث شده است با خودرویی به‌روز و مناسب برای اقبال جوان روبه‌رو باشیم. ۲۰۰۸ در بازار داخلی مملو از خودروهای چینی با طراحی‌های کسل‌کننده و نامتناسب، می‌تواند به‌خوبی بدرخشد.

امکانات رفاهی

پژو ۲۰۰۸ مدل ۲۰۱۷ از امکانات رفاهی نسبتاً مناسبی استفاده می‌کند. این امکانات عبارتند از کروز کنترل، صندلی الکترونیکی

راندند، کنترل ارتفاع صندلی راننده، سوکت برق ۱۲ ولتی، پورت‌های USB و ۳/۵ میلی‌متری، بلوتوث، ۶ اسپیکر (۲ عدد جلو، ۲ عدد عقب و ۲ توییت)، کامپیوتر سفری، باربند، قفل مرکزی، نمایشگر وضعیت دنده، دماسنج، سانروف و چراغ رانندگی در روز. اما دیگر امکانات رفاهی ۲۰۰۸ که برای برخی از تیب‌های این خودرو به‌صورت سفارشی ارائه می‌شوند، عبارتند از دوربین عقب، سیستم تهویه اتوماتیک، آینه‌ی با گرمکن برقی، شیشه‌ی دودی، سیستم ناوبری، صفحه نمایش لمسی، صندلی‌های تمام چرم، سیستم کمکی پارک، لایبر خودکار پنجره‌ها، نورپردازی ال‌ای‌دی کابین و تنظیم ارتفاع صندلی سرنشین.

چابک در رانندگی

پژو ۲۰۰۸ را می‌توان یک کراس اور چابک دانست که البته این موضوع تنها در انواع مجهز به پیشرفته‌های توربوشارژر ۱۱۰ تا ۱۶۵ اسب بخار احساس می‌شود. ۲۰۰۸ از فرمان نرم برخوردار است؛ اما عملکرد این بخش در مسیرهای ناهموار و آفرود افت محسوس خواهد داشت. سیستم تعلیق این خودرو را می‌توان با انواع مطرح SUV بازار اعم از سانتافه مقایسه کرد، اما این بدین معنا نیست که با سواری خشک و خسته‌کننده‌ی روبه‌رو هستید. پژو ۲۰۰۸ با توجه به ذات اسپرت خود به سیستم تعلیق بهینه‌شده برای بهبود فرمان پذیری و رانندگی شهری مجهز شده است که این موضوع باعث می‌شود در جاده‌های ناهموار تا حدودی از راحتی سرنشینان کاسته شود. با این حال در کاربری اصلی این خودرو (رانندگی شهری)، تجربه‌ی خوب و راحتی برای سرنشینان به ارمغان خواهد آمد.

هر چند استفاده از بدنه‌ی سبک این ذهنیت را به وجود می‌آورد که ۲۰۰۸ از چسبندگی نامناسبی برخوردار است؛ اما پس از رانندگی با این خودرو عملکرد حرکتی فرمان‌پذیری آن شما را شگفت‌زده خواهد کرد. در نهایت باید گفت تجربه‌ی سواری با پژو ۲۰۰۸ شایه‌ت زیادی به نسیان جوک و ذات اسپرت این خودرو دارد؛ البته اگر به دنبال خودرویی با سواری آرام و راحت هستید، رنو کپچر گزینه‌ی بهتری خواهد بود. اگر برای رفت و آمدهای درون‌شهری به همراه چند سفر در سال به دنبال خودرویی جادار و جذاب هستید، ۲۰۰۸ محصولی مناسب است که نمی‌توان روی قابلیت‌های آفرود آن در خارج شهر و مناطق کوهستانی حساب باز کرد.

از رقبای چینی تا اروپایی‌های قد بلند

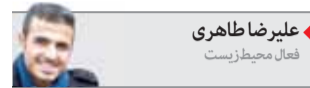
پژو ۲۰۰۸ بر اساس قیمت و کلاس بدنه، در بازار ایران رقبای زیادی دارد که هر کدام توانسته‌اند بازار خود را پیدا کنند. رقبای این کراس اور در میان تولیدات چینی‌ها خودروهایی از قبیل ام‌وی‌ام ایکس ۳۳ اس، دانگ فنگ اچ ۳۰ کراس، چانگان سی اس ۳۵، هایما اس ۷، جک اس ۷، لیفان ایکس ۵۰ و لیفان ایکس ۶۰ هستند و در میان خودروهای غیر چینی، رقبای بین‌المللی چون رنو کپچر، نیسان جوک، سوزوکی گرند ویتارا، رنو ساندرو استپ‌وی، سانگ یانگ تیولسی و ام‌جی‌جی‌اس دارد. اما پژو ۲۰۰۸ در بازار داخلی علاوه بر رقبای چینی، باید به رقابت با کراس اورهای دیگری نیز بپردازد که با وجود قیمت بیشتر، پیشرفته‌ی توانمندتر و امکانات بیشتری در دسترس خریداران قرار می‌دهند. نیسان جوک و رنو کپچر، تعدادی از کراس اورهای مطرح بازار ایران هستند که قیمت نزدیک‌ی ۲۰۰۸ دارند و در بازارهای جهانی نیز فروش خوبی را تجربه کرده‌اند.



در چند ماه اخیر برخی از منتقدان دولت در رسانه‌ها ایراداتی به این توافقنامه وارد کرده‌اند. آنها می‌گویند بار مالی این توافقنامه برای ایران بسیار بالاتر از توقیقات آن است، می‌گویند: کشورهای صنعتی، نفت و گاز خود را به اتمام رسانده‌اند و نمی‌خواهند کشور ما با استفاده از ثروتهایش پیشرفت کند.

تهدید یا فرصت

پس از خروج آمریکا از توافقنامه پاریس برخی می‌گویند ایران هم باید از این معاهده خارج شود



علیرضا ظاهری
فعال محیط‌زیست

به اهداف نهایی کنوانسیون مورد نیاز است و بر ضرورت فوریت داشتن رسیدگی به موضوع تغییر اقلیم تأکید شده است.

خروج آمریکا

بعد از این توافقنامه دنیا خود را برای این قدم بزرگ آماده می‌کرد که رییس‌جمهور جدید آمریکا اعلام کرد که این کشور زیر بار این توافق نخواهد رفت. بسیاری بر این عقیده هستند که این تصمیم ترامپ زیر فشارهای گسترده شرکت‌های بزرگ نفتی گرفته شده است، زیرا این معاهده محدودیت‌های زیست‌محیطی برای آنان ایجاد و دولت آمریکا را ملزم به نظارت بر عملکرد آنان می‌کشد. بعد از این تصمیم، آمریکا از سوی جامعه جهانی متحمل فشار بسیاری شده است. در تمام دیدارها و جلسات، روسای دولت‌ها در این باره با ترامپ گفت‌وگو می‌کنند و فعالان محیط‌زیست اعتراضات وسیعی می‌کنند حتی اوپاما و اعضای دولت سابق آمریکا نیز انتقادات گسترده‌ای به این تصمیم عجلانه کردند. جنیفر ساکی، مدیر اطلاع‌رسانی کاخ سفید و سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در دولت اوپاما در یک پیام توئیتری نوشت: «در خصوص تأثیر بر نسل‌های آینده، خروج از توافق آب و هوایی پاریس زیانبارترین اقدامی است که دونالد ترامپ تا امروز انجام داده است. ولی هنوز هیچ‌کدام از این فشارها نتوانسته ترامپ را از تصمیمش منصرف کند. البته خوشبختانه خروج آمریکا منجر به بی‌اعتباری این توافقنامه نشد و هیچ یک از کشورهای اروپایی و شرقی به آن پشت نکردند و کشورهای آلمان، چین، فرانسه و... به صورت جدی به دنبال جلب همکاری دیگر کشورها و اجرای تعهدات خود در توافقنامه هستند.»

منتقدان وطنی

دولت ایران پیوستن به این توافق را در برنامه خود قرار داد و آن را به مجلس فرستاد. مجلس نیز پس از بررسی آن را به تصویب رساند و سپس شورای نگهبان ایراداتی به آن وارد کرد و به مجلس عودت داد تا مجلس موضوع را مجدداً بررسی کند. در چند ماه اخیر برخی از منتقدان دولت در رسانه‌ها ایراداتی به این توافقنامه وارد کرده‌اند. آنها می‌گویند بار مالی این توافقنامه برای ایران بسیار بالاتر از توقیقات آن است، می‌گویند: کشورهای صنعتی، نفت و گاز خود را به اتمام رسانده‌اند و نمی‌خواهند کشور ما با استفاده از ثروتهایش پیشرفت کند، می‌گویند ایس-توافقنامه صنعت و کشاورزی ما را با محدودیت روبه‌رو می‌کند.

گفت‌وگو با محسن ناصری، مدیر طرح ملی تغییر آب و هوا

حفظ منافع بلندمدت ایران

مصرف انرژی هر اقدامی انجام گیرد که منجر به کاهش مصرف انرژی شود منجر به کاهش انتشار گاز گلخانه‌ای نیز می‌شود و در نتیجه می‌توان به آن به عنوان یک سود نگاه کرد و یک‌سوم باقیمانده سرمایه‌گذاری که باید انجام شود ناشی از این است که ما هزینه‌ها را برای ۱۰ سال در نظر گرفته‌ایم، از ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ ولی وقتی یک تجهیزاتی، یک کمپرسوری، یک پمپی خریداری می‌شود عمرش محدود به این ۱۰ سال نیست، ممکن است ۲۵-۳۰ سال کار کند. بنابراین اگر عمر مفید تجهیزات را در نظر بگیریم؛ به راحتی یک‌سوم باقیمانده سرمایه را نیز پوشش خواهد داد و آن را



محسن ناصری
مدیر طرح ملی تغییر آب و هوا

بالاتر خواهد کرد.

برخی از منتقدان می‌گویند که این توافقنامه به صنعت و کشاورزی ما لطماتی وارد می‌کند و برای ما ایجاد محدودیت خواهد کرد؟

باید منظور از محدودیت و لطمه را مشخص کنیم، اگر مقصود از لطمه این است که ما هیچ عملکردی در جهت بهبود و بالا رفتن راندمان کشاورزی، صنایع و نفت و گاز انجام ندهیم و صرفاً بخوابیم از بستر موجود استفاده کنیم، بله اقدامات کاهش انتشار گاز گلخانه‌ای یک محدودیت محسوب می‌شود اما واقعیت امر این است که در هیچ کجای کنوانسیون و در هیچ کجای برنامه‌هایی که دولت ما ارائه داده محدودیتی برای فعالیت‌های کشاورزی و توسعه صنایع نفت و گاز و پتروشیمی دیده نشده و می‌توانیم اقدامات و برنامه‌های خود را به بهترین نحو انجام دهیم، منتها یک سری قیودی دارد که این قیود می‌گویند که از هر تجهیزات و وسیله‌ای استفاده نشود و سعی شود در حین ایجاد توسعه بهره‌بردار، مراقب بالا بردن راندمان مثلاً ۳۰ درصدی بخواهیم توسعه اراضی زیر کشت را انجام دهیم، این نه مطلوب است و نه معقول و نه خداپسندانه. اگر نگاه این است، بله این محدودیت محسوب می‌شود. اما اگر نگاه این است که ما پیشرفت و تعالی داشته باشیم و بتوانیم به نسبت رشد مناسب که در برنامه‌ها پیش‌بینی شده برسیم، درست و بهینه حرکت بکنیم و انرژی را درست مصرف کنیم، اصلاً محدودیتی نیست، به نظر من یک امر برانگیزاننده مثبت هم هست.

چندی است که به موضوع تغییرات اقلیمی و کم‌آبی در خاورمیانه و به‌خصوص در ایران در میان رسانه‌های ایران و جهان اشاره زیادی می‌شود. از این رو بر آن شدیم تا با محسن ناصری مدیر طرح ملی تغییر آب و هوا درباره برخی از ابهاماتی که در رابطه با توافق‌نامه پاریس وجود دارد گفت‌وگو کنیم.

در توافقنامه پاریس چه فوایدی برای ایران متصور هستید؟

کشور ما کشور اثرپذیری از بابت تغییرات اقلیمی است، بنابراین اگر توافقی به صورت بین‌المللی صورت بگیرد که طرفین نسبت به آن متعهد باشند و سعی کنند از شدت وقوع آن بکاهند، طبیعتاً کشور ما از این مسئله منتفع خواهد شد و تمام بخش‌های کشور از این انتفاع بهره‌مند خواهند شد. این سود کلی این تفاهم‌نامه است اما به طور خاص کشورهای که به این توافق می‌پیوندند یک سری امکانات برایشان در نظر گرفته می‌شود. مثلاً صندوق‌هایی که به عنوان پشتوانه مالی کنوانسیون شناخته شده‌اند و من بعد فعالیت می‌کنند، این صندوق‌ها بناً توجه به اینکه مکانیزم اجرایی توافقنامه پاریس ذیل آن تعریف خواهد شد و عملاً در آن مسیر کار انجام خواهد گرفت و بر اساس فعالیت‌هایی که کشور اعلام کرده که آمادگی انجام آن را دارد کمک‌های مالی می‌کنند، کشورهای توسعه‌یافته این کمک‌ها را فراهم خواهند کرد و البته فرآیند هر کدام بر اساس سندی که کنوانسیون به آن اشاره کرده، مشخص شده است. نکته دیگری که به نظر نکته با اهمیتی است امکان همراهی بخش‌های خصوصی است. مثلاً ما چهار قلم کلی گفته‌ایم که می‌خواهیم انجام دهیم که باعث کاهش انتشار گاز گلخانه‌ای شود و یک بخش خصوصی اعلام می‌کند که قلم پنجمی هست که در برنامه‌ها نیست و شدنی است، خارج از صحبت کشورها اگر بخش خصوصی هم چنین فعالیتی تعریف کند امکان کمک مالی برایش فراهم خواهد شد. یعنی عملاً اگر بتوانیم هوشمندانه از فرصت‌هایی که پیش روی کشور است استفاده کنیم می‌توانیم بخش خصوصی را هم درگیر اقدامات کنیم.

این توافقنامه چه بار مالی برای دولت دارد؟

طبیعتاً هر اقدامی که در عرصه فناوری و صنعت انجام گیرد هزینه‌ای دارد اما به صورت تقریبی این اقداماتی که ما انجام می‌دهیم تا دوسوم آن در مدت زمان پروژه بر اثر کاهش مصرف انرژی می‌تواند به کشور به شکل درآمد برگردد. چون کشور ما سهم عمده‌ای از انتشارش متاثر از مصرف انرژی است؛ تقریباً ۸۵ درصد. طبیعی است که در زمینه

بعد از خروج آمریکا برخی درباره امکان‌پذیر نبودن اجرای آن گفتند. هنوز امیدی وجود دارد که آمریکا مجدداً به این توافق بپیوندد؟ در هفته گذشته خبری آمد که دولت آمریکا اعلام کرده، علاقه‌مند است به این مسئله یک‌بار دیگر فکر کند و این نشان‌دهنده فشاری است که جامعه مدنی و تماس‌های سیاسی به این کشور وارد کرده است و هر لحظه ممکن است آمریکا به هر نحوی به تفاهم‌نامه برگردد، حالا ممکن است کمی شرایط خودش را تغییر دهد. و موضوع دیگر این است که بر اساس اتفاقی که در فضای بین‌المللی رخ داده، فکر نمی‌کنم دولت‌ها خیلی توجه کرده باشند به اینکه آمریکا می‌خواهد چه کار کند و این نکته خیلی مهم است که در عزم ملل تأثیر جدی نگذاشته است و مسیر ادامه خواهد داشت.

دلیل مخالفت‌ها و مقاومت‌های داخلی در مقابل این توافقنامه را چه می‌دانید؟

علاقه‌ای به نیت‌خوانی افراد ندارم.

انتقادات کمکی به اصلاح مسیر کرده است؟

انتقاد همیشه می‌تواند سازنده باشد، به شرطی که فرصت نقد و تبادل نظر داده شود، نمی‌خواهم بگویم پاسخگویی، نمی‌خواهم صرفاً از مسیر دفع‌کنیم؛ می‌خواهیم تبادل نظر کنیم و بتوانیم تصمیم جمعی بگیریم و این وقتی فراهم می‌شود که فرصت نقد و تبادل نظر به طور عادلانه و واقعی تقسیم شده باشد، متأسفانه برخی از دوستان انتقادات و دغدغه‌هایی داشتند که حتماً در راستای حفظ منافع ملی بوده، منتها خیلی سعی نشده که این فرصت‌ها منصفانه عبارتی استفاده شده که بر اساس قضاوت شخصی افراد منتقل شده ولی گمان می‌کنم نقد فرصت مناسبی است که باعث بهبود و ارتقای تصمیم جمعی در کشور می‌شود، دوست دارم اینطور فکر کنم که تصور افرادی که روی این قضیه حساسیت دارند در واقع این است که باید برای حفظ منافع ملی عمیق‌تر نگاه کنیم و ما هم از هر نگاه عمیقی استقبال می‌کنیم و این حتماً به سود کشور است.

تا چه میزان این انتقادات پشتوانه علمی دارد؟

تا الان مطلبی که از عزیزان شنیدم، بیشتر در قالب دغدغه بوده نه در قالب نقد. وقتی که یک فرد نقد می‌کند، مثلاً می‌گوید یک عددی نه و به این دلایل یک عدد دیگری و چرا آن عدد خوب نیست و این عدد خوب است. ولی چیزی که من تا الان شنیدم در واقع لیستی بوده از دغدغه‌مندی‌ها که اسناد مثبت این دغدغه‌مندی‌ها را ندیدم و اگر فرصتی پیدا شود که این اسناد را ببینم حتماً برای من به عنوان کارشناس مفید خواهد بود.



سوسیالیسم با لعاب کاپیتالیسم

اقتصاد فاشیستی چیست؟

شلدن ریچمن
مترجم: آرمان سلاح‌ورزی

یک‌جا ملغی می‌کرد، فاشیسم ظاهر روابط بازار را حفظ می‌کرد، در حالی که به واقع مهمی فعالیت‌های اقتصادی را خود برنامه می‌ریخت. آن‌جا که سوسیالیسم پول و قیمت را ملغی می‌کرد، فاشیسم مهار همه‌ی نظام پولی را به دست می‌گرفت و دست‌مزدها و قیمت‌ها را به طریق سیاسی تعیین می‌کرد. با چنین اعمالی فاشیسم بازار را از ماهیت خود تهی کرد. کارآفرینی امحا شد. به عوض مصرف‌کنندگان، این متصدیان دولت بودند که تعیین می‌کردند چه محصولی و تحت چه شرایطی تولید شود.

فاشیسم را باید از مداخله‌خواهی دولت در امور اقتصادی، یا همان اقتصاد مرکب [نیمی روابط آزاد اقتصادی، نیمی نظارت استصوابی دولتی] متمایز کرد. مداخله‌خواهان بر آن‌اند که بازار را هدایت کنند، نه این که به سیاق فاشیسم از میان‌اش بردارند. قوانین حداقل دستمزد و آنتی‌تراست اگر چه مداخله در اقتصاد آزاد هستند، بسیار فاصله دارند با برنامه‌های چندساله‌ی توسعه که وزارت‌خانه‌ی امور اقتصادی طرح‌ریزی و اجرا می‌کند.

ذیل نظام فاشیستی، دولت به وسیله‌ی کارت‌های رسمی همه‌ی جنبه‌های تولید و بازرگانی و سرمایه‌گذاری و کشاورزی را در کنترل تمامیت‌خواهانه‌ی خود داشت. هیات‌های برنامه‌ریز سطح تولید و قیمت و دستمزد و شرایط کار و اندازه‌ی بنگاه‌های اقتصادی را تعیین می‌کردند. برای همه‌چیز باید مجوزی صادر می‌شد؛ برپایی هیچ فعالیت اقتصادی بی‌اجازه‌ی دولت ممکن نبود. حد مصرف را دولت دیکته می‌کرد و درآمد‌های «مازاد» می‌باید در قالب مالیات و وام به دولت واگذار می‌شد. آن بار سنگینی که بر دوش تولیدکنندگان داخلی انداخته شده بود، امتیازی برای بنگاه‌های خارجی راغب به صادرات فراهم می‌کرد. اما از آن‌جا که سیاست دولت بر استقلال اقتصادی بود، یا به بیان دیگر به خودکفایی ملی رو داشت، دولت حمایت از تولیدکنندگان داخلی

در مقابل رقابت تولیدکنندگان خارجی- همان حمایت‌گرایی-را الزامی می‌دانست. این‌گونه واردات یا ممنوع شد یا به شدت تحت کنترل در آمد، و بدین ترتیب کشورگشایی و گستراندن مرزها تنها راه دست‌یابی به منابعی بود که در داخل موجود نبودند. در نتیجه فاشیسم با صلح و تقسیم کار بین‌المللی، این نشان‌های لیبرالیسم، مانع‌الجمع بود.

فاشیسم تجسد صنف‌سالاری (corporatism) بود، نظامی که تحت‌اش نمایندگی سیاسی به عوض تقسیمات جغرافیایی، بر اساس حرفه و صنعت بنا می‌شد. از خلال این گرایش، فاشیسم ریشه‌اش در سندیکالیسم را نمایان می‌کند که صورتی از سوسیالیسم است در سرحداث چپ سیاسی. دولت بنگاه‌های هر صنعت را در قالب کارتل‌هایی سازمان داد که به واسطه‌ی هیات‌هایی از نمایندگان کارگران و مدیران که در قالب ده‌هزار هیات محلی و منطقه‌ای و ملی متشکل و اداره می‌شدند، در حالی که همواره برنامه‌ی اقتصادی دولت دیکتاتوری فصل‌الخطاب نهایی بود. هدف قصدشده‌ی صنف‌سالاری ظاهراً جلوگیری از تفرقه و شکافی بود که در قالب تحریم کار و اعتصابات مختل نظم میان ملت بروز می‌کرد، اما هزینه‌ی چنین «هارمونی» تحمیل‌شده‌ای از دست رفتن توان چانه‌زنی و تحرک آزادانه بود.

به علاوه برای حفظ میزان اشتغال در سطح بالا و برای کمینه کردن نارضایی عمومی، دولت‌های فاشیست به پروژه‌های عالم‌المنفعه‌ی عظیمی مبادرت کردند که هزینه‌اش را مالیات‌های گزاف و استقراض و خلسق پول بی‌پشتوانه تامین می‌کرد. بسیاری از این پروژه‌ها، برنامه‌های عمرانی داخلی بودند (راه‌ها، ساختمان‌ها، استادبوم‌ها) اما بزرگ‌ترین‌شان نظامی‌گرایی بود-پدید آوردن ارتش‌های عظیم و تولید گسترده‌ی سلاح.

خصوصیت رهبران فاشیسم با کمونیسم به‌غلط به قرابت با سرمایه‌داری تفسیر شده است. در واقع، ضدیت فاشیست‌ها با

کمونیسم ریشه در این داشت که هر دو بر سر کسب حمایت هواداران جمع‌گرایی رایج در نیمه‌ی نخست قرن بیستم در اروپا بنا هم رقابت داشتند - هر دو از یک بر که ماهی می‌گرفتند- ذیل سلطه‌ی فاشیستی همچنان که در ذیل کمونیسم، هر شهروندی مستخدم و مستاجر حکومت تمامیت‌خواه تحت سلطه‌ی حزب بود. ذیل چنان ترتیباتی، توسل به قوه‌ی قاهره، یا تهدید به آن، امتیاز ویژه‌ی حکومت بود تا حتی صلح‌آمیزترین مخالفت‌ها را هم سرکوب کند.

اگر بتوان برای فاشیسم معماری رسمی پیدا کرد، بی‌شک بنیتو موسولینی خواهد بود، روزنامه‌نگار مارکسیست سابق، که چون در تسب ملی‌گرایی گرفتار آمد، در سال‌های قریب به جنگ جهانی اول با چپ قطع رابطه کرد و در ۱۹۲۲ رهبر ایتالیا شد. موسولینی، در خودزندگی‌نامه‌اش به سال ۱۹۲۸، فاشیسم را از سرمایه‌داری لیبرال چنین متمایز می‌کند:

«ذیل حکومت فاشیسم، شهروند دیگر آن صاحب‌فردیت خودپسندی نیست که از حق جامعه‌ستیز شورش علیه قانون جمع برخوردار باشد. دولت فاشیست با آن نطفه‌ای که در صنف‌سالاری دارد، توانایی و امکانات انسان‌ها را به کار مولد می‌گیرد و وظایفی که ایشان می‌باید در برآوردن‌اش بکوشند را برایشان تفسیر می‌کند.»

(صفحه ۲۸۰)

پیش از آن‌که به سال ۱۹۳۵ پا به ورطه‌ی کشورگشایی امپریالیستی بگذارند، آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌های برجسته‌ی بسیاری موسولینی را بابت برنامه‌های اقتصادی‌اش تحسین می‌کردند که در میان‌شان می‌توان ونستون چرچیل را هم سراغ گرفت.

به همین شکل، آدولف هیتلر که از سال ۱۹۳۳ حزب ناسیونال‌سوسیالیست‌اش (نازی) نسخه‌ای از فاشیسم را برای آلمان اقتباس کرد، می‌گفت:

دولت می‌باید بار دیگر نظارت و تصدی بر همه‌چیز را به دست بگیرد و هر مالکی

باید خود را دست‌نشانده‌ی دولت ببندارد. وظیفه‌ی مالک آن است که از مایملک‌اش علیه منافع دیگر مردم کشورش بهره‌برداری نکند. این مسأله‌ای است حیاتی. رایش سوم همواره حق اعمال قدرت مطلق بر مالکان خصوصی را برای خود محفوظ خواهد دانست.» (بارکای ۱۹۹۰ صفحه ۲۶-۲۷)

هر دوی این کشورها، ایتالیا و آلمان، اجرای طرح‌های اقتصادی پرده‌مانه‌ای را پی گرفتند تا بلکه مقاصد دولتی را محقق سازند. دولت صنفی موسولینی «ابتکار عمل بخش خصوصی را در روند تولید، مهم‌ترین ابزار برای حفاظت از منافع ملی می‌داند [می‌دانست]» (باش ۱۹۳۷ صفحه ۹۷). اما معنای ابتکار عمل در این‌جا بسیار با آن چه در اقتصاد بازار مد نظر است، تفاوت دارد.

کارگران و مدیران صنایع در قالب بیست و دو «صنف» سازمان داده شده بودند و در ارشدترین تصمیم‌گیران بودند. اصناف را زیر چتر شورای ملی اصناف گرد هم آورده بودند؛ به رغم این تصمیمات اصلی را سازمان‌های دولتی می‌گرفتند، سازمان‌هایی چون «سازمان نوسازی صنایع» که در بسیاری از بنگاه‌های عمرانی و صنعتی و کشاورزی سهام‌دار بود، یا «سازمان املاک و مستغلات» که کنترل اعتبارات بانکی را به دست داشت.

رژیم هیتلر شرکت‌های کوچک را ملغی و عضویت در کارتل‌ها را اجباری اعلام کرد. اتاق اقتصادی رایش بر بالای هرمی از یوان‌سالاری غامض ایستاده بود که قریب به دویست سازمان مستقر شده در دل صنعت و تجارت و پیشه‌وری را در دل خود جای می‌داد و چندین شورای ملی در بدنه‌اش جای داشتند. «جبهه‌ی کارگران» که شعبه‌ای از حزب نازی بود، همه‌ی مسائل مربوط به نیروی کار را در مهار خود داشت که این شامل دست‌مزدهای کارگران و استخدام‌شان در بعضی مشاغل خاصه هم می‌شد. در ۱۹۳۸ «خدمت وظیفه» برپا شد. دو سال پیش از آن، هیتلر برنامه‌ای

فاشیسم تجسد صنف‌سالاری (corporatism) بود، نظامی که تحت‌اش نمایندگی سیاسی به عوض تقسیمات جغرافیایی، بر اساس حرفه و صنعت بنا می‌شد. از خلال این گرایش، فاشیسم ریشه‌اش در سندیکالیسم را نمایان می‌کند که صورتی از سوسیالیسم است در سرحداث چپ سیاسی.

چهارساله را تدوین و تحمیل کرده بود که اقتصاد کشور را به سوی وضعیت آمادگی جنگی سوق می‌داد. در اروپای این دوران، اسپانیا و پرتغال و یونان هم اقتصادهای فاشیستی را بنیان گذاشته بودند.

در ایالات متحده، از سال ۱۹۳۳ به بعد، منظومه‌ای از مداخلات دولتی تحت عنوان «نیو دیل» برقرار شد که بعضی وجوه‌اش به دولت صنفی مشابه بود. «قانون نوسازی ملی صنایع» به پیدایش دستورالعمل‌های مدونی انجامید که همه‌ی جنبه‌های بازرگانی و صنعت را تحت فرمان اداراتی دولتی قرار می‌داد. «قانون ملی روابط کار» دولت فدرال را به حاکم نهایی دعوی‌های مربوط به کار بدل ساخت. «قانون اصلاح کشاورزی» برنامه‌ریزی مرکزی را به گستره‌ی زراعت داخل کرد. هدف کاستن از میزان رقابت و حجم تولیدات بود تا از آن طریق بتوان بعضی قیمت‌ها و درآمد بعضی گروه‌ها را حین رکود بزرگ اقتصادی از سقوط حفظ کرد.

این که آیا سیاست جدید آقای رییس‌جمهور فرانکلین روزولت مستقیماً متأثر از سیاست‌های اقتصادی فاشیسم بوده است یا نه همواره محل مناقشه بوده. موسولینی «نیو دیل» را چنین ستود: «جسورانه ... مداخله‌ای در حوزه‌ی اقتصاد» و روزولت موسولینی را به سبب «غرض صادقانه کرد که با آن آقای محترم و ستودنی اهل ایتالیا» روابطی نزدیک دارد. همچنین مشهور بود که هیو جانسن، رییس «سازمان بازرگانی ملی» نسخه‌ای از کتاب رافائلو ویلیونه، «دولت صنفی»، را که به طرفداری از موسولینی نوشته شده بود همیشه همراه خود داشت و نسخه‌ای را هم به فرنسیس پرکینز، وزیر وقت کار هدیه داده بود، و چون از کار بازنشسته شد، دیکتاتور ایتالیایی را بسیار ستود.



چرا ساختارها متصلب شدند؟

پیرسالاری و فساد همچون پدیده وارونگی هوا عمل می کنند

سعید حجاریان
نظریه پرداز سیاسی

اوایل قرن بیستم مشهور بود که می گفتند «هر آنچه سخت و صلب می نماید، دود خواهد شد و به هوا خواهد رفت» اما این سخن لاقال امروز در مورد کشور ما صادق نیست چرا که هر چه از آغاز انقلاب دورتر شده ایم گویا ساختارها متصلب تر شده اند. «ساختار» مجموعه روابط اجتماعی نسبتاً پایداری است که در طول زمان وضعیت خود را حفظ کرده و به صورت سازواره‌های ضرورت‌هایی را به آحاد جامعه تحمیل می کند که برای نمونه می توان به ساختار خانواده، تعلیم و تربیت و دولت اشاره کرد. جامعه‌شناسان در مقابل این مفهوم، از مقوله‌ای به نام «عامل» یا «کارگزار» سخن می گویند که می تواند استقلال داشته باشد، خود را از چنبره ساختارها برهاند و حتی آن‌ها را تغییر دهد.

شاید بتوان گفت ریشه این دوگانگی به مقوله جبر و اختیار بازگردد اما نه جبری که از ناحیه طبیعت یا تقدیر بر انسان حاکم است؛ در اینجا با جبری مواجهیم که از ناحیه جامعه بر افراد حاکم است که به تبع آن افراد بدون آن که خود بدانند این جبر را از طریق پروسه جامعه‌پذیری درونی می کنند و چون به لوح ساده‌ای می مانند جامعه به آنان نقش و نگار خود را می زند.

فرض من در یادداشت حاضر این است که ساختارها در ایران پس از انقلاب متصلب شده‌اند که پس از برشمردن نشانه‌هایی به دنبال چرایی این آفت می گردم.

ساختارها در ابتدای انقلاب منطقی و حتی ژلانتینی بودند؛ به‌حدی که یک جوان معمولی حتی با تحصیلات غیر مرتبط می توانست به راحتی تار و زهر، استانداری و فرمانده لشکر ارتقاء پیدا کند و از عهده کار برآید اما اکنون به نظر می رسد که سن تقویمی افراد از سن بیولوژیک فاصله گرفته است. مثلاً در گذشته جوانی که دوره خدمت سربازی را سپری کرده بود می توانست تشکیل خانواده دهد و عائله‌ای را اداره کند اما اکنون همان جوان با همان شرایط هنوز زیر چتر حمایت خانواده به سر می برد و چشم‌انداز مثبتی هم پیش روی خود نمی بیند.

مثال دیگر تغییر وضعیت ساختارها در اقتصاد ملاحظه می کنیم. آن گونه که می بینیم در بسیاری از کشورها مراحل اداری به سرعت طی می شوند و می توان به راحتی شرکت یا بنگاه اقتصادی تأسیس کرد. برای نمونه آن‌هایی که در کشور امارات فعالیت اقتصادی داشته‌اند می دانند تأسیس بنگاه اقتصادی مانند آب خوردن است و ارتباط گرفتن با دنیا از آن آسان تر اما در ایران به علت مقررات مترکم و همچنین وجود قوانین متزاحم این پروسه سالها به طول می انجامد، به‌حدی که بسیاری از صرافت می افتند. البته بنسای بود در دولت سازندگی از سیستم اداری ایران مقررات‌زادی

شود اما نه تنها این گونه نشد بلکه هر روز که می گذرد اوضاع بدتر می شود.

نمونه دیگر، کاهش گزینه‌ها و محدودیت انتخاب است. فرض کنید امروز یک جوان ایرانی قصد ورود به بازار کار را داشته باشد؛ او برای یافتن کار گزینه‌های چندانی پیش رو ندارد در صورتی که ابتدای انقلاب این گونه نبود و چندین گزینه در مقابل فرد وجود داشت. این

کاهش البته محدود به مقوله اشتغال نیست و به سطوح کلان نیز سرایت کرده است، چنانکه می بینیم دولت در قبال تحولات اداری یا مالی یا بانکداری معمولاً گزینه‌های خیلی محدودی دارد یا به کلی گزینه‌ای ندارد. این وضعیت را می توان با کشور آمریکا مقایسه کرد. وقتی که ما در مقابل این کشور که ادعا می کند همه گزینه‌ها روی میز است می گوئیم از طرف ایران نیز همه گزینه‌ها روی میز است آیا واقعاً این طور است؟ فارغ از بُعد سخت‌افزاری، آمریکا در مقابل ایران گزینه‌های زیادی دارد اما در قبال این کشور گزینه‌های داریم به نام نرمش قهرمانانه.

نمونه دیگر قدرت انطباق و همچنین انعطاف‌پذیری است؛ زمانی که می گوئیم یک بافت بیولوژیک فیروز یا نکرور است یعنی متصلب شده و دیگر قدرت انعطاف‌اش را از دست داده است. بافت جامعه نیز این گونه است و برای آدایته شدن با محیط به درصدی از انعطاف نیاز دارد و وقتی فیروز شد دیگر انعطاف ندارد، به این معنا که دادوستدش با جامعه و جهان پیرامون قطع می شود. در ابتدای انقلاب در جامعه چنین مشکلاتی نبود اما به مرور و با دست خردمان هم گزینه‌ها را کم و کمتر کردیم و هم ساختارها را متصلب.

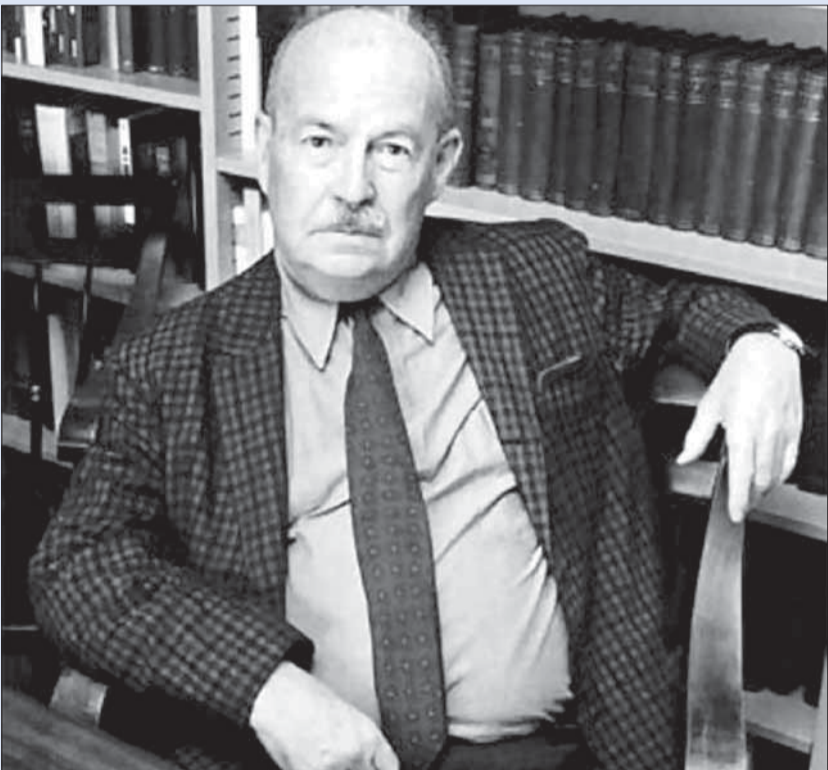
برای توضیح بیشتر این معضل می توان به آرای پارسونز نیز مراجعه کرد. این جامعه‌شناس آمریکایی در توضیح سیستم اجتماعی نظریه‌ای مطرح کرده که به AGIL مشهور است. وی چهار پارامتر شامل سازگاری (adaptation)، نیل به هدف (goal attainment)، یکپارچگی (integration)، حفظ الگوهای نهفته (Latent pattern maintenance) را بر می شمارد و کارایی یک سیستم را به وسیله آن‌ها می سنجد و تأکید می کند که بدون آن‌ها کارکرد سیستم اجتماعی مختل است. حال اگر ما ساختار ایران را با این چهار پارامتر محک بزنیم در می یابیم که ساختارهای مان مختل شده‌اند.

پس از اثبات مدعی یادداشت باید بررسی کنیم که چرا به این نقطه رسیده‌ایم؟ یک دلیل عمده که همواره بر آن تأکید شده تبدیل جنبش به نهاد است؛ انقلاب یک جنبش بود و ما پس از وقوع آن کم کم به سمت نهادسازی حرکت کردیم و نهادها را شکل دادیم. حامیان این دیدگاه معتقدند که نهادسازی ساختار را به جامعه و افراد تحمیل می کند و قدرت کنش‌گری را از آن‌ها می ستاند. اما این دلیل کافی نیست، چراکه ساخت می تواند وجود داشته باشد و متصلب نباشد.

تزریق سموم فساد به ساختارها به خصوص ساخت سیاسی دلیل دیگر این رخداد است. سم فساد زمانی که اثر می کند از جمله آثارش تصلب بافت‌هاست. درست شبیه یک بافت سرطانی که از نقطه‌ای شروع می شود، ناکارکرد می کند و به مرور تکثیر می شود. ناکارکردی جامعه هم از فساد آغاز می شود و به تبع آن باند مافیایی به وجود می آید. باند مافیایی از قدرت سوء استفاده می کند و مانع شایسته‌سالاری می شود و وقتی شایستگان بر سر کار نبودند به تعبیر حضرت امیر زوال حکومت ناگزیر می شود.

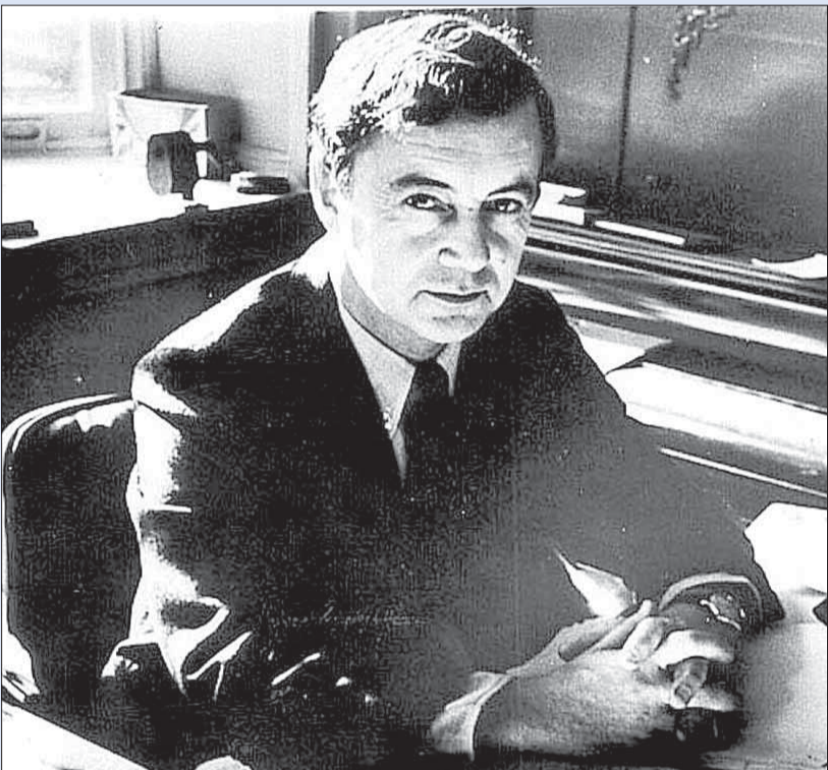
پیرسالاری (Gerontocracy) معضل دیگری است که به تصلب ساختارها کمک کرده است. ما شاهد هستیم که نسل اول انقلاب همچنان مناصب را حفظ کرده و مانع چرخش نخبگان شده است. البته این پیرسالاری در همه سطوح مدیریت در ایران حاکم است و منحصر به قوه مجریه نیست. این آفت که نتیجه‌اش اولویت دادن به افراد پیر در مجموعه تصمیم‌گیری‌هاست همچون پدیده وارونگی هوا عمل می کند؛ به گونه‌ای که پیرها بالای فضا را می گیرند و جوان‌ها را خفه می کنند.

وجه دیگر سکه پیرسالاری عدم اعتماد به جوانان است. همان‌طور که می دانیم و در کتاب‌های مربوط به تاریخ انقلاب خوانده‌ایم اسام به نخست‌وزیر و کادرهای جوان اعتماد داشت و در مسائل مختلف با حرف آنان قانع می شد. مثلاً زمانی که به خاطرات



پارسونز در توضیح سیستم اجتماعی چهار پارامتر شامل سازگاری، نیل به هدف، یکپارچگی، حفظ الگوهای نهفته را بر می‌شمارد و کارایی یک سیستم را به وسیله آن‌ها می‌سنجد و تأکید می‌کند که بدون آن‌ها کارکرد سیستم اجتماعی مختل است. حال اگر ما ساختار ایران را با این چهار پارامتر محک بزنیم در می‌یابیم که ساختارهای مان مختل شده‌اند.

ناکارکردی جامعه از فساد آغاز می شود و به تبع آن باند مافیایی به وجود می آید. باند مافیایی از قدرت سوء استفاده می کند و مانع شایسته‌سالاری می شود و وقتی شایستگان بر سر کار نبودند به تعبیر حضرت امیر زوال حکومت ناگزیر می شود.



گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می‌گوید که عامل قوی می‌تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می‌توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

گیدنز در بحث ساختاریابی (Structuration) می گوید که عامل قوی می تواند ساختار جبری یا تهدید را به فرصت تبدیل کند اما ما چنین نکردیم. در صورتی که می توانستیم با عربستان سعودی به این نقطه برسیم اما به دست خود به دور خود پیله تنیدیم.

● راه حل چیست؟

برای حل نسبی این وضعیت راهکارهایی متصور است. نخستین مرحله شناخت وضعیت موجود و بررسی تطبیقی تجربیات کشورهای جهان است؛ واقعیت این است که جهان چهارمی هم وجود دارد که دغدغه نان دارد و محتاج کمک است تا از گرسنگی تلف نشود، لذا می توان وضعیت بدتری را هم متصور بود. برای نمونه می توان به دو کشور زیمبابوه و آفریقای جنوبی اشاره کرد. رابرت موگابه همچون نلسون ماندلا مبارز و محبوب بود اما با سیاست‌های نادرست کشورش را به یکی از مصادیق جهان چهارم تبدیل کرد. پس از این مرحله حذف پیرسالاری است؛ متأسفانه در مقوله مبارزه با پیرسالاری سیاست همواره مظلوم واقع شده است. می دانیم که در سایر پزشکی کارت پزشک فاقد شرایط طبابت را باطل می کند و اداره راهنمایی و رانندگی حق رانندگی را از فرد سلب می کند اما در بخش‌های دیگر این گونه نیست. اما مهم‌تر از این دو مورد دموکراسی است؛ دموکراسی، در همه ابعادش یگانه راه پیش روی ماست.

بجویم

تسلط امام رضا(ع) بر مباحث تطبیقی و مقایسه‌ای بین اسلام و سایر فرق در مناظرات امام رضا مشاهده می‌شود.

امام مناظره

نگاهی به زمانه و اندیشه امام رضا (ع)



محسن غرویان
عضو هیات علمی
جامعه المصطفی (ص)

روزهای پیش رو با عنوان دهه کرامت نامگذاری شده است. کرامت به معنای بزرگواری و تکریم به معنای بزرگداشت است و این دهه را دهه کرامت نامیده‌اند. به این اعتبار که تولد هر دو حضرت معصومه(س) و امام رضا(ع) از یک پدر یعنی از امام موسی بن جعفر(ع) در این دهه بوده است که هر دو اهل کرامت و بزرگی و مقام بودند. این سوال مهم همواره باید مطرح نظر ما باشد که چگونه می‌توان سیره ائمه به ویژه امام رضا(ع) را در جامعه گسترش داد؟ به نظر می‌رسد راه آن این است که علمای حوزوی و علمای دانشگاهی مسائل را برای نسل جوان بازگو کنند. یکسری مسائل تکراری درباره شخصیت اهل بیت زیاد شنیده‌ایم اما ابعاد علمی مقام حضرت فاطمه معصومه(ع) و امام رضا(ع) باید بیشتر باز شود و جایگاه فکری آنها برای نسل جوان تبیین شود. حضرت معصومه (س) پاسخگوی مسائل علمی، اعتقادی و فقهی در غیاب پدرشان بودند. به عبارت دیگر حضرت فاطمه معصومه(س) در زمان اسارت پدر بزرگوارشان، امید شیعیان در بیان مسائل شرعی، فقهی و معارفی بودند؛ حضرت فاطمه معصومه(س) نزد ائمه معصومین از جایگاه بالایی علمی و منزلت بسیار رفیعی برخوردار بوده و به همین جهت مردم نیز جایگاه ویژه‌ای برای آن حضرت قائل بودند. یکی دیگر از ویژگی‌های بارز حضرت فاطمه معصومه(س) مهاجرت ایشان برای پیوستن به برادر بزرگوارشان و دفاع از ولایت بود که در این مسیر سختی‌ها و رنج‌های فراوانی را تحمل کردند و دفاع از ولایت را باید از این بی‌باغی و عظمت آموخت. برادر بزرگوار ایشان حضرت علی بن موسی الرضا(ع) هم می‌نشستند و علما و دانشمندان از ادیان و مکاتب مختلف در محضر حضرت طرح مسئله می‌کردند و حضرت پاسخ آنها را می‌دادند. این مسائل نشانه بزرگی و کرامت شخصیت والای این دو بزرگوار هستند و از این جهت این دهه را دهه کرامت نامگذاری کرده‌اند.

● هجرت امام رضا(ع)

مامون به واسطه مقابله با نارضایتی‌ها و تهدیدهای ایرانیان و علویان از امام رضا(ع) برای عزیمت به خراسان دعوت کرد؛ هرچند امام بارها دعوت او را رد کرد اما مامون با پافشاری ایشان را ناگزیر به عزیمت به خراسان کرد. امام رضا(ع)

در جهت مصلحت اسلام سفر را پذیرفت اما با روش‌های مختلف مخالفت خود را با مامون برای مردم روشن می‌ساخت تا مردم فریب ظاهرسازی‌های مامون را نخورند. مامون که موضع خود را در برابر امام در خطر می‌دید و از روشنگری‌های امام رضا(ع) و واکنش مردم نسبت به جور و ستم خود می‌هراسید، امام را به شهادت رساند. اما باید به مسئله هجرت امام از مدینه به خراسان و پذیرش ولایت‌عهدی بیشتر اندیشید.

● ولایت‌عهدی امام رضا(ع)

حضرت رضا(ع) هیچ‌گاه خود را از سیاست و اجتماع کنار نکشیدند و حاضر شدند ولی‌عهدی را بپذیرند و نهایتاً امامت و ولایت اهل بیت را تثبیت کنند تا اسلام پا برجا بماند. در واقع پذیرفتن ولایت‌عهدی توسط امام رضا(ع) و رسوخ در حکومت مامون باعث نفوذ فرهنگ تشیع در نظام سیاسی آن زمان شد؛ چرا که امام رضا(ع) ملاقات‌هایی با علما و اندیشمندان آن زمان داشتند و این دیدارها تأثیر زیادی در فضای علمی و فرهنگی کشور داشت. البته رغبت مردم عامل اصلی پذیرش ولایت‌عهدی از سوی امام بود؛ چرا که ائمه در طول تاریخ پایگاه اخلاقی و معنوی قوی در قلوب مردم داشتند و رفتارشان به گونه‌ای بود که همه مردم در قلب‌هایشان آنها را قبول و دوست داشتند؛ اشتیاق و رغبت مردم به علم و تقوای امام رضا(ع) باعث شد تا ایشان ولایت‌عهدی را بپذیرند و با استفاده از اهرم سیاسی و حکومتی آن زمان فرهنگ اعتقادی شیعیان بین مردم را گسترش دهند. به عبارت دیگر هدف امام رضا(ع) از پذیرفتن چنین امری و ورود به سیاست، هدایت و تأثیر در سبک زندگی مردم بوده است. البته سیاست مامون استفاده از جذبات امام رضا(ع) برای حکومت و جایگاه خودش بود که امام رضا(ع) نیز متوجه این مسئله بودند. در نهایت نیز مامون با نقشه‌ای امام را به شهادت رساند، با این حال باید بگوییم که امام می‌خواستند با نفوذ در قدرت سیاسی تأثیرگذاری وسیعی در جامعه داشته باشند که تا حدودی نیز پایگاه تشیع را در ایران محکم کردند. حضور امام و پذیرفتن ولایت‌عهدی از سوی ایشان تأثیر وزنی در خنثی‌سازی نقشه‌های مامون علیه شیعیان داشت و امام نشان داد که ائمه پایگاه و محبوبیت زیادی بین توده‌های مردم دارند و همین مهم باعث حسادت مامون شد. همچنین امام از بعد علمی و فرهنگی با علما و اندیشمندان مذاهب و ادیان مختلف جلسه می‌گذاشتند و بحث علمی داشتند و برتری علمی اهل بیت را نسبت به بنی‌عباس نشان می‌دادند و

● منش علمی امام رضا(ع)

شخصیت امام رضا(ع) بیشتر در دو بعد علمی و سیاسی مطرح است که می‌توان در همه ابعاد و زمان‌ها از آن بهره برد. زمان و دوره امام رضا(ع) زمانه‌ای بود که دو بعد علمی و سیاسی ایشان بیشتر ظهور و بروز کرد و ورود ایشان به ریاست و ولایت‌عهدی و مناظره‌های علمی حضرت در آن دوره از گزینه‌های مهم شخصیتی امام رضا(ع) هستند. تسلط امام رضا(ع) بر مباحث تطبیقی و مقایسه‌ای بین اسلام و سایر فرق در مناظرات ایشان مشاهده می‌شود. شاید جالب باشد بدانید امام رضا(ع) بر کتب یهودیان و مسیحیان تسلط داشتند و حتی به زبان‌های مختلف عبری و سریانی و سایر زبان‌ها هم واقف بودند که این نشان‌دهنده مطالعات وسیع ایشان در سایر فرق است. بنابراین در زمان امام رضا(ع) باب گفت‌وگوی بین‌الادیان

و بین‌المذاهب باز شد. برخی‌ها معتقدند تفوق و مرجعیت علمی شیعیان و علمای شیعه در زمان مأمون خلیفه عباسی باعث رشک و حسادت مأمون منجر به شهادت امام رضا(ع) شد؛ چه اینکه در زمان حیات امام رضا(ع) گروه‌های مختلف کلامی، فلسفی و فکری نظرات خود را مطرح و همواره جلسات بحث و مناظره و گفت‌وگو داشتند. نباید از یاد برد که حضرت علی بن موسی الرضا همانند سایر اهل بیت(ع) از مقام بالایی معنوی و اخلاقی برخوردار بود و به عنوان شخص معصوم دارای کرامت بود که بالاترین کرامت ایشان پرورش شاگردان و تربیت دانشمندان بوده است. امام رضا(ع) در بعد علمی با همه گروه‌ها و مکاتب فکری وارد بحث و گفت‌وگو علمی می‌شدند و در مسائل مختلفی از جمله مسائل فلسفی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی نه‌تنها برای آن زمان بلکه برای دوره و زمان ما نیز می‌توانند به عنوان الگو مطرح شوند. همانطور که ذکر شد، یکی از مهم‌ترین ابعاد شخصیتی امام رضا(ع) این بود که ایشان اهل گفت‌وگو و مناظره با مخالفین و منتقدین خود بودند. امام رضا(ع) در زمان خود با شخصیت‌های علمی از ادیان مختلف گفت‌وگو می‌کردند و شاگردانی هم در این زمینه پرورش داده بودند. این روش امام رضا(ع) که با مخالفین خود مناظره می‌کردند، باید برای ما درس بزرگی باشد و باید از ایشان یاد بگیریم تا اهل گفت‌وگو و شخصیت‌های مختلف و احزاب دینی باشیم. امام رضا(ع) بر افزایش سطح علمی جامعه تأکید داشتند و می‌گفتند که باید دانش‌های مختلف را یاد بگیریم؛ ایشان از دانشمندان تجلیل می‌کردند؛ ما هم باید از امام رضا(ع) الگو بگیریم و همانند ایشان به تکریم دانشمندان و علمای خود بپردازیم. در سطحی کلان‌تر جامعه علمی و سیاسی امروز ما باید با استفاده از مبانی فکری و علمی امام رضا(ع) در تمامی عرصه‌های سیاسی و علمی از مکتب فکری خود دفاع کند. چه اینکه در عصر حاضر که مکاتب مختلف و اندیشه‌های مختلفی مطرح هستند، می‌توان با تاسی از امام رضا(ع)، از خصوصیات شخصیتی علمی و سیاسی ایشان در بسیاری از مذاکرات و گفت‌وگوها و مباحث علمی استفاده کرد.

● مرجعیت علمی امام رضا(ع)

بحث مرجعیت علمی اهل بیت همیشه در طول تاریخ بعد از پیامبر(ص) مهم‌ترین مسئله خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است و همین مرجعیت علمی در حقیقت تشیع را در طول تاریخ حفظ و استمرار بخشیده است. با اینکه شیعیان از نظر کمیت همیشه

در طول تاریخ از اهل سنت کمتر بودند اما مرجعیت علمی شیعیان و علمای شیعه به دنبال اهل بیت همیشه شیعیان را در جایگاه بالاتری قرار داده است و این مسئله مرجعیت علمی در زمان امام رضا(ع) به یکی از نقاط اوج خود رسید که در سیره آن حضرت کاملاً پیداست.

● فضایل امام رضا(ع)

حضرت علی بن موسی الرضا(ع) با اخلاق و منش خود شیفتگان بسیاری را با دین مبین اسلام آشنا ساخت. امام رضا(ع) از اخلاقی راستین و شایسته و فضیلت‌های بی‌شماری برخوردار بود؛ از این رو مردم تفاوت‌های واقعی میان منش این امام بزرگوار با دستگاه حکومتی را به خوبی دریافتند و همین امر موجب حسد دشمنان بود. ایشان را به فضیلت‌هایی همچون جود، کرامت، دست‌گیری از یتیمان و هم‌سفره شدن با زبردستان می‌شناسند؛ ضمن اینکه مقام علمی امام رضا(ع) نیز زبانزد بود. دوره امامت امام رضا(ع) در زمان خلافت مأمون سپری شد و این امام همام همچون دیگر امامان موضع مشخصی نسبت به دستگاه حکومتی جور داشت؛ به ویژه اینکه امین، فردی عیاش و ستمگر بود. دستگاه خلافت جرات‌مبارزه با روشنگری‌های امام رضا(ع) را نداشت و این فرصتی ارزشمند برای تربیت شاگردان و مباحثات علمی با اندیشمندان به شمار می‌رفت.

● میراث فرهنگی امام رضا(ع)

یکی از نکات مهم در ارتباط با امام و ایران، بحث میراث فرهنگی حضرت رضا(ع) است. به نظر چند نکته مهم در این رابطه وجود دارد؛ نکته اول این است که ورود امام رضا(ع) به سرزمین ایران مبدأ یک انقلاب فرهنگی در ایران شد. مراد از انقلاب فرهنگی این است که در ایران قبلاً تفکر سلطنتی و شاهنشاهی و آیین زرتشت غلبه داشت و با ورود امام رضا(ع) علوم اسلامی و اهل بیت وارد ایران شد؛ به خصوص در عصر امام رضا(ع) که عصر گفت‌وگوهای بین‌الادیان و بین‌المذاهب بود. امام رضا(ع) علوم آل محمد(ص) را مطرح و کنار سایر مکاتب و ادیان، فرهنگ شیعی و اسلامی را به خوبی معرفی کردند. تأکید علی بن موسی الرضا بر تفکر و تعقل و شیوه عقلی در مباحث اعتقادی و کلامی بود که امام بسیار روی آن تأکید داشتند و ما می‌بینیم که مباحث بسیار جدی کلامی و فکری مطرح شده و مناظرات زیادی در زمان امام رضا(ع) اتفاق افتاده است که این تأکید بر عنصر تعقل و تفکر از ویژگی‌های روش و متد علمی بن‌موسی الرضا(ع) بوده است.

البته باید اعتراف کرد که بیشتر میراث علمی و فرهنگی‌ای که از امام رضا(ع) در دسترس ماست، مباحث تفسیری و کلامی و عقیدتی است. این امر زمینه‌ای شده برای گفت‌وگوهای بین‌المذاهب چون بیشترین و عمیق‌ترین مباحث اختلافی را در زمینه مسائل اعتقادی و کلامی با سایر ادیان و مذاهب داریم که در زمان امام رضا(ع) این مباحث بسیار جدی بودند و تفسیرهایی که علمای اهل سنت از آیات قرآن داشتند، با تفسیر شیعیان متفاوت بود؛ امام رضا(ع) نیز روی این محور بسیار تأکید داشتند و مباحث بسیار عمیقی را مطرح کردند که امروزه برای مفسران بسیار قابل استفاده است. جا دارد ما در درس‌های حوزوی بخصوص در مباحث تفسیری و کلامی از مناظرات امام رضا(ع) بیشتر استفاده کنیم.

● درباره مشهدالرضا(ع)

بدون تردید امروز شهر مشهد، پایتخت معنوی کشور است. برای افراد بسیاری کنار آرامگاه علی بن موسی الرضا(ع)، انقلاب درونی ایجاد می‌شود، به گونه‌ای که توبه می‌کنند و حالت معنوی به آنها دست می‌دهد. مشهدالرضا به عنوان پایگاه علم، فکر، اندیشه، معنویت و اخلاق همچنان جذب‌کننده قلب‌های مسلمانان و شیعیان در داخل و خارج از کشور است و باید این نعمت را منتظم بدانیم. شاهان و سلاطینی که بعد از شهادت امام هشتم در ایران سرکار آمدند، به خاطر این جایگاه و پایگاه امام

در قلوب شیعیان و اهل سنت همیشه سعی کردند احترام حضرت و آرامگاه ایشان را داشته باشند. قطعاً حضور امام رضا(ع) و برادران و خواهران ایشان در ایران زمین باعث می‌شود در فضای فرهنگی و عقیدتی جامعه ما بسیار تأثیرگذار باشند. امروزه مرقد و حرم امام رضا(ع) پایتخت فرهنگی ایران به شمار می‌رود، همچنین امامزادگان کشور، مرکزی برای اخلاق، فرهنگ و ارائه خدمت به مردم تلقی می‌شوند. مشهدالرضا همیشه محبوب دل‌ها بوده و خواهد بود و امیدواریم این پایتخت فرهنگی بتواند همچنان تأثیرگذاری خودش را داشته باشد. در نهایت باید گفت حضور امام رضا(ع) و مدفن شریف ایشان در ایران باعث شده که همواره ایرانیان تحت تأثیر فرهنگ اهل بیت باشند. هم‌اینک مشهد به عنوان پایتخت معنوی ایران نیز محسوب می‌شود. حضور مردم در مشهد و زیارت‌های پی‌درپی مردم از حرم رضوی باعث می‌شود قداست و معنویت اهل بیت(ع) و عرفان حقیقی اسلامی دم به دم در کالبد جامعه ایران تزریق شود. از این بابت باید خداوند منان را سپاسگزار بود.

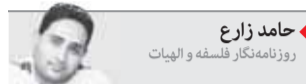
اسپینوزا آزادی و عقلانیت را دو روی یک سکه می‌بیند و دولت را موظف می‌داند راه و روش زندگی عقلانی و تسلط بر عواطف را به افراد جامعه بیاموزد. تا زمانی که شهروندان یک جامعه عاطفی فکر کنند در عمل آزاد نخواهند بود، چراکه آزادی قدرت ذهنی فرد فضیلتی خصوصی است، در حالی که فضیلت دولت ثبات و پایداری است.

درس-گفتارهای اندیشه سیاسی



نظریه پرداز دموکراسی جدید

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد باروخ اسپینوزا



حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

به اعتقاد بسیاری از مورخان تفکر، اسپینوزا تنها فیلسوفی است که به نحوی فلسفی زندگی کرده و آرمان‌های به‌دست آمده از خرد فلسفی خویش را در مسیر روزمره خود نیز به کار بسته است. به همین خاطر در تمام طول مدت زندگی نسبتاً کوتاه خویش به امر معاش از تراشیدن عدسی اکثفا کرد و فریفته هیچ وعده و وعیدی نشد. هم به هم کیشان پدری خود جواب رد داد، هم به فرانسوی‌هایی که هلند را تحت اشغال خود داشتند، هم نگارش کتاب برای پادشاه را نپذیرفت و هم بورسیه برای تدریس در دانشگاه، اگر چه عزت برآمده از دردمه مناصب و مقامی که به او پیشنهاد شد، او را در تنگنای و دشواری‌های زیادی قرار داد، هم هم‌نگام با صیقل دادن عدسی‌های ذریبین، روح و اندیشه‌ی خود را نیز صیقل می‌داد و به چنان استغایی در آزادی‌خواهی و عقل‌محوری دست یافت که هگل به مثابه فیلسوفی که مهمترین براهین اخلاق اسپینوزا را تصاحب کرد و در طرح ایدئالیستی خود به کار بست درباره او گفت: «شما یا پیرو اسپینوزا هستید، و یا اساساً فیلسوف نیستید.» دستاوردهای شگفت‌انگیز فلسفی و شخصیت بارز اخلاقی اسپینوزا، سیصد سال بعد از مرگش باعث شد تا ژیل دلوز او را «شاهزاده فلسفه» بنامد و آنتونیو نگری اسپینوزایی بودن را شرط لازم تفکر بداند. نگاه منحصر به فرد متافیزیکی و رویه مداراآمیز او در مواجهه با دیانت آلبرت اینشتین را بر آن داشت تا معترف شد اگر قرار باشد خدایی را بپرستد، ترجیح می‌دهد خدای اسپینوزا را پرستش کند. هر چند اسپینوزا دشمنان مشهوری نظیر فردریش نیچه نیز دارد. او همواره از این سخن اسپینوزا متنفر بود که می‌گفت حقیقت جدا از نحوه نگرش ما به آن است و حملات تند را علیه او سامان داد. اما آیا این رضایت خاطری که از اسپینوزا به یادگار مانده است تنها به سبب متانت و تساهل این فیلسوف هلندی است؟ به نظر می‌رسد اسپینوزا علیرغم برخورداری از روحیه روادار و رویکرد متساهل، هیچ‌گاه از سنگر آزادی خارج نشد و تا آخرین مهماتی که در انبان فلسفه خود داشت علیه دشمنان عقلانیت با جسارت جنگید. تا جایی که می‌توان او را دارای رویکردی لیبرال در دفاع از عقل دانست. در عین حال اسپینوزا متفکری فردگرا است، بدون آن که همانند توماس هابز ذره‌گرا باشد. بدین ترتیب آزادترین موجودات از نظر اسپینوزا عاقل‌ترین آن‌ها هستند. او را بدین خاطر می‌توان فیلسوفی لیبرال قلمداد کرد که همه امور و مسائل جهان را در قلمرو عقل می‌داند. درخشان‌تر آنکه الهیات در فلسفه نگرش فلسفی اسپینوزا جایی ندارد. از دیدگاه فیلسوف هلندی تمام پدیده‌ها به صورت منطقی و معقول به یکدیگر مرتبط هستند و هیچ پدیده و مسئله‌ای به صورت اتفاقی به وجود نمی‌آید. او معتقد بود: «شما فقط به همان ترتیب و نظمی که توسط خداوند آفریده شده‌اند، می‌توانستند آفریده شوید.» این سخن اسپینوزا یادآور گفتار ابن سینا نیز هست که می‌گفت: «خداوند زردآلو را زردآلو نمی‌کند، بلکه آن را ایجاد می‌کند.» فارغ از این تشابه میان فیلسوف هلندی و ایرانی، ناگفته نگذاشته نشود که ورود به سازه فکر فلسفی اسپینوزا بی‌زحمت و مشقت نیست. به قول راجر اسکروتن که یکی از خوانندگانی ترین تکنگاری‌ها درباره اسپینوزا را تألیف کرده است، عظمت و اصالت اسپینوزا در پشت سبکی سرد و بی‌احساس و دست‌نیافتنی نهفته

است. اما به قول قدما به قدر طاقت و استعداد اندک خویش سعی خواهیم کرد تا مروری بر آثار و آراء باروخ اسپینوزا به عنوان فیلسوف آزادی و عقلانیت داشته باشیم. برای این مهم از بررسی رساله اخلاق او آغاز می‌کنیم که پس از مرگش به زیور طبع آراسته شد.

رساله اخلاق

این رساله را باید مهم‌ترین اثر اسپینوزا و البته فاخرترین اثر فلسفی قرن هفدهم دانست که بر خلاف عنوانش، ارتباطی با فلسفه اخلاق ندارد و در باب متافیزیک است. اسپینوزا در زمان حیاتش، این اثر را فقط در اختیار معدودی از دوستانش قرار داد و همانطور که ذکر شد انتشار این کتاب پس از مرگش صورت گرفت. «این کتاب مهمترین و عمیق‌ترین و پرمحتواترین اثر اسپینوزا و از امهات کتب فلسفی اوست که حاصل عمر اسپینوزا و حاوی پخته‌ترین اندیشه‌های فلسفه اوست که حاصل پیام‌ها و بشارت‌های معنوی او است که در آن با حق طبیعی و سیاست که به گفته کولریچ، انجیل اوست، اسپینوزا در این کتاب با دقت و مهارت اصول نظام‌های فلسفی گذشته و عصر خود را با هم درآمیخته و با روشی هندسی مستدل ساخته و در قالب ریاضی ریخته و زمینه استنتاج نکات فلسفی - اخلاقی و دینی را که هدف نهایی و غایت الغایات فلسفه او است فراهم آورده است. این کتاب همواره مورد توجه و مطالعه متفکران اعم از فیلسوفان و عالمان حتی علمای دین و اخلاق و اهل عرفان بوده است.» (محسن جهانگیری، ۱۳۹۰، صفحه ۲۰۳) در یک نگاه کلی می‌توان گفت که رساله اخلاق درباره گناه، درستکاری، عدالت، بی‌عدالتی و چیستی آزادی انسانی است. رساله اخلاق زمینه‌های متافیزیکی را برای طرح مباحث سیاسی و الهی اسپینوزا در رساله‌های دیگرش فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر سعادت که در رساله اخلاق توصیف و تبیین می‌شود، مقارن با عقلانیت و آزادی‌گی است که در رساله سیاسی و رساله الهیات و سیاست مورد تأکید قرار می‌گیرد. «تأکید بر آزادی توسط اسپینوزا به این نکته منجر می‌شود که وی مردم‌سالاری را طبیعی‌ترین نوع حکومت بداند و بر دیگر اشکال حکمرانی ترجیح دهد. زیرا در دموکراسی حفظ آزادی‌های اساسی تضمین می‌شود. دموکراسی بیش از هر حکومت دیگری مقتضی عقلانیت آحاد جامعه است و می‌تواند به زندگی سعادت‌مندانه توصیف شده در رساله «اخلاق» یعنی حیات معقول منتهی شود.» (یوسف نوظهور، ۱۳۹۰، صفحه ۲۰۶) رساله اخلاق از پنج دفتر تشکیل می‌شود که به اذعان بسیاری دفتر چهارم آن از اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ اندیشه غرب برخوردار است. دفتر اول درباره خدا، دفتر دوم درباره طبیعت و منشا نفس، دفتر سوم درباره منشا و طبیعت عواطف، دفتر چهارم درباره بندگی انسان یا قوت عواطف و دفتر پنجم درباره قدرت عقل یا آزادی انسان است. مجموعه دفاتر پنجگانه این رساله بسیار عمیق و تامل‌برانگیز است و فهم آن چندان ساده و سریع نیست. حتی یاکوبی بر آن است که اگر یک جمله از رساله اخلاق را متوجه نشدیم، بدین معنی است که هیچ یک از جملات آن را متوجه نشده‌ایم. محسن جهانگیری مترجم فارسی رساله اخلاق اسپینوزا بر آن است که اسپینوزا را نباید خواند،

بلکه باید به دقت تحقیق و بررسی کرد، باید به آن همان‌گونه نزدیک شد که به هندسه اقلیدس نزدیک می‌شوند؛ در این کتاب دوپست صفحه‌ای یک عمر اندیشه بدون کوچکترین نظر سطحی و بی‌فایده گنجینه‌ها شده است. یکی از دشواری‌های فهم و درک رساله اخلاق ناظر بر کاربرد مفاهیمی از سوی اسپینوزا است که خلاف آمد عادت تاریخ مفاهیم فلسفی و فکری مغرب‌زمین است و به همین خاطر رساله اخلاق دعوی بر سر ملحد بودن و یا خدا باور بودن اسپینوزا را دچار وجه متعددی کرد.

رساله الهیات و سیاست

این رساله کوتاه که می‌توان از آن به عنوان دفاعیه‌ای از حکومتی غیرمذهبی و به عبارت بهتر حکمرانی غیرمذهبی یاد کرد، در میانه نگارش رساله اخلاق نوشته شد و باعث وجود آمدن وقفه‌ای در مشهورترین اثر اسپینوزا شد. رساله الهیات و سیاست که نویسنده در آن با حق طبیعی و حق مدنی سر و کار دارد «پاسخی هم به هابز و هم به کالون بود. نخستین اتهام این رساله دفاع از اصول تساهل، اعتدال و حکومت با اختیارات محدود بود.» (راجر اسکروتن، ۱۳۸۹، صفحه ۱۱۶) اگر چه فیلسوف هلندی در این رساله درباره حقوق طبیعی و مدنی بحث می‌کند، چندان در مسیر متفکران بریتانیایی واضع قرارداد اجتماعی گام برنمی‌دارد. «اسپینوزا مفاهیم قانون طبیعی و حق طبیعی را با نظام مابعدالطبیعی خویش و با مفهوم طبیعت بشر که از دل این نظام برمی‌خاست سازگار کرد. اما

به رغم اشاره‌ای که در رساله الهیات و سیاست به یک قرارداد اولیه به چشم می‌خورد، این توصیف غیرواقعی درباره وضعیت طبیعت در نظریه‌اش درباره جامعه و دولت در آثار بعدی او رنگ می‌بازد و در اثر پخته‌ترش، رساله سیاسی، مفهوم قرارداد را به کلی رها می‌کند.» (ارول ای. هریس، ۱۳۸۹، صفحه ۱۹۵) اسپینوزا پس از انتشار رساله الهیات و سیاست که ابتدا بی‌نام منتشر شد و پس از چندی هویت نویسنده‌اش روشن شد، مورد حمله‌های عجیب و غریبی قرار گرفت و حتی دوستان دور و نزدیکش را نیز از ترس ارتباط داشتن با یک خدائاباور از دست داد. دلسوزان اسپینوزا به او پیشنهاد می‌کردند هر چه زودتر تمارض کند و در الهیات خود را مومن جزم‌گرا و در سیاست خود را مطیع و منقاد دولت وقت نشان دهد. پیشنهادی که نه تنها از سوی اسپینوزا مورد پذیرش قرار نگرفت، بلکه بعدها منجر به نگارش رساله سیاسی توسط او شد. همانطور که ذکر شد رساله الهیات و سیاست که دفاعیه‌ای از حکومتی غیرمذهبی نیز قلمداد می‌شود، استعداد اطلاق تفسیر عنادمحورانه با دیانت را نیز در متن خویش دارد. این در حالی است که «اسپینوزا در اطراف خود، تجربه مستقیمی از زندگی دینی مستقل از فلسفه داشت. اما هرچند بر تجربه به عنوان منشا معقولیت خرده گرفته است، هرگز ارزش آن را به عنوان منشا یقین انکار نکرده است. علاوه بر آن همه رساله الهیات و سیاست او عبارات از جداکردن عناصر مثبت این تجربه از عناصری است که خطاهای انسانی بر آن افزوده است. بدین

رساله سیاسی

سیاست نزد فیلسوف هلندی را می‌توان به مثابه دغدغه‌ای فلسفی به شمار آورد. چه اینکه سیاست وظیفه طراحی سازوکاری برای پرورش انسان‌هایی که نمی‌توانند به بالاترین سطح شناخت برسند و بر عاطفه‌های خویش مسلط شوند و ادراک معتبری از خود و جهان اطراف خود به دست آورند دارد. چون بسیاری از مردم جزء همین دسته هستند، پرداختن به سیاست تبدیل به یک الزام مدنی بر خرد فلسفی می‌شود. اسپینوزا نگارش رساله ناتمام سیاسی خود را به همین منظور آغاز کرد. برخی‌ها معتقدند که رساله سیاسی اسپینوزا در سبک و ساختار، هم‌رده رساله‌هایی نظیر لویاتان و شهریار است و برخی پا را از این هم فراتر گذاشته و رساله سیاسی اسپینوزا را شالوده دموکراسی مدرن ارزیابی کرده‌اند. این کتاب را در مقسام ارائه‌کننده صورت نظام‌مند فلسفی از رساله اخلاق نیز مورد تحلیل قرار داده‌اند. همانگونه که قرائت و فهم آن را موکول به قرائت و فهم رساله اخلاق و رساله الهیات و سیاست نیز کرده‌اند. رساله سیاسی اسپینوزا از آن جهت که ناتمام است بیشتر دستخوش قضاوت و داوری قرار گرفته است. به عنوان مثال آنتونیو نگری که اسپینوزا را به همسراه ماکیاوولی و کارل مارکس مثال واقعی اندیشه آزادیخواهی در سنت غربی می‌داند از رساله سیاسی اسپینوزا تفسیری ایدئولوژیک عرضه و آن را در عداد رسائل ماتریالیستی طبقه‌بندی می‌کند. رساله سیاسی در توضیح این امر نوشته شده است که چگونه باید یک اجتماع تحت حکومت سلطنتی و اشراف‌سالاری را سازمان داد تا گرفتار تباهی استبداد نشود و صلح و آزادی شهروندانش بی‌گزند باقی بماند. این رساله با پرداختن به حق طبیعی، حقوق قسدرت فائقه، جامعه و دولت آغاز می‌شود و پس از طرح بحث درباره سلطنت و اشراف‌سالاری، زمانی که می‌خواهد به دموکراسی و ماهیت آن بپردازد ناتمام می‌ماند. باروخ اسپینوزا در پیشگفتار رساله سیاسی خود با اذعان به این نکته که منظور او از توجه به نظریه سیاسی این نیست که چیز تازه‌ای عرضه

کند، تصریح می‌کند که درصدد است با استدلال راسخ و صریح، موضوعات قبلی را در نزدیک‌ترین سازگاری در عمل نشان دهد و آنها را از دل طبیعت انسانی به شکل واقعی‌اش، یعنی همانگونه که هست، استخراج کند. اسپینوزا بر آن است که «وقتی همه انسان‌ها در همه جا، خواه بربر خواه متمدن، با یکدیگر ارتباط می‌گیرند و نوعی نظم مدنی را برقرار می‌کنند، نباید در آموزه‌های عقل در پی علت‌ها و شالوده‌های طبیعی دولت بود بلکه باید آنها را از طبیعت و شرایط انسان‌ها در کل استخراج کرد.» (اسپینوزا، ۱۳۹۳، صفحه ۳۹) به نظر می‌رسد بتوان رساله سیاسی اسپینوزا در پایان سده هفدهم میلادی را تجدید عهدی با رویکردهای لیبرال و آزادیخواهانه متفکران سیاسی مغرب زمین به شمار آورد و تسلیم تفسیر چپ‌گرایانه از اسپینوزا به مثابه فیلسوفی که بیش از همه هم‌عصرانش به آزادی و عقلانیت اندیشید نشود. «این سخن اسپینوزا که «فلس، تصور بدن است» بی‌درنگ با این سخن مارکس و انگلس مقایسه شد که گفته‌اند: «زندگی تعیین‌کننده آگاهی است، نه آگاهی تعیین‌کننده زندگی» مارکسیست‌ها رفته رفته در نظریه نفس اسپینوزا، پیش آگاهی «هاتریالیسم دیالکتیک» را یافتند و نظریه شناخت اسپینوزا را مقدمه نظریه مارکسیستی ایدئولوژی تفسیر کردند. اسپینوزا اگر می‌بود بی‌گمان مارکسیسم را با دعوی دروغین علمی بودنش و اعتقاد خرافه‌آمیزش به دگرگونی طبیعت انسانی رد می‌کرد.» (راجر اسکروتن، ۱۳۸۹، صفحه ۱۳۷) اما این مانع از آن نمی‌شود که نویسنده کتاب چپ‌گرایی نظیر آنتونیو نگری، نظریه سیاسی اسپینوزا را با مواد و مصالح کارل مارکس و همچنین ژیل دلسوز و گتاری گسترش قابل توجهی بدهند. با این حال باید هوشیار بود و دانست که مساعی اسپینوزا را می‌توان در بستری کاملاً متفاوت تحلیل و تبیین کرد. بستری که معطوف به اندیشه سیاسی مدرن است. چه اینکه «دریافتی از سیاست که اسپینوزا پیدا کرده بود نسبتی با نظریه حاکمیت ژان بدن و بسط همان نظریه در اندیشه سیاسی هابز نمی‌توانست داشته باشد. از این رو، اسپینوزا به نوعی به مبنای نظری و اندیشه جمهوریخواهی «مکیاوولی بسیار هوشمند» بازگشت تا بتواند با تکیه بر دستاوردهای نظام فلسفی نوآین خود نظریه‌ای نوآیند در اندیشه سیاسی تأسیس کند که نظام دموکراسی در کانون آن قرار داشت، اما نظریه حاکمیت بدن و سلطنت مستقل هابز، و نیز مفاهیمی مانند قرارداد که نویسنده‌گان مکتب حقوق طبیعی آن تدوین کرده بودند، از آن غایب بود.» (جواد طباطبایی، ۱۳۹۳، صفحه ۲۴۶) بدین ترتیب از باروخ اسپینوزا می‌توان به عنوان یکی از پدران بنیانگذار لیبرالیسم از منظر توجه عقلانی به بنیادهای فلسفی سیاست نام برد. توجهی که فیلسوف هلندی را در عداد متفکران آزادی‌قرار می‌دهد.

منابع و مآخذ

اخلاق، باروخ اسپینوزا، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸
تاریخ فلسفه قرن هفدهم، امیل بریه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۵
اسپینوزا، راجر اسکروتن، ترجمه اسماعیل سعادت، چاپ دوم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۸
طرح اجمالی فلسفه اسپینوزا، ارول ای. هریس، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹
اسپینوزا فیلسوف‌تر از دکارت، د. کارل عالم‌تر از اسپینوزا، محسن جهانگیری، مهرنامه، شماره ۱۷، آذر ۹۰
آزادی، کانون اندیشه اسپینوزا، یوسف نوظهور، مهرنامه، شماره ۱۷، آذر ۹۰
رساله سیاسی، اسپینوزا، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۹۳
نظریه‌های نوآیند در اندیشه سیاسی، جواد طباطبایی، تهران، انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۳



دیدگاه

زمینه‌ها و بسترهای فعالیت احزاب در ایران قسمت اول: در آستانه انقلاب مشروطیت-۲

دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی: در انتهای قسمت پیشین یادداشت‌های حاضر و هنگام بحث پیرامون بستر فعالیت گروه‌ها و احزاب سیاسی در ایران صدر مشروطه (۱۲۸۷ - ۱۳۲۶ / ۱۲۸۵ - ۱۳۲۴ قمری)، به وجود یک نهاد انتخابی قدرتمند حکومتی و تعارضات درونی حاکمیت و دولت (به معنای اعم آن) در آن مقطع زمانی اشاره شد. در یک حالت کلی، پیروزی انقلاب مشروطه سبب تغییر رفتار دولت نسبت به فعالیت‌های سیاسی در جامعه شد. تا قبل از آن، دولت اعم از شاه، دربار، هیات دولت و وزیران و مقامات دولتی در مرکز، والیان و حکمرانان و مامورین دولت در ایالات و ولایات حاکمان شهرها، صاحب‌منصبان و مقامات لشکری و نظامی و به طور کلی هر ذی‌قدرتی در هر مقام و پست دولتی یا غیردولتی (از جمله روسای گروه‌ها و طبقات ذی‌نفوذ) با استبدال‌ها و توجیهات عجیب و غریب غیرعقلانی و در واقع برای حفظ قدرت و جایگاه خودشان، با هرگونه تشکیلات و فعالیت هرگونه گروه سیاسی مخالفت کرده و حتی الامکان با آن مبارزه می‌کردند. بدین ترتیب دولت اقتدارگرا و تمام‌تخواه حقوق طبیعی مردم را پایمال کرده و مورد سرکوب قرار می‌داد و مانع از تشکیل و فعالیت آشکار گروه‌ها و احزاب سیاسی در ایران می‌شد. اما وقوع انقلاب مشروطه و پیروزی آن سبب فروپاشی اقتدار دولت شد و چنین دولتی هم توانایی و ابزار لازم برای مقابله با موج قوی و بنیادی در جامعه را نداشت. از جمله خواسته‌های مردم شرکت‌کننده در انقلاب، آزادی بیان و حق فعالیت آزادانه سیاسی بود و به تبع آن، حق تشکیل و مشارکت در احزاب و گروه‌های سیاسی نیز از جمله خواسته‌های مهم انقلابیون به شمار می‌رفت. خواسته‌هایی که دولت در آن شرایط نمی‌توانست با تحقق آن‌ها مخالفت کند. در چنین اوضاعی گروه‌های سیاسی متعددی تشکیل شده و افراد زیادی از طریق حضور در آن‌ها به فعالیت سیاسی روی آوردند. از سوی دیگر ساختار حکومت جدید برآمده از انقلاب مشروطه به ترتیبی که در قانون و متمم قانون اساسی ترسیم شده است، یک ساختار مشارکت‌جو و کثرت‌گرا است. تأکید بر نقش اصلی نهادهای انتخابی (از جمله مجلس شورای ملی) در دولت، رسمیت بخشیدن به قدرت و اقتدار نهادهای میانی و مدنی (همچون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و هیات‌های منصفه) در تصمیم‌گیری‌های اجرایی و محلی و انتخابی بودن اعضای آن نهادها، از جمله ویژگی‌های لازم ساختار دولت جدید در ایران به شمار می‌روند. طبعاً در چنین ساختاری از توانایی اربابان قدرت و دولت‌سالاران اقتدارجو به شدت کاسته شده و متقابلاً زمینه فعالیت بیشتر گروه‌های سیاسی فراهم می‌شد و این گفتگویی است که در صدر مشروطیت رنگ تحقق به خود گرفت.

درس-گفتارهای تاریخ احزاب ایران

پدران سوسیال دموکراسی ایرانی

احزاب و گروه‌های سیاسی در گذر زمان از انقلاب مشروطیت تاکنون



مسعود کوهستانی‌نژاد پژوهشگر تاریخ معاصر

قسمت اول مجموعه «احزاب و گروه‌های سیاسی در گذر زمان - از انقلاب مشروطیت تاکنون» را به ارائه چارچوب‌های نظری و پژوهشی تألیف مقاله اختصاص دادیم و در پایان آن، بحث درباره حزب یا فرقه اجتماعیون عامیون (مجاهد) به‌عنوان قدرتمندترین حزب سیاسی فعال در ایران در صدر مشروطه را با اشاره‌ای به دستورالعمل کمیته مشهد آن حزب، آغاز کردیم. در این قسمت بررسی کوتاهی پیرامون چگونگی شکل‌گیری، تأسیس، نحوه فعالیت و بالاخره فرجام کار حزب مذکور انجام خواهد شد.

چگونگی شکل‌گیری، اساسنامه: از نظر ساختاری حزب اجتماعیون را می‌توان به‌نوعی ادامه دهنده و همسوس با سازمان همت و گروه بالشویکی عدالت در قفقاز قلمداد کرد. بر اساس اطلاعات موجود، سازمان همت در حدود سال ۱۹۰۴ / ۱۲۸۳ قمری / ۱۳۲۲ قمری توسط عده‌ای از جوانان مسلمان باکو که گرایش به مارکسیسم داشتند با هدف ترویج عقاید سوسیالیستی بین کارگران و به‌ویژه کارگران و مهاجرین ایرانی آن منطقه تشکیل شد. تقریباً همزمان و در همان شهر، فرقه‌ای به‌نام عدالت نیز توسط بالشویک‌های (مارکسیست‌ها) قفقازی به فعالیت پرداخت. احتمالاً مدتی بعد، فرقه عدالت در سازمان همت ادغام شد. سازمان همت چه به لحاظ تشکیلاتی و چه به لحاظ عقاید و عملکرد، به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه گرایش داشت. پس از مدت کوتاهی بر اثر فشار و تعقیب و تضيیقات مامورین روسی، تعدادی از اعضای و سران سازمان همت دستگیر شده و برخی از آنان نیز به ایران گریختند. هنوز مدت زیادی از تأسیس و شروع به کار این سازمان در قفقاز نگذشته بود که در فضای ملت‌پس سیاسی برآمده از انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه، چند تن از روشنفکران قفقازی و در راس آنها نریمان‌اف، همراه با افرادی همچون حاجی فتحعلی صادوقوف، مشهدی جباروف و حاجی علی‌یف، حزب اجتماعیون عامیون (مجاهد) را در سال ۱۹۰۵ / ۱۲۸۴ در باکو یا تفلیس تأسیس کردند. برخلاف سازمان همت که فعالیتش تقریباً در محدوده جغرافیایی قفقاز باقی ماند، حزب اجتماعیون فعالیت خود را فقط در بین ایرانیان ساکن در قفقاز و نیز قسمت‌های شمالی ایران گسترش داد. به نحوی که شاید بتوان این احتمال را مطرح کرد که اساساً تشکیلاتی که ما از آن با عنوان حزب اجتماعیون یاد می‌کنیم، در واقع بخشی از یک تشکیلات وسیع‌تر باشد که به‌طور ویژه جهت کار در ایران سازماندهی شده بود. این احتمال آنگاه پررنگ‌تر می‌شود که بدانیم اساسنامه، نظام‌نامه و برنامه‌های اجرایی حزب اجتماعیون نیز با فعالیت در ایران سازگار شده و به نوعی ایرانیزه شده بود. در سال ۱۳۲۴ / ۱۲۸۵ / ۱۹۰۶ قمری و در آستانه پیروزی انقلاب مشروطه در ایران، حزب اجتماعیون عامیون (مجاهد)

در مجموع حزب اجتماعیون عامیون (مجاهد) تأثیر بسیار مهم و گسترده‌ای بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در صدر مشروطیت (۱۲۸۸ - ۱۲۸۵) باقی گذارد. دستورالعمل‌های کمیته مرکزی از طریق بازوهای اجرایی و مجامع، کمیته‌ها و انجمن‌های وابسته به آن حزب در شهرهای مختلف به مورد اجرا در می‌آمدند. هر یک از آن کمیته‌ها و انجمن‌ها به نوبه خود، در

برنامه‌های جدیدی برای فعالیت‌های آتی خود اعلام کرد که از آن جمله موارد مورد بحث در آن برنامه، این موضوع‌ها و درخواست‌ها بود: الف) آزادی تشکل، اجتماع، بیان و مطبوعات ب) آزادی عقیده، یعنی بر اساس شرع مقدس هیچ‌کس را نباید مجبور کرد از عقیده خود دست بکشد و دین دیگر را بپذیرد. پ) آزادی تمام کارگران برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری، آزادی اعتصاب. ت) کار هشت ساعت برای همه کارگران، چه در صنعت و چه در دستگاه اداری. ث) مراقبست دولت از بیوه‌زنان، یتیمان و سالخورده‌گان، آموزش برای کودکان فقیر و یتیمان. ج) مسکن رایگان برای بی‌بویان و برای بیماران مبتلا به بیماری‌های مُسری. ح) کاهش مالیات‌ها و ایجاد نظام مالیاتی مترقی برای کاستن از فشار بر بی‌بویان. ح) کاهش مالیات‌ها (عوارض مستقیم بر کالاهای ضروری و اساسی) گفته می‌شود بخشی از برنامه‌های مورد نظر حزب اجتماعیون در همان زمان به شکل نوعی سند تنظیم شد که می‌باید اساس کار کمیته‌های حزب اجتماعیون قرار گرفته باشد. مطابق این سند «حزب انقلابی» نظم مستقر را می‌پذیرد، زیرا بر اعضای رهنمود می‌داد که در امور داخلی حکمرانان و روسا که مسئولیت کامل حفظ نظم و امنیت را بر عهده داشته‌اند، مداخله نکنند اما اعضای اجازه داشتند به روسا کمک کنند. زیرا حفظ نظم در شهرها پرمخاطره بود. در صورت بدرفتاری حکمرانان با اهالی و

اعضا می‌باید از طریق کمیته مرکزی سازمان شکایات را به انجمن‌ها ارجاع می‌دادند. در ماده سوم سند، بر همکاری حزب با انجمن‌های شهر و نیز با روحانیون و دستگاه اداری در صورت لزوم تصریح می‌شود. همکاری متقابل، به‌ویژه در آموزش فرزندان رفقایشان، نیز وظیفه اعضای تلقی می‌شد. در سند حزب اجتماعیون از اعضای فرقه خواسته می‌شد برای رفاه و پیشرفت کشور، البته بدون آسیب رساندن به حرمت و تقدس دین بکوشند.

نکته مهم‌تری که در ارتباط با حزب اجتماعیون وجود دارد جغرافیای فعالیت آن است. گنگیم که آن حزب در میان ایرانیان مهاجر در قفقاز متولد شده و مدت کوتاهی بعد، فعالیت خود را به سرعت در ایران گسترش داد. می‌گویم ایران ولی باید هشدار داد که منظور از ایران، تنها نیمه شمالی آن است. به عبارتی دیگر فعالیت حزب اجتماعیون تنها در نیمه شمالی ایران و در شهرهای مختلف آن منطقه از ایران گسترش یافت. از جمله علل این پدیده، وضعیت خاص مناطق شمالی و به‌ویژه شمال غربی کشور و مجاورت آن با قفقاز به عنوان خاستگاه اولیه حزب اجتماعیون است.

فعالیت در ایران: نخستین مرحله فعالیت حزب اجتماعیون عامیون (مجاهد) از آغاز تأسیس حزب آغاز شده و تا انقلاب مشروطه ادامه می‌یابد. در این مرحله حزب درصدد تحریک مردم به مشارکت در انقلاب مشروطه بود. با پیروزی انقلاب مشروطه، مرحله دوم فعالیت حزب اجتماعیون در ایران آغاز شد. برقراری نظام مشروطیت در ایران زمینه مساعدی برای گسترش فعالیت حزب بود. علاوه بر آن

برگزاری نخستین انتخابات مجلس شورای ملی در ایران نیز عاملی مضاعف در تشدید فعالیت حزب محسوب می‌شد. به این ترتیب اعضای حزب به سرعت دست به کار شده و به تبلیغات و تشکیل انجمن‌ها و کمیته‌های وابسته به حزب در شهرهای مختلف پرداختند. برای درک روابط موجود در جامعه آن روزگار و اقبال یا عدم اقبال عمومی به حزب اجتماعیون، به خاطرهای باید اشاره کرد که حیدرخان عمواغلی از وضعیت فعالیت حزب در تهران در نخستین ماه‌های بعد از پیروزی انقلاب مشروطه داشت. بر اثر فعالیت حیدرخان تا اوایل زمستان سال ۱۳۲۴ / ۱۲۸۵ قمری و انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی، او توانسته بود یک بخش از حزب را در تهران سازماندهی کند. بر اساس آموخته‌های نظام‌نامه، بخش مربوطه از دو مجمع خصوصی و عمومی تشکیل می‌شد که در بخش عمومی تعداد نامشخصی از میان افراد خوب بازار حضور داشتند. اما پس از انتخابات و شروع به کار تعداد زیادی از انجمن‌ها در تهران، مجمع عمومی بخش تهران حزب، از هم فروپاشید.

علاوه بر تبلیغات، کمیته مرکزی حزب تدوین برنامه‌هایی را نیز در دستور کار خود قرار داد. متن برنامه‌ها توسط فرستادگانی که هر از چند گاهی از سوی کمیته به ایران اعزام می‌شدند، مستقیماً در اختیار افرادی نفوذ قرار گرفته و بعداً نیز به طور عمومی منتشر می‌شد. پس از پایان انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی در تبریز و انتخاب نمایندگان آذربایجان در مجلس و احتمالاً اندکی قبل از حرکت آنها به سوی تهران، چند تن از فرستادگان فرقه اجتماعیون عامیون از تفلیس و باکو به تبریز آمده و با چند تن از نمایندگان آذربایجان که تندرو بودند، ملاقات می‌کنند. احتمالاً منظور از نمایندگان تندرو و رادیکال آذربایجان در دوره اول مجلس شورای ملی، سیدحسن تقی‌زاده و یارانش بودند. به هر حال، در دیدار فرستادگان حزب اجتماعیون با آنها، فرستادگان، درخواست‌هایی را با آنها مطرح می‌کنند که به‌صورت مکتوب به نمایندگان ارائه شد. رئیس مهمترین درخواست‌های فرستادگان حزب اجتماعیون به این شرح است:

الف) محدود شدن اختیارات پادشاه مستبد؛ ب) واگذاری حسق رای به کارگران، صرف نظر

حزب اجتماعیون در بوجوه منازعات با شاه و طرفدارانش، علاوه بر بازوهای اجرایی‌اش، از سویی از طریق نمایندگان تندرو و مجلس و از سویی دیگر همراهی با انتشار تعداد زیادی از جراید همسو با آن حزب (از جمله فریاد، صوراسرافیل، روح القدس و مساوات) تأثیر مهم و گسترده‌ای بر روند وقایع گذاشت.



بود اعضای تمام سعی خود را بکنند تا حقوق خارجی‌ان را در ایران، مادامی که نمایندگان قدرت‌های خارجی آزادی مردم ایران را نقض نکرده و باعث خسارتی به ایران نشده‌اند، حفظ کنند. ماده ششم اساسنامه حزب اجتماعیون، اعضای را ملزم می‌ساخت که طبق قرآن و در حد استطاعت خود، برای اداره کلی امور و همچنین خرید سلاح‌های دفاعی، به بودجه فرقه کمک کنند.

علاوه بر تجدید نظر در اساسنامه، حزب تصمیم گرفت نظام‌نامه عملیاتی جدیدی را برای فعالیت اعضای در ایران تدوین و به مورد اجرا گذارد. این اقدام در سال ۱۲۸۶ برابر با ۱۳۲۵ قمری و در اوج فعالیت‌های گروه‌ها و کمیته‌های وابسته به حزب اجتماعیون در کشور انجام شده و به مورد اجرا درآمد. با تذکر این نکته در مقدمه نظام‌نامه که «تفکر و تجربه نشان می‌دهد که بدون یک نظم مستقر و مقررات معین، پیشرفت در جامعه ناممکن است.»

متن اصلی نظام‌نامه با عنوان «هدف‌های فرقه مقدس مجاهدین ایران» با چنین عبارتی آغاز می‌شود: «بنام خداوند بخشنیده! سپس خدای را که سرور کائنات است! رحمت خدا بر مجاهدین! نفرین بر ستمگران و مستبدان!» بر اساس مفاد نظام‌نامه تمام بخش‌های حزب ملزم به اطاعت مطلق از کمیته مرکزی بودند که در قفقاز باقی می‌ماند. آن کمیته مرکب از پانزده نفر عضو تحصیلکرده، هوشمند و شایسته بود که مسئولیت نظارت دقیق بر تمام بخش‌ها و شعبه‌های فرعی فرقه را به عهده داشت. هر بخش حزب دو نوع مجمع داشت: خصوصی و عمومی. بخش خصوصی مرکب از هفت تا یازده عضو و بخش عمومی یازده تا هفده عضو بودند.

نظام‌نامه برای مجاهدین و فدائیان داشتن اسلحه و بمب را الزامی می‌دانست که در قبال رسید به امانت در اختیار رهبران قرار می‌گرفت. در تبریز نیز پس از شروع محاصره آن شهر توسط قوای دولتی از تابستان ۱۳۲۶ / ۱۲۸۵ قمری به بعد، مرکز غیبتی که در واقع همان کمیته ایالتی حزب اجتماعیون بود، دستورالعمل اساسی خود را اصلاح و متن جدیدی را به عنوان مبنای فعالیتش تدوین کرد.

از درآمد یا ثروت آنان که در قانون اساسی ایران پیش‌بینی نشده بود (پ) انجام انتخابات مجلس بر اساس حق رای همگانی؛ ت) تقسیم املاک بزرگ کشاورزی در میان دهقانان و حمایت قانونی از مالکیت دهقانان بر زمین؛ ث) واگذاری حقوق دموکراتیک به کارگران نظیر آزادی تشکل، بیان، تجمع و حق اعتصاب. در فضای ایران تازه انقلاب کرده در اواخر سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ قمری / ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ دهها و صدها گروه و انجمن تشکیل و فعالیت خود را آغاز کردند. در چنین فضای، داعیان و مبلغان حزب اجتماعیون عامیون (مجاهد) نیز به سرعت دست به کار شده و اقدام به تشکیل شعباتی با عناوین اجتماعیون و یا مجاهدین در شهرهای مختلف منطقه شمالی کردند. در اوضاع بحرانی آن ایام هر یک از واحدهای تأسیس شده به سرعت وارد فعالیت و اقدام شدند. اما به مرور زمان، فعالیت این واحدها دچار مشکل و ناهماهنگی با یکدیگر شد. در پاسخ به چنین معضلات درون‌حزبی، دستورالعمل‌های اساسی حزبی بار دیگر و با توجه به مقتضیات جدید جامعه ایران، مورد اصلاح قرار گرفت. متن به جای مانده از کمیته مشهد حزب اجتماعیون که در ششماه قبل به آن اشاره شد، نمونه‌ای از دستاورد چنین پروسه‌ای در حزب مذکور بود.

تجدید نظر در برنامه‌ها: به نظر می‌رسد با گسترش فعالیت حزب اجتماعیون در ایران، اساسنامه آن حزب نیز در برخی موارد دچار اصلاح شده باشد. بدیهی است اصلاح اساسنامه را می‌باید در چارچوب تاکتیک‌های آن حزب برای داشتن فضای هر چه بیشتر برای فعالیت و انجام اقداماتی در راستای اجرای برنامه‌های حزب در ایران قلمداد کرد. در این چارچوب وجود برخی از عبارات‌ها در اساسنامه آن حزب توجیه‌پذیر می‌شود. بر اساس ماده اول اساسنامه حزب، هر عضو بایستی برای تأمین زندگانی خود یک درآمد مشروع می‌داشت. با این حال حدود فرد، می‌باید پنهان نگه داشته می‌شد. هر عضو فرقه وظیفه داشت هر اقدام مشکوکی را که از سوی گروهی از مردم صورت می‌گرفت، به کمیته مرکزی اطلاع داده تا فرقه بتواند با تقبیح مرتکب آن، به آن پایان دهد. در متن اساسنامه همچنین تأکید شده

دستاورد و فرجام کار اجتماعیون و عامیون

قوای دولتی در اطراف آن شهر داشت. پس از شکست محمدعلی شاه در جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری / مرداد ۱۲۸۸ و برقراری مجدد نظام مشروطیت، فضای سیاسی کشور به گونه‌ای جدید شکل گرفت. در چنین فضای، پس از تشکیل حزب دمکرات، حزب عامیون به حاشیه رفته و اعضای آن (از جمله حیدرخان عمواغلی) فعالیت خود را در حزب جدید ادامه دادند.

مهم و گسترده‌ای بر روند وقایع گذارد. علاوه بر آن، برخی از وابستگان به حزب از طریق مشارکت در انتخابات برگزار شده در آن ایام در دو سطح ملی و محلی، به عنوان نماینده در مراکز تصمیم‌گیری انتخابی کشور حضور داشته و نظرات و پیشنهادهای حزبی را مطرح می‌کردند. پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی در جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری / تیر ۱۲۸۷ و انحلال دوره اول مجلس، جنگ‌های

محدوده جغرافیایی فعالیت‌شان نقش مهمی در شکل‌گیری وقایع و تأثیرگذاری بر روند رویدادها داشتند. در سطحی کلان‌تر و در بوجوه منازعات با شاه و طرفدارانش، حزب اجتماعیون علاوه بر بازوهای اجرایی‌اش، از سویی از طریق نمایندگان تندرو و مجلس و از سویی دیگر همراهی با انتشار تعداد زیادی از جراید همسو با آن حزب (از جمله فریاد، صوراسرافیل، روح القدس و مساوات) تأثیر

امیر کبیر زاده محیط اصلاح بود. آذربایجان نخستین خطه ایران بود که به یمن وجود افراد مصلح از یک سو و بلای نابه‌هنگام دو جنگ با روسیه از سوی دیگر لزوم تغییر را احساس کرد.

گزارش تاریخ تجدد ایران ۴

اصلاحات از بالا

بررسی فعالیت‌ها و اقدامات امیر کبیر در مسیرنوسازی ایران

سمیرا دره‌دشتی
خبرنگار

امیرنظام قرار می‌گرفت و همزمان عنوان خانی را نیز دریافت کرد.

• ورود به معادلات سیاسی

سفر به روسیه را باید نخستین گام جدی میرزاحمدتقی‌خان در ورود به هزارتوی سیاست دانست. این سفر حاصل غائله قتل گریبایدوف بود. واقعه‌ای که پس از شکست دوم ایران از روسیه و انعقاد عهدنامه ترکمانچای روی داده بود و می‌رفت تا بار دیگر روابط ایران و روسیه را خدشه‌دار کند. این رویداد بیش از همه عباس‌میرزا را در موقعیت دشواری قرار داد و دربار تهران از آنجا که وی مسئول اداره روابط با روسیه بود حل این مشکل را به او سپرد. شاید این بار بخت با ایران یار بود که روسیه به سبب درگیری با عثمانی، سر جنگ با ایران نداشت. با این حال بنا بر درخواست پاسکویچ فاتح جنگ‌ها، عباس‌میرزا باید یکی از برادران یا پسران خود را به منظور عذرخواهی همراه با هیأتی به دربار روسیه می‌فرستاد اما قبول این وظیفه کار آسانی نبود و گمان می‌رفت شخصی که این مسئولیت را قبول کند زنده از روسیه باز نخواهد گشت. سرانجام شاهزاده پسر هفتم خود خسرومیرزا را با هیأتی روانه روسیه کرد. در این سفر میرزاحمدتقی‌خان به دبیری میرزاحمدخان زنگنه امیرنظام گماشته شد. این سفر ده ماه و پانزده روز به طول انجامید و خسرومیرزا و همراهانش چنان ادب و متانتی در دیدار با امپراتور روسیه به خرج دادند که امپراتور نه تنها تشبیه دشواری را بسرای ایران در نظر نگرفت و به مجازات خاطیان رضایت داد، نیمی از غرامت باقی‌مانده از جنگ‌ها را پیشکش شاهزاده خسرومیرزا کرد. به این ترتیب نخستین مأموریت میرزاتقی‌خان قرین پیروزی بود.

با درگذشت عباس‌میرزا و پس از آن فتعلی‌شاه، از آنجا که عهدنامه ترکمانچای ادامه سلسله قاجار در خاندان عباس‌میرزا را تضمین کرده بود، محمدمیرزا فرزند عباس‌میرزا از تبریز راهی پایتخت شد تا تاج شاهی بر سر گذارد و البته در این سفر وزیر او میرزاابوالقاسم فراهانی وی را همراهی کرد. میرزاتقی‌خان امیر کبیر اما در تبریز باقی ماند و عهددار سمتی مشابه آنچه قائم‌مقام پیش‌تر داشت، در دستگاه حکومت فریدون‌میرزا فرزند پنجم عباس‌میرزا و حاکم جدید تبریز شد البته مدتی بعد محمدشاه حکومت آذربایجان را به برادر تنی خود قهرمان‌میرزا واگذاشت که این امر در موقعیت‌های تغییراتی ایجاد نکرد. میرزاتقی‌خان در سال ۱۲۵۳ خ. حالیکه سمت وزارت نظام را در آذربایجان کسب کرده بود، به همراه ناصرالدین‌میرزا ولیعهد که تنها هفت سال داشت و امیرنظام زنگنه راهی ایروان شد تا با امپراتور روسیه دیدار کنند. در این زمان محمدشاه سخت درگیر اوضاع هرات بود و این موضوع کنار مهاجران ایرانی در روسیه و اتباع روسی حاضر در ایران سرفصل گفت‌وگوهای دو طرف در طول یک هفته حضور هیأت ایرانی بود.

با درگذشت محمدخان زنگنه امیرنظام و پس از آن شاهزاده قهرمان‌میرزا، امور آذربایجان یکسره در کف میرزاتقی‌خان قرار گرفت. این افزایش قدرت با سعایت دشمنان به ویژه حاجی میرزا آقاسی که بعد از قتل میرزاابوالقاسم قائم‌مقام در پایتخت عهددار صدارت عظمی بود، همراه شد. به همین سبب میرزاتقی‌خان را راهی مأموریت دشوار ارزنه‌الروم کرد. شکست در این مأموریت می‌توانست حذف از صحنه سیاست

را برای میرزاتقی‌خان به همراه داشته باشد. این مأموریت در حدود سه سال (۱۲۵۹-۱۲۶۲ ق.) به طول انجامید و با معاهده‌ای قابل قبول به منظور تقسیم مناطق مورد مناقشه میان ایران و عثمانی خاتمه یافت.

در این هنگام که جریان کشمکش‌های داخلی بهمن‌میرزا حاکم آذربایجان به روسیه پناهنده شد و با فرار وی دربار ایران تصمیم گرفت ناصرالدین‌میرزا ولیعهد را به سنت گذشته به حکومت آذربایجان منصوب کند. میرزاتقی‌خان بار دیگر به سمت سابق خود یعنی وزارت نظام در تبریز ابقا شد ولی به واسطه تجربه و کاردانی توانست در بدو ورود ولیعهد بسیاری از مخالفان را سرکوب کند و اوضاع بهم ریخته آذربایجان را سامان دهد. محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۴ در گذشت اما زمانی این خبر به تبریز رسید و ولیعهد قصد عزیمت به پایتخت به منظور به دست گرفتن تاج و تخت را کرد که هیچ پولی در خزانه نبود تا این سفر را میسر کند. ناصرالدین‌میرزا از وزیر و پیشکار خود نصیرالملک تقاضا کرد که راه‌حلی پیدا کرده و مبلغی را به منظور این سفر فراهم کند اما وزیر در انجام این امر ابراز ناتوانی کرده سپس ناصرالدین‌میرزا ناامیدانه از میرزاتقی‌خان وزیر نظام که مورد اعتماد و احترام مردم تبریز بود، چاره جویی کرد؛ میرزاتقی‌خان هم موفق شد از یکی از بازرگانان تبریز مبلغ سی هزار تومان به عنوان وام و به واسطه وزیر مختار انگلستان مقدار دیگری نیز از یک بازرگان یونانی دریافت کند. به این ترتیب ناصرالدین‌میرزا در حالی که تنها هفده سال داشت سه روز پس از درگذشت پدرش در تبریز تاجگذاری کرد و فرادای آن روز به همراه شماری از سران کشوری و لشکری و ملازمان عازم پایتخت شد.

شاه هفده‌ساله به سوی محل حکومتش می‌رفت اما مخاطرات زیادی را پیش‌رو داشت چرا که مدعیان دیگری نیز به طرف پایتختی می‌رفتند که جز آشوب میراث دیگری نداشت. خزانه خالی ناشی از جنگ‌های پیاپی، بیماری شاه و عدم کفایت حاجی میرزا آقاسی که موجب شده بود دشمنان و مدعیان علیه او و حکومت وارد عمل شوند، شرایط را بسیار پیچیده کرده بود و این تنها شامل پایتخت نبود بلکه دیگر نواحی کشور نیز سخت از این آشفتگی در رنج بودند. شاه جوان برای اداره ایمن امور نیازمند دست‌های یاری‌دهنده بود و چه کسی را در حلقه اطرافیان توانا تر از میرزاتقی‌خان که تمام سال‌های حضور در تبریز را در سایه قدرت و کفایتش در آراشی گذرانده بود، می‌توانست پیدا کند؟ به این ترتیب در میانه راه به میرزاتقی‌خان لقب «امیرنظام» که سال‌ها پیش بعد از درگذشت محمدخان زنگنه باید دریافت می‌کرد را داد. وقتی شاه جدید به تهران رسید، همگان می‌دانستند که مجال برای جدال سر صدارت نمانده است و صدراعظم آینده وی به یقین میرزاتقی‌خان خواهد بود. ناصرالدین شاه در همان شبی که بر تخت نشست به امیرنظام لقب «تابک اعظم» داد و به این ترتیب بچه کربلایی بازیگوشی که در کلاس‌های درس خانه ارباب سرک می‌کشید و از ضعف بینایی میرزای بزرگ استفاده می‌کرد تا زمانی که خسته می‌شد، به جای ایستادن در محضر او، روی صندلی بنشیند، به بالاترین القاب مملکت دست یافت.

• اصلاحات امرانه

امیر کبیر زاده محیط اصلاح بود. آذربایجان نخستین خطه ایران بود که به یمن وجود افراد



مصلح از یک سو و بلای نابه‌هنگام دو جنگ با روسیه از سوی دیگر لزوم تغییر را احساس کرد. به علاوه آذربایجان به دلیل موقعیت جغرافیایی و رونق بازرگانی با آن‌سوی مرزها در تماسی دائم بود که این امر در آگاهی مردم آن دیار نقشی چشمگیر داشت. امیر پرورش‌یافته خانه‌ای بود که اربابانش نخستین تلاش‌گران در مسیر دگرگونی نظم کهن و درافکنندگان راهی نو به منظور حرکت به سوی پیشرفت بودند. شاید بی‌براه نباشد اگر ادعا کنیم عقب‌ماندگی در ایران برای نخستین‌بار در آن دیار و در آن خانه فهم شد. بنابراین عجب نیست که پرورش‌یافته چنین محیطی که مفهوم شکست به دلیل ضعف و عقب‌ماندگی را درک کرده و در جوار اندیشمندترین مردان روزگار چاره‌جویی آموخته است، درصدد اصلاح برآید. بنابراین حتی پیش از آنکه به لقب آتابک اعظم مفتخر شود، در آذربایجان فعالیت‌هایی را آغاز کرده بود. نکته مهم دیگری که در پرورش او به عنوان یک مصلح نقشی اساسی داشت، آن بود که وی در دستگاه سیاسی ایران بارها نقش دیپلمات را بازی کرد و در معاهدات و دیدارهای مهم سیاسی با روسیه و عثمانی شرکت داشت. هر دوی این کشورها به سبب نزدیکی بیشتر با اروپا نسبت به ایران توسعه‌یافته‌تر به شمار می‌رفتند و این امر سبب شد تا امیر کم و بیش از آنچه در کشورهای غربی روی داده است مطلع شود. نکته آخر آنکه امیر کبیر سال‌ها در آذربایجان امیر نظام بود؛ جایی که در اثر شکست ایران از روسیه بیش از هر چیز عقب‌ماندگی آن احساس و لزوم اصلاح آشکار شده بود و اولین تغییرات نوگرایانه درون همین سیستم نظامی در ایران آغاز شد.

بنابراین او در مدت کوتاه سه سال و یک ماه و بیست و هفت روزی که زمام امور را در دست داشت، سلسله اقداماتی را آغاز کرد که تا سال‌ها پس از وی ادامه داشت و منشاء تأثیرات عمیقی در تاریخ ایران شد. این اقدامات شامل طیف مختلفی از اصلاحات نظامی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و قضایی می‌شد و تا هنگام عزل و قتل او در کاشان استمرار داشت.

امیر ادامه اصلاحات قشون را در دستور کار قرار داد و آموزش نظام به سبک غربی که از دوران عباس‌میرزا آغاز شده بود را ادامه داد. همچنین کوشید قانون را وارد نظام کند تا از این طریق ضامن امنیت کشور شود. مشهور است در مسیر حرکت ناصرالدین‌شاه به تهران به سپاهیان همراه او دستور داده بود که در عبور از شهرها و روستاها حق تعدی به مال مردم را ندارند و برای خطاکاران مجازات‌های بسیار سنگینی را ترتیب داده بود که در پاراهای از موارد حتی با جرم صورت گرفته هیچ تناسبی نداشت. به مدد همین نظم،

با استفاده از امکانات و اختیاراتی که جایگاه امیر به او اعطا می‌کرد، صورت می‌گرفت. به عبارت دیگر این شخص امیر بود که محور تمامی این اقدامات قرار گرفته بود. هرچند زمان امیر کوتاه و اعمال برای اصلاح بسیار بود اما آشکارا در بسیاری از موارد روحیه محافظه‌کار او از یک سو و غرور شخصی‌اش از سسوی دیگر تمایل برای دگرگونی‌های نهادی بزرگ و قیام علیه ساختارهای سنتی را از وی سلب می‌کرد.

• مواجهه ناقص امیر

در بسیاری از متونی که از امیر سخن رانده‌اند، وی را مردی وطن‌پرست دانسته‌اند؛ از آن‌رو که سیاست موازنه منفی را در پیش گرفته و سعی کرده که دست‌ود قدرت استعمارگر را از خاک ایران کوتاه کند. در گزارش‌های که وزیرمختار انگلستان شیل به پالمستون می‌نویسد، در رابطه با امیر می‌آورد: «مخالف با روسیه است اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد و نیز تصور نمی‌کند که انگلستان خیرخواه ایران است.» همچنین وی را مبدع ایده قدرت نسوم در عرصه سیاست خارجی نیز دانسته‌اند. مسیری که بعدها به صورت روشن‌تر توسط دیگر مصلحان سیاسی پیگیری شد و به منظور کوتاه کردن دست روسیه و انگلستان کوشش شد نیروی سومی که در منطقه حضور یافته بود یعنی آمریکا، به بازی گرفته شود.

باید پذیرفت امیر کبیری که امروزه ما وارث آن هستیم، محصول تاریخ‌نگاری رسمی و البته به باور بسیاری، محصول قلم مورخ نامدار «فریدون آدمیت» است. وی درون گفتمانی اقدام به نگارش کتاب «امیر کبیر و ایران» کرد که تبلیغ ملی‌گرایی یکی از مشخصه‌های بارز آن بود. به عبارت دیگر در عصر آدمیت و دیگر مورخان و پژوهشگرانی که امیر کبیر را بازخوانی کردند، بود که ملی‌گرایی به تبعیت از آنچه در غنرب روی داده بود، معنا می‌یافت. در حالی که در زمانه امیر مردمان این سرزمین هنوز رعیت بودند که در بهترین حالت حاکمان و کارگزارانی چون امیر مراعات حال آنان را می‌کردند. بنابراین، این شیوه تاریخ‌نگاری امیر کبیر را از درون تاریخ بیرون کشید و به عنوان یک نماد، ردای ملی‌گرایی بر تن او کرد. به علاوه بسیاری از مفاهیم مدرن دیگری که بر امیر کبیر بار شده است هنوز در جامعه ایران نضج نیافته بود و در آن دوران تازه در حال انتقال بود. به عبارت دیگر اصلاحات امیر اگرچه در زمانه خود پیشرفته به شمار می‌رفت ولی در مجموع این اقدامات همچنان برآمده از نظم سنتی بود و در جهت تعدیل و اصلاح همان رسیدگی به وضعیت رعایا، کوتاه کردن دست طمع‌کاران و جاه‌طلبی اشراف و به کارگیری اشخاص طبقات پایین بر حسب لیاقت را بیش از آنکه بتوان مرهون یک مسیر مدرن مردمگرایانه قلمداد کرد، باید ناشی از پایگاه طبقاتی شخص امیر دانست.

بنابراین اگرچه امیر در محدوده مکانی و زمانی خود منشاء تغییرات بسیاری شد اما این تغییرات عمدتاً آنچنان بود که با درگذشت او امکان استمرار نیافت، چرا که تلاشی برای دگرگونی اساسی در نظم کهن صورت نگرفته بود و پایه‌های نظم گذشته چنان مستحکم بود که تغییرات پدیدآمده، خللی در آن ایجاد نمی‌کرد و تنها نقش سدی موقت را داشت که با برداشته شدن آن بار دیگر همه چیز به روال گذشته خود بازگشت.

اشراف‌زاده دموکرات

ترجمه جلد دوم دموکراسی در آمریکا بار دیگر نام توکوویل را در ایران مطرح کرده است



آنچه اهمیت دارد و باید با آن جنگیده نه هرج و مرج است و نه استبداد. فقط بی‌قیدی و بی‌تفاوتی مردم است که می‌تواند منشأ بروز هرج و مرج یا ظهور خودکامگی شود.

الکسی دو توکوویل
جلد دوم دموکراسی در آمریکا

الکسی دو توکوویل از اولین پژوهندگان و سیاست‌شناسان روزگار معاصر است که به آنها «عالم به دانش سیاست» می‌گویند. خصوصیت چنین دانشمندی این است که نه فیلسوف است و نه حقوق‌دان و نه مورخ ولی در عین حال به همه این معارف وقوف و حتی چیزی بیش از آن دارد و از جهت قدرت تحلیل و وسعت نظر از سایر نویسندگان لیبرال پیشی می‌گیرد. توکوویل از همان اوان جوانی به دو چیز سخت دل‌بسته بود؛ فکر کردن در باب مسائل تاریخ تطبیقی



دموکراسی در آمریکا
جلد دوم: دفتر دوم
ترجمه بزرگ نادرزاد
فرهنگ جاوید/ ۱۰۲ صفحه/ ۱۵۰۰۰ تومان

و همکاری کردن با دولت به قصد تأمین رفاه عام و این فقره اخیر را فضیلت اساسی میراث آریستوکراسی فرانسه می‌دانست. الکسی دو توکوویل در همان سال‌هایی که ناپلئون از نیروی دریایی بریتانیا شکست خورد و یازده سال بعد از پایان دوره پرسیشانی و هرج و مرج متعاقب انقلاب ۱۷۸۹، یعنی در ۲۹ جولای ۱۸۰۵ (۷ مرداد ۱۱۸۴) در پاریس متولد شد و ۵۴ سال بعد در ۱۸۵۹ به علت ابتلا به بیماری سل در شهر کن گذشت. خانواده الکسی از اعیان یک خانواده اصیل اشرافی و زمین‌داران بزرگ منطقه نورماندی فرانسه بود. یکی از اجدادش در نبرد هیستینگز شرکت داشت؛ این جنگ بین نورمان‌ها و ساکسون‌ها در اکتبر ۱۰۶۶ رخ داد و از مشهورترین پیکارهای تاریخ است که نورمان‌ها به سرکردگی ویلیام فاتح (گیوم) ساکسون‌ها را در هم شکستند. نسب مادربزرگ پدری توکوویل به سن لویی (لویی نهم، پادشاه فرانسه در ۱۲۷۰ - ۱۲۱۴) می‌رسید و افراد خانواده‌اش انقلاب ۱۷۸۹ و سال‌های غم‌انگیز بعد از آن را هنوز به یاد داشتند. پدر و مادر توکوویل در دوره «حکومت وحشت» به زندان افتادند و اگر روسپی‌ساز شده بود سرنوشت آنان هم مشابه پدربزرگ، مادربزرگ، عموها و عموزاده‌های الکسی می‌شد که زیر تیغ گیوتین رفته بودند. پدر و مادرش از تیغ گیوتین نجات یافتند، اما اثر و تبعات زندان در چهره و زندگی‌شان ماندگار شد؛ موی سر پدرش، هروه (برو) در ۲۴ سالگی سفید شد و مادرش، لوییز پس از زندان علیل و عصبی بود. الکسی در کودکی داستان‌های هراس‌انگیز انقلاب را از زبان افراد خانواده می‌شنید و نمی‌توانست تحت تأثیر آنها قرار نگیرد. خانواده توکوویل عمیقاً مذهبی بودند و واضح بود که تربیت اولیه الکسی را به یک روحانی بسپارند. بعدها توکوویل جوان در مدرسه سلطنتی شهر مس فلسفه و معانی و بیان تحصیل کرد. توکوویل از همان کودکی از تعصبات دیرینه خانوادگی دوری جست و یقین داشت که دوران اشرافیت به سر رسیده و در غرب جامعه‌های نوین - که آن را «جامعه دموکراتیک» نامید - پدید می‌آید. این اعتقاد او را پاری داد تا از سوسه‌های اخلاقی که در

اوایل سده نوزدهم دامنگیر بسیاری از افراد طبقه وی بود بپرهیزد. توکوویل در دانشگاه پاریس درس حقوق خواند و بعد از احراز صلاحیت علمی در ۱۸۲۷ به سمت معاونت قاضی محاکم دادگستری شهر ورسای منصوب شد و مدتی در این سمت کسب تجربه کرد، اما این شغل برای فکر بلندپرواز او ملال‌آور بود. در سال‌های ۱۸۲۷ و ۱۸۲۸ توکوویل دیگر کاملاً لیبرال شده بود. با برادرش ادوار سفری به ایتالیا رفت و دفتر خاطراتی که در این سفر با خود داشت پر است از شوق و ذوق آزادی فردی و سیاسی، به اشرافیت ناپل می‌تازد که به جای دفاع از حقوق همگانی، خود را تسلیم خودکامگی شاه کرده است. در ۱۸۳۱ به آمریکا سفر کرد تا درباره طرز اداره زندان‌های آن کشور تحقیق کند. شور و حرارت جامعه مدنی در آمریکا توکوویل را متقاعد کرد که در جست‌وجوی خویش برای الگوی اصلاحات در فرانسه به حق سراغ آمریکا رفته است. در ۱۸۳۳ با همکارش همسفرش گوستاو دو بومون کتابی باعنوان «نظام زندان در آمریکا» نوشت و در ۱۸۳۵ جلد نخست کتاب مهم «دموکراسی در آمریکا» را منتشر کرد. موفقیت آن از حد انتظار توکوویل بسیار بیشتر بود؛ روایه کولار او را «منتسکیوی تازه» نامید. در تابستان ۱۸۳۵ دیدار از انگلستان و تفحص در احوال مردم آن‌جا او را بر سر ذوق آورد و با تعریف و تمجید از متفکران برجسته ویگ و رادیکال‌هایی چون جان استوارت میل تصمیم گرفت مجله دیگری بر «دموکراسی در آمریکا» بنویسد و اثر جامعه دموکراتیک را بر اندیشه و حیات و عادات و آداب پی‌جویی کند. به همین خاطر که جلد دوم شامل مفاهیمی نوظهورتر از جلد اول بود، بسیار پیش از آن‌چه که تصور می‌کرد به درازا کشید و مایه زحمتش شد. در ۱۸۳۶ مقاله‌ای تحت عنوان

«وضع اجتماعی و سیاسی فرانسه قبل و بعد از انقلاب» نوشت و در ۱۸۳۷ رساله‌ای در باب «استمرار فقر» به‌عنوان یک پدیده اجتماعی دائم منتشر کرد. در ۱۸۳۹ به وکالت مجلس انتخاب شد و لایحه‌ای درخصوص العای برده‌داری ارائه کرد. مشغله سیاسی وقت‌گیر بود و نگارش جلد دوم «دموکراسی در آمریکا» را بسیار کند و شتاب با استقبال جلد نخست رویه‌رو نشد و این چندان هم غیرطبیعی نبود، چرا که جلد دوم دارای مباحثی بدیع و کیفیتی تجریدی‌تر است. دهه



۱۸۴۰ روی هم رفته برای توکوویل سال‌های دشوار و ناخوشایندی بود. دریافت که برای امور پارلمانی همانند کارهای قضائیه مهارت لازم را ندارد. همواره غرق در اندیشه بود، از این رو از عهده تدابیر پارلمانی و سروکله‌زدن با همکاران برنمی‌آمد. خطابه در مجامع عمومی به سبب صدای نازکش بسرای او غذایی بود؛ روزهای متوالی با اضطراب نطقی را آماده می‌کرد. همین که تمام می‌شد گرفتار چنان اختلال معده‌ای می‌شد که نمی‌توانست چیزی بخورد. هرچند در سیاست نظری چیره‌دست بود در سیاست عملی چندان توفیقی نداشت، اما ناامید نشد. در ۱۸۴۸ فیلیپ، پادشاه فرانسه سقوط کرد و برادرزاده ناپلئون به نام لویی ناپلئون بناپارت رئیس‌جمهور فرانسه شد و در ۱۸۴۹ توکوویل تولیت وزارت خارجه او را قبول کرد. در دوران کوتاه وزارت خود گرفتار عواقب مداخله فرانسه در انقلاب رم و بحران پناه بردن انقلابیون روسیه و اتریش - مجارستان به ترکیه بود؛ این مشکلات مجالتی برای موفقیت‌های چشم‌گیر باقی نگذاشت. به تدریج سلامت مزاجی توکوویل خدشه‌دار شد و در ۱۸۵۰ اولین نشانه‌های بیماری سل در او رؤیت شد. در ۱۸۵۱ پیشنهاد تغییراتی در قانون اساسی فرانسه داد تا لویی ناپلئون نتواند به کودتا متوسل شود، اما لویی ناپلئون مجلس را منحل کرد و کودتا به راه انداخت و ۷ میلیون و ۵۰۰ هزار فرانسوی کودتا را تأیید کردند و در ۱۸۵۲ لویی ناپلئون امپراتور فرانسه شد و توکوویل فهمید چاره‌ای جز ترک خدمت دولتی ندارد؛ بنابراین دست از سیاست کشید و به سیاحت و تحقیق پرداخت و علاوه بر خاطرات خود کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» را هم نوشت.

تئاتر و دموکراسی

توکوویل در جلد دوم دموکراسی در آمریکا نفوذ جامعه اشرافی و جامعه دموکراتیک بر اندیشه، عادات و آداب را بررسی کرده است

اندیشه فعلی دستاورد کشمکش‌های طبقاتی گذار از اشراف‌سالاری به دموکراسی است. وضوح جلد نخست «دموکراسی در آمریکا» موجب شد این کتاب در ردیف یکی از پرخواننده‌ترین آثار اندیشه سیاسی درآید، اما همین خصلت مانع توجه به محتوای نظری بحث توکوویل شد و به قول لری سیدنتاپ هیچ نویسنده‌ای چنین موشکافانه ارتباط شکل‌های دولت، شرایط گوناگون اجتماعی و مخاطرات اخلاقی را با یکدیگر نکاویده است. با این حال جایگاه توکوویل در سنت اندیشه سیاسی مبهم و نامشخص است. به اعتقاد لری سیدنتاپ این ابهام دو علت عمده دارد: یکی آن‌که توکوویل، برخلاف نخستین فیلسوفان بزرگ و مدرن سیاسی چون هابز، لاک و رسو استدلال خود را بر فرضیات صریح درباره طبیعت انسان بنا نمی‌کند و از چنان مقدماتی به استنتاج نمی‌رسد. دوم آن‌که توکوویل برخلاف نظریه‌پردازان بعدی سده نوزدهم همانند مارکس، دورکیم یا ویر علم‌الاجتماع تازه‌ای را پیش نمی‌کشد یا آثار خود را با گفتاری در زمینه روش علمی آغاز نمی‌کند. وقتی نوشته‌های او را در کنار متفکران مدعی «علمی» بودن قرار می‌دهیم، بیشتر هم‌تراز هنرمندان به نظر می‌رسد. نوشته‌های او روشن،

سرراست، سرشار از احساس و آشکارا در پی شکل دادن به تمایلات خواننده است. از این رو در تحلیل‌های سیاسی و تاریخی خود برای خلیقات ملی اهمیت فراوانی قائل می‌شود که غرض از آن مجموعه عقاید ایمانی و ارزش‌های اخلاقی، معتقدات سیاسی، تربیتی و دینی و سلوک روزمره انسان است که بر حسب این‌که از چه زوایای به آن نگاه کنیم می‌توان به‌طور کلی به آن «سبک فرهنگی» گفت و هم می‌توان تعبیر «روانشناسی سیاسی» را درخصوص آن به کار برد. زنده‌یاد رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای که مانند توکوویل دستی هم در سیاست داشت و در دوره بیستم مجلس شورای ملی نماینده میان‌دوآب بود و بعد از انقلاب هم یکی از نمایندگان آذربایجان در مجلس خبرگان قانون اساسی بود در سال ۱۳۴۷ جلد اول «دموکراسی در آمریکا» را از روی نسخه انگلیسی آن و با عنوان «تحلیل دموکراسی در آمریکا» به فارسی ترجمه و انتشارات زوار آن را منتشر کرد و پس از ۳۶ سال انتشارات علمی و فرهنگی در سال ۱۳۸۳ این کتاب را بار دیگر منتشر کرد، اما در این همه سال ترجمه جلد دوم «دموکراسی در آمریکا» مغفول مانده بود تا این‌که بزرگ نادرزاد

که دانش‌آموخته دانشگاه ژنو سوئیس است تصمیم به ترجمه آن گرفت. ۱۹۶۴ در دانشگاه ژنو استاد تاریخش به نام پروفیسور مونیه یک سال تمام دربار توکوویل تدریس کرد و او شیفته توکوویل شد. به‌خاطر طولانی شدن فرآیند ترجمه و به پیشنهاد ناشر قرار است ترجمه جلد دوم «دموکراسی در آمریکا» در چند دفتر منتشر شود که تاکنون دو دفتر از جلد دوم منتشر شده است. دفتر اول که سال ۱۳۹۴ منتشر شد مضمّن ۱۰ گفتار بود و دفتر دوم که به تازگی منتشر شده مشکل از ترجمه ۱۱ گفتار دیگر از جلد دوم است. اصل جلد دوم کتاب «دموکراسی در آمریکا» مضمّن ۷۵ گفتار است و ۴۲۸ صفحه دارد. جلد دوم «دموکراسی در آمریکا» بدیع و تهورآمیز است و بسیار به تحیل خواننده نیاز دارد و بدین سبب موفقیت آنی و همه‌جانبه جلد اول را نیافت. کانون توجه جلد دوم در درجه نخست سیاسی نیست، گر چه در بخش‌هایی توکوویل به مضمون‌های قبلی بازمی‌گردد. او در بیشتر صفحات این جلد سرگرم بررسی نفوذ دو نوع جامعه یعنی جامعه اشرافی و جامعه دموکراتیک بر اندیشه، حسیات و عادات و آداب - یعنی خلیقات - است. توکوویل در گفتار یازدهم که «شر و ترویج هنر در آمریکا» و غرض

از آن نام دارد، می‌نویسد وقتی به کشوری سفر می‌کنند و می‌بینند در زمینه هنر چندین اثر تحسین‌برانگیز دارد دیدن این پدیده‌ها چیزی به اطلاعات او درباره وضع اجتماعی و قانون اساسی آن کشور اضافه نمی‌کند، اما اگر ببیند در آن کشور محصولات هنری اکثراً ناقص و ناتمامند و به حد ففور زبردست‌وپا ریخته‌اند و قیمت آنها بسیار نازل است مطمئن می‌شود نزد این ملت اصل امتیازات به ضعف می‌گراید و طبقات اجتماعی شروع کرده‌اند به هم آمیختن که مآلاً به اختلاط کلی خواهند انجامید: «در جوامع اشرافی تابلوهای نقاشی را در مقیاس‌های بزرگ می‌سازند و در کشورهای دموکراتیک انبوهی از صحنه‌ها و منظره‌های محقر را به دیوارها می‌آویزند. در جوامع اشرافی تندیس‌ها را از جنس برنز می‌ریزند و در جوامع دموکراتیک مجسمه‌ها را از گچ می‌سازند.» توکوویل در گفتار نوزدهم با عنوان «ملاحظات چند درباره هنر تیاتر نزد ملل دموکرات» معتقد است: «وقتی انقلابی که وضع اجتماعی و سیاسی یک ملت اشرافی را دگرگون کرده است در ادبیات تجلی می‌کند، معمولاً ابتدا در حوزه تئاتر خودنمایی می‌کند و همان‌جاست که همیشه قابل تماشا باقی می‌ماند.» به باور توکوویل نمایش‌نامه‌نویسان

کشف می‌کنند که سلیقه عمومی به چه طرفی تمایل محرمانه دارد. در نتیجه نوشته‌های‌شان را به همان طرف سوق می‌دهند و نمایش‌نامه‌ها بعد از این که نشان دادند انقلابی ادبی در شرف صورت گرفتن است خود باعث تحقق قریب‌الوقوع آن می‌شوند و نتیجه می‌گیرد: «گر می‌خواهید پیشاپیش درباره ادبیات ملتی که متقاضی دموکراسی شده قضاوت کنید، آثار نمایشی و تئاتر آن را مطالعه کنید.» به اعتقاد توکوویل در ملل اشرافی هم نمایش‌نامه‌ها دموکراتیک‌ترین بخش ادبیات را تشکیل می‌دهند: «تماشاخانه‌های ملل اشرافی همیشه پر از تماشاگرانی بوده که منسوب به طبقه اشراف نبوده‌اند. نکته آن‌که فقط در تماشاخانه‌ها بوده که طبقات راقیه با عناصر متعلق به طبقات متوسط و فرودین آمیزش پیدا کرده‌اند و رضایت داده‌اند به این‌که حتی اگر عقیده و رأی اینان را قبول نمی‌کنند، لااقل تحمل کنند که این طبقات نظر خود را بدهند.» با چنین تحلیل‌های نساب و بدیعی‌ای کاش توکوویل زنده می‌ماند و تحلیلش را درباره رابطه سینما و دموکراسی و نقش هالیوود در تجسم روای آمریکایی و صدور آن به دیگر نقاط دنیا ارائه می‌کرده حتماً تحلیلی خواندنی و بدیع ارائه می‌داد.

ابراهیم و آتش

رقتارهای سیاسی احمد شاملو نمادین بودند

و برآمده از نگاهی متعهد و شاعرانه

«آتش» نام مجله‌ای است که در سال ۱۳۵۷ در تهران منتشر شد. این مجله در ابتدا به‌عنوان نشریهٔ ادبی و فرهنگی فعالیت می‌کرد، اما به‌تدریج به‌عنوان یکی از مراکز اصلی تفکر و نقد اجتماعی در ایران شناخته شد.

مهدی یزدانی خرم نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

سال‌هاست که از مرگ احمد شاملو می‌گذرد. و سال‌هاست که هنوز برای مُردنش مرثیه می‌نویسند. مرگی که جنبه‌های نمادین فراوانی داشت در دل خودش. در واقع از لحظهٔی که مرگ او در دوم مرداد ماه شکل دیگری از حیات برای او آغاز شد که پر توان و مملو از ماجراها و هیجان‌های ریز و درشت روایی بوده است. شاملو در ذهن اکثریت مخاطبان خود تبدیل شد به نماد. نمادی که هم درش وضعیت قدیس‌واره‌گی وجود داشت، هم توسل به آن نشانه‌ای بود از مقاومت علیهٔ تنگناهای زیست برآمده از تندروی‌ها. احمد شاملو نه به عنوان یک شاعر، که در مقام آبرمردی تصویر شد که بیش از هر چیز به تعهد روشنفکرانه‌اش استعانت می‌شد و می‌شود. هرچند در تمام این سال‌هایی که از مرگ او گذشتهٔ کماکان خوانش شعر، ترجمه‌ها و شنیدن صدایش ادامه دارد و در سال‌مرگ‌اش، دوم مرداد یا تولدش بیست و یک‌ام آذر فراوان دربارش نوشته می‌شود ولی عملن جای وضعیت انتقادی نسبت به او خالی‌ست و کمتر می‌توان درباره‌ی شاملو خواند و شنید که چیزی جز ستایش یا خاطره باشد. کافی‌ست نگاه کنید به انبوه یادنامه‌هایی که به شکل کتاب برای او درآمده است. اکثر این کتاب‌ها مملو از خاطرات و نظرات کمرمقی هستند که شاید یک بار خواندن‌شان خالی از لطف نباشد اما نمی‌تواند هاله‌ای را که دور او تشکیل شده بشکافد و به تصویر بدون رتوش‌اش نزدیک شود. یکی از مهم‌ترین وجوهی که در تمام این سال‌ها کمتر به آن اشاره شده نگاه سیاسی احمد شاملوست. نگاهی که در مقالات یا سخن‌رانی‌ها و برخی رفتارهای بیرونی‌اش تبلور مشخصی داشت. شاملو که مانند بسیاری از هم‌نسلان‌اش قیای روشنفکری را بر شانه‌ی خود می‌دید و در این سکوت نیز فرو رفته بود نسبت به وضعیت سیاسی معاصرش در دوره‌های مختلف واکنش نشان داد. واکنش‌هایی که متفاوت بودند و بسیاری‌شان هم در حافظه‌ی تاریخ محو و گم شدند. اما فارغ از انبوه ستایش‌نامه‌ها یا هرزگوه‌هایی که برای او منتشر شد در تمام این سال‌ها، فارغ از طرفدارانِ دوآتشه و دشمنانِ بعضن ناجوانمردش چرا نمی‌توانیم به ساحت او بدون نگرانی نزدیک شویم؟ بی‌تردید یکی از دلایل مهم‌اش «شبان‌بودن» این شاعر بود. مردی بزرگ و قدرتمند که به واسطه‌ی شعر پر طنین‌اش جایگاهی یافت که با فشارهای سیاسی و اجتماعی حکومت‌ها نیز دو چندان رفیع شد. او بی هیچ تردیدی بین نویسنده‌گان و شاعران صد سال اخیر جایگاهی خدای گونه دارد و همین امر است که باعث می‌شود کمتر بتوان به او نزدیک شد.

- شاملو و امر سیاسی**

احمد شاملو بدون شک شیفته‌ی «آزادی» بود. کلمه و مفهومی که در شعرش بارها دیده می‌شود و در سخن‌رانی‌ها و مصاحبه‌های‌اش از آن یاد می‌کند. کلمه‌ای خوش آهنگ و به شدت انتزاعی، که مرزها و جنس‌اش چندان مشخص نیست. البته این امر برای بسیاری از هنرمندانِ زمانه‌ی او متصور بود. سخن گفتن

فصل ۵: هنر و ادبیات

پرسه



شب و رسیدن به صبح امید اصل نخست بود.

- شاملوی سیاسی**

احمد شاملو روزنامه‌نگار برجسته‌ای بود و تبلور نگاه‌های سیاسی‌اش را می‌شود در نشریات پرتعدادی که سردبیری کرد، دید. از سویی او در ترجمه‌های‌اش نیز عمدتَن سراغ آثاری رفت که به وجوه سیاسی و هنری ذهن‌اش نزدیک باشند و همین امر مشخص می‌کند که شاملو چه میزان به رفتارهای برون‌گرای سیاسی و عدم هر گفت‌وگویی با قدرت‌ها اعتقاد داشت. او یادداشت‌های درخشانی درباره‌ی «آزادی» نوشته است. متن‌هایی که برخی‌شان هنوز زنده هستند اما بی هیچ تردیدی می‌توان دریافت که آزادی برای شاملو بیشتر از وجهی عملی و برونی، ارزشی نمادین داشت. برای همین است که در دایره‌ی لغات پرتعداد شعر او این کلمه در انتزاع محض تصویر می‌شود. شاملو کمتر کارِ صنفی کرد و به ندرت حاضر شد از فلسفه‌ی آزادی خود به شکلی روشن حرف بزند. به واقع روحیه‌ی ناآرام و مبارزه‌جویی او که در شعر و نثرش تبلور داشت بیش از آن‌که سیاسی باشد، برآمده از یک نگاه بیان‌گرِ شاعرانه و کلی بود که بسیاری از شاعران و نویسنده‌گان زمانه‌اش به آن دچار بودند. نباید از یاد ببریم که این امری فرو کاهنده نیست بلکه نمایان‌گر عدم درک مفاهیم مختلفِ امرِ سیاسی‌ست بین اکثر روشنفکرانِ ایرانی در سال‌های نه‌چندان دور. شاملو در باب سیاست نیز از کلیات حرف می‌زد. از شکوهٔ انسانیت، مرگِ نور، سیاهی دژخیم و مردان صبح. او به خصوص در ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب ایران از محو امپریالیسم حرف می‌زد و رنج‌کشان جهان، درواقع شاملو در مقام روشنفکر متعهدِ مدل فرانسوی شیفته‌ی خیابان بود. شیفته‌ی تحققِ آرمان‌هایی که قرار بود روزی جامعه را مملو از عدل و داد کنند و همین امر نشان می‌دهد که او تا چه حد در بسامد جهانِ شعرِی‌اش باقی مانده بود. هرچند او یکی از معترض‌ترین هنرمندان ایران بود و زمان و جایی نبود که او برای دفاع از حقی نام خودش را گرو نگذاشته باشد. این روحیه‌ی مواجحه با جلوه‌های مختلفِ ظلم که اغلب با سخن‌رانی یا یادداشت‌های کوتاه انجام

می‌شد، از شاملو شاعری ساخت بی‌نهایت سیاسی و آرمان‌گرا. او به شدت نسبت به وقایع بیرونی جامعه‌ی خود حساس بود و نشان می‌داد که می‌تواند از رویه‌ی اعتراضی به عنوان امری تاثیرگذار استفاده کند. شاید بتوان چنین ادعان کرد که روحیه و نگاهِ آرمان‌گرای این شاعر مهم هرچند پر ضرب آهنگ و پرطرفدار بود اما درش نشانِ روشنی از خرد سیاسی به عنوان امری که راه کارهای عملی داشته باشد دیده نمی‌شد.

چنین وضعیتی یک اپیدمی جمعی بود. توسل به کلمه‌ی آزادی، دم‌زدن از رویاهایی که شاید در جهانِ شاعرانه حظی فراوان می‌ساخت اما در بیرون کار کرد چندانی پیدا نمی‌کرد. از این‌روست که احمد شاملو و نگاه سیاسی‌اش مملو از تناقض‌هایی هستند که گاه به خاطر شورِ رقم خورده‌اند. بی‌تردید شخصِ شاملو می‌دانست که نظریه‌پردازِ سیاسی نیست و نمی‌توان چنین توقعی از او داشت، اما مشکل در پذیرفتن قیای روشنفکر متعهد بود که برای هنرمند تکلیف می‌ساخت که در همه‌ی حوزه‌ها ورود کند و سعی در هدایت رمه یا توده‌ها داشته باشد. ایراد اساسی این نگاه زمانی روشن می‌شود که این روشنفکران که بسیاری‌شان بهترین شاعران و نویسنده‌گان ایران محسوب می‌شوند نمی‌توانند نسبت به جنگ با عراق و فضای آن موضع‌گیری‌های روشنی داشته باشند. از سویی دیگر تندروی‌هایی که در آغاز دهه‌ی شصت از سوی انقلابیونِ مسلمان نسبت به نویسنده‌گان و شاعرانِ ایران اعمال شد، به حدی بود که آن‌ها را تا سر حد خانه‌نشینی پیش برد. گاهی مهاجرت و گاهی هم انزوا. در این فضا که جنگ نیز بسته بودن‌اش را تشدید کرده بود شاملو به کنجی رفت. کنجی که بیشتر درش نوشتن یا ترجمه حضور داشت. وضعیتِ حذفی عمیقی که او و هم‌نسلان‌اش تجربه کردند چیزی نبود که بتوان به سادگی از آن گذشت. برای همین موضع اعتراضی و کنش‌مندِ شاملو تبدیل شد به وضعیتی اعتراضی و واکنشی. او که از سوی سردمدارانِ فرهنگی تازه متهم به صفات و وضعیت‌هایی رذیله می‌شد و گاه سانسور دامن‌اش را می‌گرفت، از وضعیتِ «شاملو بوده‌گی» اش استفاده کرد. وزنه‌ای که به واسطه‌ی سال‌ها شاعری

و حضور هنری ساخته شده بود نه تعهد صرف و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی. این شمایل چنان بود که احمد شاملو را تبدیل به شخصیتی کرد که نمی‌شد به راحتی او را نادیده گرفت. در برنامه‌ی «هویت» بارها تیغ تهمت‌ها به او اصابت کرد و البته او نیز در محافل خودش سعی داشت تا برای بازترشدنِ فضا تلاش کند. به زعم من این سیاسی‌ترین و جدی‌ترین رفتارِ شاملو بود. چه او از خود به مثابه امری ممنوع‌شده استفاده کرد. امری که خواننده‌های فراوانی داشت و پایگاه‌های اجتماعی غیر قابل کتمان. جالب این‌که بسیاری از هم‌نسلانِ و هم‌راهانِ او که رفتارهای سیاسی‌شان در سال‌های قبل و اول انقلاب مانند شاملو، بیشتر نمادین و شاعرانه بود، دچار تنهایی شده و گاهی هم حذف شده بودند. این‌جا بود که به خوبی دریافتیم وضعیتِ هنری شاملوست که سپری دفاعی ساخته برای او در سال‌های مذکور. احمد شاملو در پانزده سالِ آخر زنده‌گی‌اش دریافت که باید خود را تبدیل به امری سیاسی و تدافعی کند مقابل سانسور و تندروی‌ها. خودی که نه از روشنفکری نمایشی و اغراق‌شده سرچشمه می‌گرفت، نه برآمده بود از سیاست‌ورزی حرفه‌ای و آکادمیک. بلکه قدرت‌اش را از شعر و تأثیرش به دست آورده بود. احمد شاملو هرچند هیچ‌گاه در چپ‌روی سیاسی‌اش نتوانست خطی روشن ترسیم کند و نشان دهد ریشه‌های فکری‌اش را می‌توان در کجا و کدام جریان بررسی کرد ولی به خوبی دریافت که باید راه‌اش را از جریان‌های تندروی چپ، از هر نوع‌اش به سرعت جدا کند. او مانند جلال آل‌احمد سودای ضدیت با غرب در سر نداشت و مانند شریعتی از تشیع سرخ سخن نمی‌گفت و اصلن ورودی به این ماجرا نداشت، بلکه از نقش‌شبان‌بوده‌گی‌اش که ذاتی این جنس روشنفکری‌ست استعانت جست برای ایستاده‌گی در وضع موجود. برای همین ما با چند شاملو روبه‌رو و مواجه هستیم. شاملو در مقام یک نظریه‌پرداز جدی سیاسی به هیچ‌وجه قابل درک و شناسایی نیست اما او به عنوان شاعری که به خصوص در سال‌های دهه‌ی شصت و نیمه‌ی اول دهه‌ی هفتاد از امرِ اعتراضی برای حفظ ایده‌های

خود استفاده کرد صاحبِ کنشی‌ست سیاسی. شاید این امر در روز تشییع جنازه‌اش به خوبی خود را نشان داد. چه او نتوانست از یک نگاه انتزاعی سیاسی که درش واژه‌ها هرچند زیبا اما کم کارکرد بودند، به یک مفهوم سیاسی تبدیل شود. مفهومی که درش جنسی از توجه به مضامین بزرگ و همیشه‌گی انسانی دیده می‌شد. پس او از جایگاهی رئالیستی به سوی جهانی فراتر حرکت کرد و همین نکته است که گاهی باعث شده از او قدیسی تمام‌قد بسازند. احمد شاملو در نگاه‌های سیاسی‌اش به عنوان یک روزنامه‌نگار یا فعال اجتماعی مجموعه‌ای از تناقض‌ها، شوره، شاعرانه‌گی و احساس بود. چیزی که شاید جذاب به نظر برسد اما قابلیت گفت‌وگو و چانه‌زنی با قدرت‌ها را ندارد و وجهی سمبلیک پیدا می‌کند. همان طور که یانینس ریتسوس با نرودا و ناظم حکمت نیز چنین بودند. هرچند مورد آخری بیش از هر چیز به خاطر درگیری‌های‌اش سر مساله‌ی کردها با دولت خودکامه‌ی ترکیه مشکل داشت. حالا بعد نزدیک به دو دهه از مرگِ شاعر می‌توان دید که او هنوز جایگاه نمادین‌اش را حفظ کرده ولی رفتارهای سیاسی‌اش در این زمانه کارکرد چندانی ندارند. و این نکته‌ی بسیار جدی و دقیقی‌ست در خوانش وضعیتِ امروزین او. و این‌که گذر از شاملو به معنای طرد یا نادیده‌گرفتن او نیست. بلکه عبور از جنس روشنفکریِ شبان‌رمه‌گی‌ست که تمام مشکلات و معضلاتِ عالم را بر دوش شاعر یا نویسنده انداخته و بدونِ این‌که تخصص فکری و کاری‌اش را در نظر بگیرد از او انتظار کنش دارد. کنشی معمولن تند و برآشوبنده و هیجان‌ساز. چیزی که شاملو بارها آن را انجام داد و البته در پاره‌ای تکه‌ها نیز نیاز زمانه‌اش بود. ولی او هرچه به سال‌های پایانی زنده‌گی‌اش نزدیک‌تر شد باهوش‌تر و زیرک‌تر عمل کرد در این پروسه. از رفتارهای شاعرانه‌ی بی‌کارکرد دورتر شد و سعی کرد از خودش تصویری بسازد که توان آن را حذف کرد. او کسی بود که به‌واسطه‌ی خودش نماد شد و از این وضعیت و امنیت نسبی برآمده از آن استفاده کرد. آخرین کار بزرگِ شبانِ نوگرای شعرِ فارسی شاید…

ابراهیم گلستان در نامه‌ی مکاشفه‌گونه‌اش با چراغ سراغ گذشته می‌رود. برای همین است که نامه به سیمین متنی ست مهم، زیرا کمتر نویسنده‌ی معاصر چینی بی‌پرده از خود و دیگران گفته و تلاش که به تاریخ رحم نکند. بشکافد و نیشت بزند و جلو برود و چرک پیاشانند تا خون تصفیه شود.

علیه سکوت و دیگری

چرا نامه به سیمین ابراهیم گلستان را باید خواند؟

مهدی یزدانی خرم

نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

شهادت گرفتن. حال این شهادت‌گرفتن چه ویژه‌گی‌ای دارد که گلستان از آن در مقام یک فرم روایی استفاده می‌کند؟ ابراهیم گلستان در این نامه‌ی بلند از ساختار نامه‌نگاری بسیاری از نویسندگان قرن نوزدهمی مانند فلوریا یا بالزاک و زولا استفاده می‌کند. در واقع در این مرحله نامه به واسطه‌ی تبدیل می‌شود که قرار است پیش از یک مخاطب آن را بخواند. از سوی دیگر شکلی واگویی‌وار دارد. گلستان انگار مانند صادق هدایت دارد با سایه‌ی خود حرف می‌زند. سایه‌ای که هر چند مخاطب‌اش سیمین دانشور است ولی کاملن در غیاب او و حتی بی‌توجه شکل می‌گیرد. مسئله‌ی دیگری که این میان‌مطرح می‌شود نگاه تند گلستان است به کلیتی که به زعم او، فضای ایران در سال‌های دور و نزدیک برای آن‌ها رقم زده است. به همین خاطر ساختار نامه کاملن متفاوت است با انبوه نامه‌هایی که بسیاری نویسنده‌گان چپ در سال‌های دهه‌های سی و چهل نوشتند و در شان پیش از هر چیز تصنعی وجود داشت ناشی از آرمان‌خواهی. گلستان عملن از ساختار این متن خاص به همت عباس میلانی و با مقدمه‌ی او در غرب منتشر شد و سال‌ها منتظر ماند تا چند هفته پیش که بی‌حذف و جعل در ایران منتشر شود و نسلی با او روبرو... «نامه به سیمین» یکی از مهم‌ترین نوشته‌های غیر داستانی گلستان محسوب می‌شود. مهم‌ترین از این منظر که گلستان در این متن بلند روایتی کرده از روزگار برخی نویسندگان و شاعران ایرانی در سال‌های طولانی عمرش. ابراهیم گلستان هنوز به سنت نامه‌نویسستن پایبند است و شیفته‌ی نامه. این متن بی‌تردید یکی از نامه‌های اوست که چنین مطرح شده است. متنی برهنه و خطابی که درس می‌توان با واسطه‌ی کمتری برخورد داشت با ابراهیم گلستان و ایده‌ها و نگاه‌اش.

یک خطابه‌ی بلند موزون وحشی

نامه به سیمین از ابتدا با لحنی پراکنگ و پیش‌رونده آغاز می‌شود. گلستان با خطاب قراردادن دوست و رفیق سالیان خود؛ سیمین دانشور او را احضار می‌کند تا نقش شاهده‌ی را پیدا کند برای بازخوانی‌های عمدتاً تاریخی نویسنده‌ی کهنه‌کار ایران. او از دورانی دور شروع می‌کند و تلاش می‌کند تا بافت متصلب زمان را بشکافد و بتواند از دل آن آدم‌ها و چهره‌هایی را بیرون بکشد که به زعم او باید درباره‌شان حرف زده شود. امری که میلانی در مقدمه‌اش از آن به عنوان «قدسی‌زدایی» یاد می‌کند. رفتاری که گلستان در سال‌های بسیاری از آن به عنوان یک منش استفاده کرده و می‌کند. او ابتدا دانشور را خطاب قرار می‌دهد و توضیح که چرا مهاجرت کرده است. امری که بخش مهمی از زیست و هویت گلستان در آن متبلور است. او همان اول شلاقی چنین می‌نویسد: «نوشته‌ای که من در یک «مهاجرت بی‌دلیل» هستم. اولاً که از یک تکه خاک به خاک دیگر رفتن هجرت نیست، ثانیاً نه این انتقال ارضی و نه این دوری از ایران بی‌دلیل است. چگونه می‌گویی بی‌دلیل و حال آن‌که دلیلی برای ماندن من در آن سوی دیگر نمی‌توانی پیدا کنی... آیا درخت هستیم که چون نمی‌توانیم متحرک باشیم باید جفای تبر و جوراره را تحمل کنیم؟» این ساختار کلی نامه به سیمین است. مطرح کردن امری فکری درباره‌ی یک مسئله و بلافاصله مثال‌زدن و خاطره‌آوردن و دانشور را به

جلال مقدم، فروغ فرخزاد و... دارد، هم عصاره و جوهری رفتارها و فکرهاست. از حسرت توده تا جبهه‌ی ملی. و ماجرای گلستان؛ فردیت در تقابل با این دیگری در این چارچوب روشن می‌شود.

مد و مه یا دیگران در قاب

ابراهیم گلستان از منظر خود آدم‌های مختلف را روایت می‌کند. این تعریف گاه در یک خاطره‌ی طولانی و با جزئیات است و گاهی در یک جمله ساده و اتفاق می‌افتد. این امر دوران دارد. یعنی در تاریخ ایران می‌چرخد و تکه‌هایی از تاریخ جهان را نیز پیش می‌کشد. گلستان بی‌رحمانه تاریخ ایران؛ تاریخ شکست‌ها و عقب‌مانده‌گی‌هایش را وسط می‌کشد و سعی می‌کند از آن‌ها پشتوانه‌ای بسازد برای انحطاط فرهنگی و فکرنکردنی که به زعم او در ایران دچار شده‌اند. شاید در خوانش اول چنین به نظر بیاید که او دارد از مقامی بالاتر و متبخرانه نگاه می‌کند به تاریخ (که تازه ایرادی هم ندارد اگر چنین هم باشد) اما در واقع ما شاهد مکاشفه و معنی‌سازی هستیم، به شکلی که در این باور ابراهیم گلستان خود راه ذهن و دانسته‌هایش را مقابل قرائت‌های مرسوم و رسمی تاریخ و هم‌چنین آدم‌ها قسار می‌دهد و خود را روایت می‌کند. برای همین است که نامه به سیمین پیش از هر چیز روایت گلستان از خودش است در روندی تاریخی. او مدام خودش را در بستری تاریخی احضار می‌کند و سعی در قضاوت دارد. قضاوت‌هایی که گاه تند است و معنادار و گاه درس نوعی تردید دیده می‌شود. او مدام خطاب به دانشور تکرار می‌کند که «یاد است...» این موتیف عملن باعث می‌شود شکلی از خلیجان به وجود بیاید که درس امری به نام گذشته رنگ و لعابی بیشتر و پرنرنگ‌تر پیدا می‌کند. شاید جذاب‌ترین بخش‌های کتاب را بتوان به نگاه گلستان اختصاص داد درباره‌ی هم‌نسلان‌اش. من کاری به صدق و کذب روایت‌های او ندارم که این

امری است دیگر. بلکه شکل نگاه گلستان است که قضیه را جذاب می‌کند. او کاملن کنش‌مند است. از وقتی همسر جلال شدی، چهل تا پنجاه سالی از آن روزها رفته است... این دیگر حساب بیست قرن و بیش‌تر نیست. همین سی سال! هیچ کس نصرالله عطار را به یاد نمی‌آورد، هیچ کس نامی از نوروزعلی غنچه نمی‌داند. مرضی کیوان را شاید حتی شاملو هم دیگر به خواب نمی‌بیند. نام نریمانی دیگر بر زبان نیست. سیروس طاهباز برایم نوشته بود که پایان روزگار به گل گیر کرده ملکی را در گوشه‌ی میدان فردوسی نزدیک نیمه‌شب دیده است، به چشم خود دیده است، اما از احترام خاموش می‌ماند. بزرگواری‌ها سکوت آورده و سالوس‌ها سکوت آورده است، اما در غیاب یاد و پیش‌حضور سکوت ادعا کم نیست. هر کس برای سر در آوردن میان سرها جعلی، گزافه‌ای، خیالی‌واهی بی‌جایی، چرتی، پرتی روی لوح ساده‌ی «نویاوه‌های تشنه که حق دارند از گذشته بنداند می‌نویسند...» این نمونه‌ای است از نقب نویسنده به گذشته و خواستن‌نامه‌ها و یادها. گلستان به شدت نگران امری است که وقوع یافته و بی‌دوری از آن عبور شده است. برای همین است که اصولن دربار‌های دیگران حرف می‌زند و نظر می‌دهد و احکام خود را صادر می‌کند و این چیزی نیست جز اتکالی او به سنتی که ریشه در باورهای مسیحی دارد. او بارها از «سکوت» به خاطر احترام یا هر چیز دیگری عصبانی می‌شود و سعی می‌کند تا جایی که می‌تواند ساکت نماند. در حالی که اصولن در سنت نامه‌نگاری ادبی در ایران چنین واضح و بی‌پرده درباره‌ی دیگری، یا اموری مشترک در تاریخ قضاوت نمی‌شد. بی‌تردید تاثیر نامه‌نویسی قرن نوزدهمی و حتی عقب‌تر بر ابراهیم گلستان است که او را متمایز می‌کند با بسیاری دیگر از نامه‌نویس‌ها در ادبیات ایران. از این جهت شاید فقط صادق هدایت شبیه او باشد در بی‌پرده‌نویسی. هر چند اکثر نامه‌های باقی‌مانده از هدایت بسیار کوتاه هستند و

به همین خاطر وقتی از متن بلند «نامه به سیمین» حرف می‌زنیم، در حال اشاره به یک زبان پیچنده و رقصان هستیم که می‌تواند سیر افقی و خطی زمان را خرد کرده و به راحتی به روزهایی گاه به فاصله‌ی چند هزار سال سرک بکشد. این یک دستاورد ادبی مهم است، برای ابراهیم گلستان. او خود را در بافت همین زبان

مقابل انواع «دیگران» به رخ می‌کشد. او با همین ایجاز یا اطناب از کسانی که به زعم او کم‌فهم بوده‌اند، می‌نویسد و قضاوت می‌کند. برای همین است که نامه به سیمین یک متن خنک و راج نیست که صرفن بخواید درباره‌ی یکی، دو نسل اطلاع‌رسانی زرد کند. چیزی که گلستان بی آن است، روایت عمری است که رفته و دور شده و حالا به زعم او باید بازیابی شود و درک. «آدم را در تقسیم‌بندی‌های مرزی ناپایدار سیاسی به چشم نیآور. پرسپکتیو باید داشته باشد. تاریخ را به یاد بیآور نه تیک تاک ساعت را. انسانیت که مطرح است، عمرش درازتر است از عمر یک انسان. میزان وقت آدمی برابر نیست با میزان وقت یک آدم. یک قطعه از یک راه، راه رسیدن نیست؛ جزوی از این راه است. در تاریخ یا تاریکی‌های سنت جست‌وجو کردن تنها برای حذر از کثافت و گمراهی باید باشد. تنها برای پرهیز از تکرار نادرستی‌ها، و نه دل‌بستن به یک قدیس یا قلدر، یا قالتاق، نه جستن یک چاله‌ی به ظاهر دنج تا خود را به آسودگی در آن بیندازی به امن کامل بطن و رحم تا بگویی به خانه‌ی خاص خود رسیده‌اند دیگر. خانه این دنیا است، هر کجای این دنیا. تمام این دنیا...» یکی از درخشان‌ترین تکه‌ها درباره‌ی رجعت به تاریخ در همین بخشی که بحتم خوانندید روایت می‌شود. نگاهی که درس حذر از کثافت و گمراهی مد نظر است؛ به زعم ابراهیم گلستان... چرکی که در تاروپود تاریخ رخنه می‌کند.

نامه‌ای بی‌پاسخ

نامه‌ی بلند ابراهیم گلستان نمی‌تواند پاسخی داشته باشد حتا اگر سیمین دانشور برای‌اش جواب می‌نوشت. چه او در این متن مظنن سر وقت خود زمان‌خورده‌اش رفته تا زمان مُرده و ناکام‌شده را برای لحظه‌هایی آحیا کند و از آن برای روایت بخشی از تاریخ بی‌فکری یا کم‌فکری در هنر ایران بگویند. هر چند گلستان تند و پرشتاب بر دیگران می‌نگرد و فرصت سایه‌داشتن نمی‌دهد به ایشان ولی در این رفتار شعوری نهفته است که برآمده از صراحت است. گلستان گذشته‌ی خود را که درس تاریخ، مکان، زمان و صدا البته دیگران هم با قدرت وجود دارند، شرحه شرحه می‌کند و خون‌اش را می‌ریزد تا تصویری واضح از خود خودش ارائه دهد. هر چند او سعی می‌کند نشان دهد از این آدم‌ها و جریان‌های‌شان عبور کرده اما عملن دانشور را هم چون ویرزیل همراهی می‌کند. منتها ویرزیلی که قرار است فقط همراه باشد نه راهنما... او به دوزخ و برزخ بازمی‌گردد تا سرنوشت‌ها را روایت کند. روایتی از آن خودش. روایتی که بر هر صحنه‌اش تفسیر و زبان او سایه انداخته است و این امری نیست که بتوان به ساده‌گی آن را کنار گذاشت و تفسیر به رایب ساده دانست.

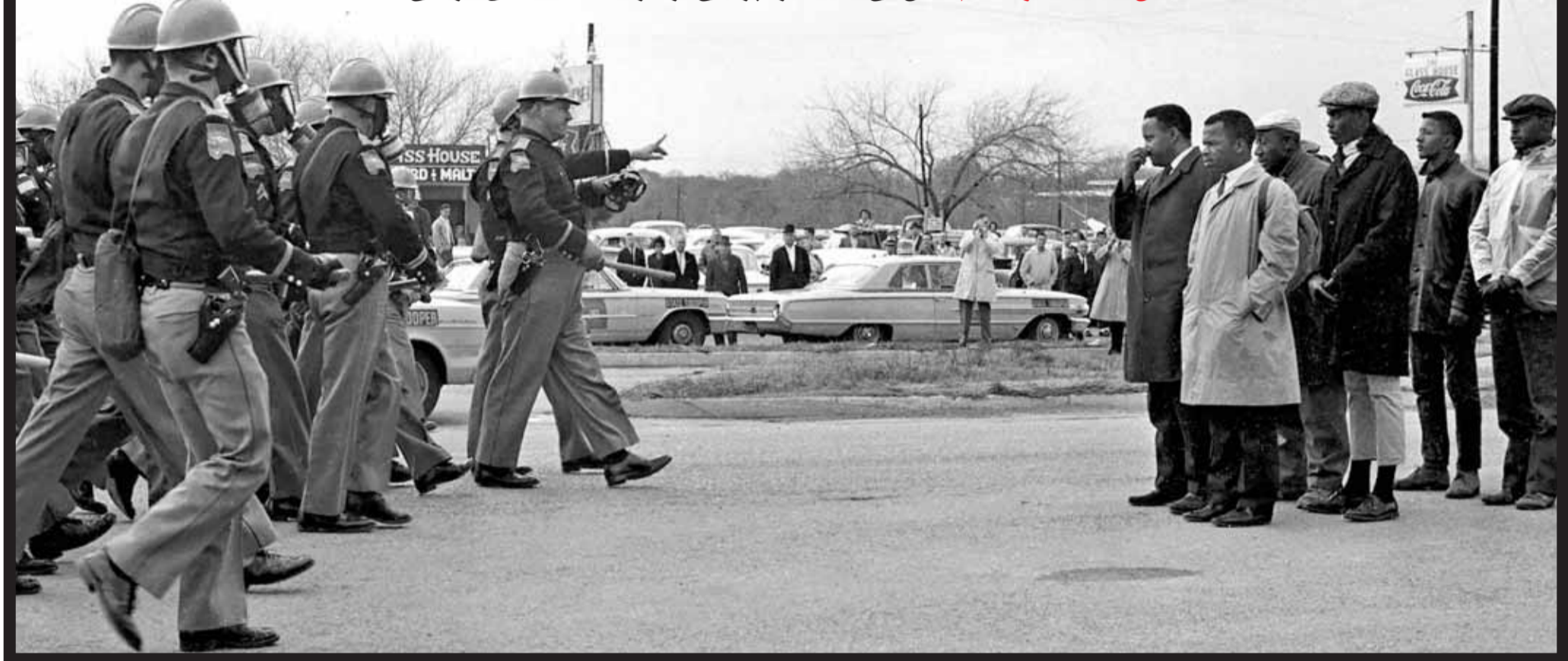
چنین است که ابراهیم گلستان در نامه‌ی مکاشفه‌گونه‌اش با چراغ سراغ گذشته می‌رود. برای همین است که نامه به سیمین متنی ست مهم، زیرا کمتر نویسنده‌ی معاصر چینی بی‌پرده از خود و دیگران گفته و تلاش که به تاریخ رحم نکند. بشکافد و نیشت بزند و جلو برود و چرک پیاشانند تا خون تصفیه شود و صدا البته منظره چرک‌افشانی برای بسیاری خوشایند نیست؛ کاری که گلستان در آن تجر دارد. او بر خود نیز نیشتی عمیق می‌زند تا خالی شود از ورم زمان... و این جان روایت اوست.



«من کاکاسیاه تو نیستم» فیلمی است درباره‌ی سیاهان آمریکا، درباره‌ی جامعه‌ای که انگار سر سازگاری با بخشی از خودش را ندارد و با تحقیر گروه بزرگی از مردم تلاش می‌کند برتری خودش را اثبات کند. این موضوع فیلمی است که رانول پک ساخته است، ولی فیلم مستند او یک اثر اعتراضی به شیوه‌ی گزارش‌های معمول تلویزیونی نیست. حتی به سبک مستندهای متکی بر تحقیق هم نیست.

دوزخ هرگز سرد نمی‌شود

مستند من کاکاسیاه تو نیستم نشان می‌دهد که نژادپرستی در آمریکا یک مسئله‌ی تاریخی نیست



این کار را کنار گذاشت. او خانه‌اش را رها کرد و کمی بعد به پاریس رفت. او می‌دانست که نویسنده‌ی سیاهپوست محکوم است فقط درباره‌ی مسائل اقلیت رنگین‌پوست‌ها بنویسد. بالدوین می‌خواست فکر کند که این تلقی صحیح نیست ولی کم‌کم متوجه واقعیت و خواست قلبی‌اش شد: «به‌رحال، می‌دانم که حساس‌ترین زمان در رشد و کمال خود من موقعی بود که فهمیدم نوعی حرامزاده غربی‌ام؛ موقعی که رد پای گذشته‌ی خود را دنبال کردم خود را نه در اروپا که آن را در آفریقا یافتم. و این به معنای آن است که در راهی دقیق، راهی به راستی عمیق، برای شکست، یاخ، رامبراند، برای پاریس، کلیسای بزرگ در سارتر و برای امپایر استیت بیلدینگ نگرش خاصی را پدید آورد. اینها به راستی آفریده‌های من نبودند، آنها تاریخ مرا دربر نمی‌گرفتند؛ ممکن بود من برای همیشه به بحث بکوشم که در آنها بازتابی از خود را جست‌وجو کنم. من خرمگس معرکه بودم؛ این مرده‌ریگ من نبود. در همان حال مرده‌ریگ دیگری نداشتم که بتوانم به استفاده از آن دل ببندم... دشوارتر از همه، این واقعیت بود که ناگزیر شدم آن چیزی را که همیشه از خود پنهان می‌کردم بپذیرم، آن چیزی را که کاکاسیاه آمریکایی به قیمت پیشرفت اجتماعی‌اش از خود پنهان کرده است؛ یعنی این را که از سفیدپوستان متنفر بودم. این به معنای آن نیست کسه به سیاهپوستان عشق می‌ورزم؛ برعکس، آنها را خوار می‌دارم، احتمالاً به این خاطر که آنان در بار آوردن رامبراند، ناکام بودند؛ در این معنی، من از جهان، تنفر و ترس به دل گرفتم» و این شروع یک مکاشفه است؛ نگارش مقاله درباره‌ی حقوق سیاهان، رمان‌ها و نمایشنامه‌هایی درباره‌ی تضادهای جامعه‌ی آمریکایی و حقوق پامال‌شده‌ی سیاهان کارهایی بود که او را مشهور کرد؛ به خصوص مقاله‌هایی که در مجله‌ی نیویورک نوشت و از نژادپرستی انتقاد کرد. کمی بعد او به عنوان یک فعال اجتماعی در تلویزیون حاضر شد و از منافع رنگین‌پوست‌ها دفاع کرد. کتاب‌های مشهورش، «بلوزها برای آقای چارلی»، «گوشه‌ی آمین»، «رفتن و مردی را ملاقات کردن»، «یادداشت‌های یک پسر بومی» و... هستند که قهرمان همه‌ی آنها یک سیاه درمانده است. او در سال ۱۹۸۷ در فرانسه درگذشت.

● **جیمز بالدوین کیست**
جیمز بالدوین سال ۱۹۲۴ در محله‌ی هارلم نیویورک به دنیا آمد. از حدود ۱۴ سالگی به داستان‌نویسی علاقه نشان داد و کم‌کم شروع به نوشتن مقاله و داستان کرد. خودش می‌گوید: «باید اعتراف کنم که خیلی زیاد می‌نوشتم؛ به‌رحال، اولین پیروزی حرفه‌ای‌ام، اولین کوششم که از چاپ درآمد، در دوازده سالگی یا چیزی در این حدود بود. یعنی زمانی که قصه‌ی کوتاهی درباره انقلاب اسپانیا نوشته بودم و جایزه‌گفته‌ی در یک روزنامه‌ی کلیسایی که عمری بسیار کوتاه داشت، نصیبم کرد. خاطرم می‌آید که قصه را خانم سردبیر سانسور کرد، هرچند نمی‌دانم علتش چه بود و من سخت از کوره در رفتم.» او تمام مدت نمایشنامه و شعر و داستان می‌نوشت و با این که مادرش تشویقش می‌کرد، پدرش معتقد بود این یک بیراهه است و او باید واعظ شود. جیمز سه سال واعظ شد؛ از ۱۴ تا ۱۷ سالگی و بعد، به کلی

تفکر نژادپرستانه‌ی سفیدها از بین رفته‌اند. پک البته فیلمی امیدوار ساخته است؛ می‌داند که دوران جدید با همه‌ی تلخ‌کامی‌هایش. پیروزی‌هایی هم نصیب آن‌ها کرده؛ مثلاً در جایی به مصاحبه‌ی تصویری بالدوین اشاره می‌کند که به نقل از رابرت کندی، داستان کل آمریکا، می‌گوید شاید زمانی در آمریکا یک سیاه‌پوست رئیس‌جمهور شود. بالدوین که در دهه‌ی ۶۰، خشونت بی‌حدوحصر علیه سیاهان را دیده، ترور رهبران مبارزه‌ی صلح‌آمیز را درک کرده و می‌داند که هنوز راه زیادی تا پذیرش نظر سیاهان در جامعه‌ی آمریکایی وجود دارد، با حسرت می‌گوید که بعد از ۴۰ سال تحقیق، یک سیاستمدار آرزوی یک سفیدپوست را به آلمان سیاهان بدل می‌کند و از آن حرف می‌زند. رانول پک، با قطع‌تصور به باراک اوباما و همسرش و پدیده‌ی آزاده‌ی آن‌ها میان مردم، این آرزو را تحقق یافته نشان می‌دهد و انگار نتیجه‌ی مبارزه را پیش‌بینی می‌کند.

اهمیت فیلم رانول پک

می‌شود. به همین دلیل فیلم، به ما ثابت می‌کند که معضل نژادپرستی ممکن است تغییر شکل دهد اما دست کم به این زودی از بین نمی‌رود. ولی فرم روایی فیلم هم تکان‌دهنده است: فیلم مقاله، کمک می‌کند تا فیلمساز با وجود داشتن یک پیرنگ مشخص، مدام از خط اصلی فاصله بگیرد، تکه‌تکه، به مرور حوادث پیردازد، موسیقی و نمایش فیلم را با هم ترکیب کند و مخاطب را مثل یک خواننده‌ی مقاله، درگیر ماجراهای مختلف کند. اگر فکر کنیم که لحن سرخوش

عوض می‌شود و رفته‌رفته، این سیاهان هستند که قاتل، تبهکار و آدمکش می‌شوند و در واقع هدف اصلی کشتار قهرمان‌ها قرار می‌گیرند. «من کاکاسیاه تو نیستم» به شکلی کم‌نظیر از فرهنگ پاپ آمریکایی کمک می‌گیرد تا نشان دهد که عامه‌ی مردم چطور به سیاهان نگاه می‌کنند و وقتی این نگرش را به کل دهه‌ها از قرن ۱۸ تا امروز گسترش می‌دهد تازه مشکل اصلی معلوم می‌شود: این تاریخ دردناک باید تغییر کند و راه تغییر آن، با تغییر زاویه‌ی دید و نگرش مردم شروع



سستیزجویان ساخته‌ی استنلی کریمر به درگیری عمیق نژادی می‌پردازد؛ به دو زندانی سفید و سیاه که به هم زنجیر شده‌اند و با وجود دشمنی، باید با هم کنار بیایند

سیاه‌پوستان در «کلبه‌ی عمو تم» را رد می‌کند و آن را نه تنها نشانه‌ی پیروی سیاهان از مسیح نمی‌داند که بیشتر از آن پذیرش تحقیر و ظلم می‌داند و سرگذشت تلخ برده در آن رمان را ناشی از افعال و تسلط نیروی خارج از اراده‌ی او می‌داند. بالدوین با اشاره به فیلم‌ها نشان می‌دهد که چطور سینما سعی می‌کند ایده‌ی مسلط در جامعه را که همان ایده‌ی برتری رنگ سفید است، گسترش دهد و بعد به سیاهانی می‌رسد که تقدیر شومشان را پذیرفته‌اند و مخالف هر گونه تغییر هستند. اندوه او در این جاست. ولی او ناامید نیست، او به مبارزات هم اشاره می‌کند و به قربانیان و کشته‌هایی که در این راه به‌دست آمده، پک، این نگرش اعتراضی را تا امروز ادامه می‌دهد، به ماجرای درگیری گروگن که با مرگ یک نوجوان سیاه‌پوست شروع شد، اشاره می‌کند و بعد، تعداد فراوانی کودک و نوجوان را به ما نشان می‌دهد که (در ظاهر) به‌خاطر اشتباه پلیس به قتل رسیده‌اند ولی (در واقع) به‌دلیل

همیشه‌ی بزرگ می‌شوند و تحت تأثیر رسانه‌های عمومی و قدرت مسلط فرهنگی «باور» می‌کنند که شهروند درجه دو هستند. هوشمندی فیلم پک در این است که خودش را منحصر به روایت بالدوین نکرده؛ بالدوین مقاله‌ی درخشانش را زمانی نوشت که سه قهرمان مبارزه با نژادپرستی ترور شده بودند، به همین دلیل هم علاوه بر لحنی تراژیک و غمگین، ارجاع‌هایی به وقایع روز می‌زند. ولی پک علاوه بر نمایش موقعیت‌هایی که بالدوین اشاره می‌کند به آمریکای امروز هم توجه می‌کند. از میان سطر سطر مقاله‌ی او بخش‌هایی را بیرون می‌کشد و نشان‌مان می‌دهد. چرا؟! از نظر او آمریکای امروز همان‌طوری به سیاهان نگاه می‌کند که دیروز. پک همراه بالدوین به ما نشان می‌دهد که چطور فیلم‌های سینمایی، رمان‌ها، آگهی‌های تبلیغاتی روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها همگی سیاهان را تحقیر می‌کردند. آنها را خدمتکار، نوکر، شیشه‌شور، امریر و به‌طور کلی برده نشان می‌دادند. او تصویر

خب بله، این واضح و روشن است که فیلم «من کاکاسیاه تو نیستم» درباره‌ی نژادپرستی است، فیلمی است درباره‌ی سیاهان آمریکا، درباره‌ی جامعه‌ای که انگار سر سازگاری با بخشی از خودش را ندارد و با تحقیر گروه بزرگی از مردم تلاش می‌کند برتری خودش را اثبات کند. این موضوع فیلمی است که رانول پک ساخته است، ولی فیلم مستند او یک اثر اعتراضی به شیوه‌ی گزارش‌های معمول تلویزیونی نیست. حتی به سبک مستندهای متکی بر تحقیق هم نیست. «من کاکاسیاه تو نیستم» یک فیلم-مقاله است؛ همان چیزی که در ادبیات سینمایی به آن Film essay می‌گویند. بسا همان لحن رها و آزاد آسبی‌ها که پر است از کنایه، خاطر، استاد به تجربیات شخصی و البته استدلال‌های قوی. اگر خواهیم خیلی دقیق درباره‌ی «من کاکاسیاه تو نیستم» حرف بزنیم، باید بگوییم که کل فیلم براساس دست‌نوشته‌ی ناتمامی از جیمز بالدوین، داستان‌نویس و مقاله‌نویس مشهور آمریکایی ساخته شده؛ بالدوین کمی بعد از مرگ سه رهبر مبارزه با نژادپرستی که دوستان صمیمی‌اش بودند، مقاله‌ی «این خانه را به یاد بیاور» را نوشت؛ او به مدگار ایورز، مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس پرداخته بود و با ذکر خاطرات، اشاره‌هایی به فرهنگ عامه پسند آمریکایی و درگیری نژادی که از بچگی هر سیاه و سفیدی را در آمریکا تحت تأثیر قرار می‌دهد متنی شگفت‌انگیز، تأثیرگذار و تاریخی بجا گذاشت. این متن دست‌نویس فیلم بالدوین شد. ولی رانول پک فقط به جنبه‌های تاریخی‌اش توجه نکرد، برای او مقاله‌ی جیمز بالدوین هنوز هم زنده بود. به همین دلیل لحن و فرم‌اشی را وارد فیلم کرد، گفتار متن که همان مقاله‌ی مشهور است اما تصاویر، موسیقی‌ها و صداهای مقاله را از چارچوب تاریخی‌اش خارج می‌کند و به شکلی سیال، آن را در طول تاریخ کش می‌دهد. فیلم «من کاکاسیاه تو نیستم» فقط جنبه‌ی تاریخی ندارد، در واقع مسئله‌ی فیلم اصلاً تاریخ نیست. این فرهنگ است که مورد بحث است و بیش از همه از هویت درونی‌اش در آمریکا حرف می‌زند.

● ماجرای «من کاکاسیاه تو نیستم»

گفتیم که فیلم درباره‌ی نژادپرستی است، ولی بالدوین و به تبع آن، رانول پک آن را یک مشکل منحصر به فرد آمریکایی نمی‌دانند. آن‌ها از مردمی حرف می‌زنند که با تهدیدی



در گرمای شب از فیلم‌هایی است که به موضوع رابطه‌ی پرنتش سفیدپوستان با سیاهان می‌پردازد و در عین حال به نفع سیاه‌پوستان فیلم موضع می‌گیرد

خودآموز روشن فکر شدن

مهران مدیری در ساعت ۵ عصر تلاش می کند به یک منتقد اجتماعی بدل شود



مهران مدیری و کمدی



کریم نیکونظر
دبیر بخش سینما

از کار را تشکیل می داد و چون هدف، خندانان بود تمام سعی گروه در خلق موقعیت های شیرین بود. مهران مدیری و گروهش هر هفته «ساعت خوش» را اجرا می کردند و دو سال تمام گروه آنها برای اجراهای متعدد عازم شهرها و استان های مختلف می شدند. اما شهرت آنها یکباره تحت الشعاع شایعاتی قرار گرفت و چنان کار برایشان سخت شد که گروه کم و بیش متلاشی شد. خیلی ها یادشان نیست ولی آن روزها شایعه حضور مدیری در یک مهمانی به جنجال بزرگی بدل شده بود، در حالی که خودش در نامه ای همه چیز را از اساس تکذیب کرده بود. نتیجه، ممنوع الکاری آنها در تلویزیون بود. سینما هنوز به این گروه روی خوش نشان نداده بود و تئاتر هم جای مناسبی برای اجراهای آنها نبود. دعوت از آنها محدود شده بود و گروه سازنده «ساعت خوش» گرفتار حاشیه و مضحمل شده بود.

عصر تازه

یک سال که گذشت آبها از آسیاب افتاد؛ حالا وقت آن بود که مدیری دوباره به تلویزیون برگردد. نسل دوم خرداد، او را با سریال های «بخشید شما»، «۹۰ شب»، «پاورچین» و «قطعه چین» به یاد می آورد. ولی این «پاورچین» بود که استعداد او و گروه سازنده را یکبار دیگر نشان داد؛ مواجهه فردی که از یک روستا به شهر آمده بسود و تلاش می کرد تا در رفتار فرصت طلبانه از باقی مردم سبقت بگیرد. مدیری از زمان «بخشید شما» کم و بیش به سمت طنز اجتماعی کشیده شده بود و تحت لوای شوخی، مدام مردم و رفتارشان را نقد می کرد. اوج این کار «پاورچین» بود که دربارهی روحیه ایرانی ها و مواجهه شان با مسائل مختلف بحث می کرد. جنایت کار او در اجرای متوازن و متعادل طنز- نقد بود. مهارتی که از آن زمان شروع شد و در «شب های برره» قوام پیدا کرد. اصلاً همین نقد اجتماعی و خندیدن به تیرگی های روح ایرانی ها کار دستش داد و باعث شد که «شب های برره» یک دفعه متوقف شود. بله، او کارهایی مثل «جایزه بزرگ» «باغ مظفر» و ... هم ساخت ولی هیچ کدام به اندازه «شب های برره» جذاب نبود.

ساعت خوش چه شد

ساعت خوش دو سال تمام پرسروصدا ترین و محبوب ترین برنامه تلویزیون بود، بازیگران و سازندگانش چنان مشهور شدند که کمتر کسی به گرد آنها می رسید. دلیل؟ راستش آن زمان تلویزیون تمایل چندانی به سرگرمی نشان نمی داد و هنوز نمی دانست که اوقات فراغت مردم به چیزی بیشتر از پند و اندرز نیاز دارد. سینمای پاستوریزه آن زمان هم راه به جایی نمی برد و فیلم های اتو کشیده فقط به درد مردم شهرهای بزرگ می خوردند که سالن های سینمایشان جوابگوی نیازشان بود. ولی «ساعت خوش» با الگوبرداری از آیتیم های کوتاه، خنده دار و پارودیک «پرواز ۵۷» و «وروز ۷۲» تشکیل شده بود؛ اول از همه برنامه های مشهور تلویزیون را دست می انداخت و مثلاً اجرای منوچهر نودری در «مسابقه هفته» را به یک شوخی ناب بدل می کرد. مشهور است که آیتیم های دیالوگ دار بیشتر محصول کار مدیری، عطاران و سروش صحت بود و آیتیم های بی دیالوگ و متکی بر بدن نتیجه هنرنامه ای ارزشمند امیرفضلی و داود اسدی، بداهه بخش مهمی



با چه فیلمی مواجهیم

برخورد می کرد و رویدادها و حرف ها و رفتارهای جنون آمیز آنها، ما را به سمت فضایی ایسورد هدایت می کرد. اما این جا چه؟ مهرداد که اهل همین شهر است و به طور طبیعی هر روز شاهد وقایع مشابه فیلم، گیرم با غلظت کمتر، است. ما باور نمی کنیم که او تا دیروز متوجه این جنون نشده و فقط امروز آن را دیده، امروزی که به شکلی خاص و استثنایی ملتهب است و قهرمان بیچاره ما هم، به اندازه خود ما احساس غریبی می کند.

اما «ساعت ۵ عصر» از یک زاویه ی دیگر هم ضربه خورده: فیلم مثل سریال های مدیری مجموعه ای از آیتیم ها را کنار هم قرار داده؛ اپیزودهایی با رویکردهای مختلف که تازه در نمایش برخی زیاده روی هم می کند (مثل سکانس های مترو). البته میزانشان، زوایا، نوع انتخاب لنز، بازی ها و طراحی صحنه و لباس اصلاً تلویزیونی نیست اما آن چه در ناخود آگاه اثر زیست می کند متعلق به رویکردی تلویزیونی است: نمایش قطعات کوتاه صریح در باب مسائل اجتماعی روز، فیلم را شبیه قطعات کوتاه نمایشی تلویزیون کرده. راستش چنین نگاهی به مسائل روز دقیقاً از میل غربی مدیری به نقد اجتماعی می آید، از این که می خواهد کمدی اش «حرف» هم داشته باشد و می ترسد متهم شود به ابتذال یا بی دردی. اما حواسش نیست که حتی در اینجا هم لحظات طنز او (مثل صحنه های قبرستان) مؤثرتر از سکانس های به ظاهر انتقادی اش (مثل صحنه های بیمارستان) است. مدیری مثل عطاران، گمان می کند که سینما، محل حرف های مهم و گنده است. همان طور که عطاران در فیلم هایی که می سازد درد جامعه دارد و از طنزهایش به نفع «حرف مهم» می کاهد، مدیری هم به رویکرد انتقادی اش بیش از ساخت موقعیت های شیرین بها می دهد. مشکل این جاست که چنین حرف هایی در سطح جامعه صریح تر و بی پروا تر و تندتر مطرح می شوند و فیلمی که برای پرده سینما ساخته می شود، به چیزی بیشتر از آن نیاز دارد. مدیری در اولین فیلمش تلاش کرده از خود تلویزیونی اش کنده شود اما این فقط کوششی شخصی است. برای آن که او در سینما هم مهم شود باید از اول شروع کند، از تغییر نگاه به داستان، طنز، کمدی و البته نقد. «ساعت ۵ عصر» فقط یک شروع است، یک فیلم اول، نه بیشتر...

عصر تازه ی مدیری

از پخش دچار مشکل شد و هیچ مدیری در تلویزیون از او حمایت نکرد. نتیجه؟ تسلیم شدن مدیری در برابر سانسور بود. سال ها قبل پیمان قاسم خانی فیلمنامه ای به او داد تا کارگردانی کند: یک فیلمنامه ای فانتزی که تمام داستان در یک کشتی می گذشت و ظاهراً شباهت زیادی به آثار جری زوکر، به خصوص حال و هوای «اسلحه ی عریان» داشت. فیلمنامه ای فانتزی که اگر ساخته می شد مدیری را وارد سینما می کرد. ولی مدیری آن فیلمنامه را نساخت. سال ۹۵ طرحی را به خشایار الوند داد تا براساس آن فیلمنامه ای بنویسد.



ماجرای ساعت ۵ عصر

مدیر می فیلمنامه ای را که خشایار الوند نوشت خواند و بابت آن ۱۵۰ میلیون تومان دستمزد پرداخت کرد ولی تصمیم گرفت خودش آن را بازنویسی کند و تغییرات دلخواهش را در آن اعمال کند. او می خواست اولین فیلمش یک اثر تکان دهنده باشد. راستش مدیری بعد از «مرد هزار چهره» دو گرایش پیدا کرده بود: علاقه به کارگردانی و کم رنگ شدن حضورش به عنوان بازیگر و در عین حال تمایل به ساخت آثاری روشنفکرانه در قالب نقد اجتماعی. او نمی خواست اول یک کمدین باشد بعد یک منتقد اجتماعی؛ هر دو را با هم می خواست. به همین دلیل میل عجیبی به مسائل اجتماعی پیدا کرد و طنز را روکنشی برای پرداختن به آن کرد. همین طور که اجرای یک یا دو نفره ی بازیگران قانعش نمی کرد و مهارت در کارگردانی را در کنترل و هدایت صحنه های شلوغ می دانست. اگر به آثارش نگاه کنید می بینید که بعد از «مرد هزار چهره» میزانشان های شلوغ، حرکات دوربین، حضور کمدین های فراوان و نقد مسائل روز

مدیر می فیلمنامه ای را که خشایار الوند نوشت خواند و بابت آن ۱۵۰ میلیون تومان دستمزد پرداخت کرد ولی تصمیم گرفت خودش آن را بازنویسی کند و تغییرات دلخواهش را در آن اعمال کند. او می خواست اولین فیلمش یک اثر تکان دهنده باشد. راستش مدیری بعد از «مرد هزار چهره» دو گرایش پیدا کرده بود: علاقه به کارگردانی و کم رنگ شدن حضورش به عنوان بازیگر و در عین حال تمایل به ساخت آثاری روشنفکرانه در قالب نقد اجتماعی. او نمی خواست اول یک کمدین باشد بعد یک منتقد اجتماعی؛ هر دو را با هم می خواست. به همین دلیل میل عجیبی به مسائل اجتماعی پیدا کرد و طنز را روکنشی برای پرداختن به آن کرد. همین طور که اجرای یک یا دو نفره ی بازیگران قانعش نمی کرد و مهارت در کارگردانی را در کنترل و هدایت صحنه های شلوغ می دانست. اگر به آثارش نگاه کنید می بینید که بعد از «مرد هزار چهره» میزانشان های شلوغ، حرکات دوربین، حضور کمدین های فراوان و نقد مسائل روز

چرا نرودا جذاب است؟ جز شعرهای او که به حماسه‌های عاشقانه و اجتماعی بدل شده‌اند چه ویژگی دیگری دارد؟ نرودا دست‌کم برای چند نسل از مردم شیلی یک نماد بود: نماد سیاست‌مدار ایده‌آلی که به کمونیسم علاقه داشت، شاعر پیشه بود، روشنفکران سراسر جهان دوستش داشتند و مردم، از فرانسه تا اسپانیا، از ونزوئلا تا کلمبیا و آرژانتین شیفته‌ی آثارش بودند.

سرود کیفر

چطور فیلم نرودا از هنر ستایش می‌کند اما فعالیت سیاسی را زیر سوال می‌برد

آن‌چه باید بداند

می‌گویند اشعار پابلو نرودا برای شیلیایی‌ها مثل هواس، مثل آب است، مثل درختان است. هر پسر و دختر ۱۶ ساله‌ای در شیلی با شعرهای او کشورش را می‌شناسد، عاشق می‌شود و زندگی می‌کند. می‌گویند اگر می‌خواهد شیلی را بشناسید سراغ نرودا بروید، شعرهایش را بخوانید تا بفهمید که شیلی چه‌جور جایی است و مردمش چه‌جور آدم‌هایی‌اند. نرودایی که همه‌ی جهان می‌شناسند مرد عاشق‌پیشه‌ی سیاست‌مدار و جذابی است که زن‌ها شیفته‌اش می‌شوند و مردها قدرت و توانایی‌اش در سیاست و پایمردی‌اش در راه ایدئولوژی را می‌ستایند. او وقتی که در جنگ اسپانیا، به جمهوری خواهان کمک کرد به قهرمان اسپانیایی‌زبان‌ها بدل شد، وقتی در مجلس سنای یک‌بار دیگر علیه فاشیسم در شیلی سخنرانی کرد بدل به قهرمان شیلیایی‌ها شد و زندگی مخفیانه‌اش در شیلی و حضور گاه‌وبی‌گاهش کنار مردم پیش از پیش بر شهرتش افزود. می‌گویند نرودا به قدری بزرگ است که نمی‌شود او را در چارچوب یک فیلم با یک رمان محصور کرد. زندگی‌اش به قدری بالا‌پایین داشته که همه را تحت تأثیر قرار داده است و وقتی مُرد چنان در اوج محبوبیت بود که کسی فکر نمی‌کرد بیماری او را از پا بیندازد. به همین دلیل بعد از ۴۰ سال هنوز درباره‌ی مرگ او تحقیق می‌کنند و حال بد او را به توپنه‌های دولت پینوشه نسبت می‌دهند.

ولی چرا نرودا جذاب است؟ جز شعرهای او که به حماسه‌های عاشقانه و اجتماعی بدل شده‌اند چه ویژگی دیگری دارد؟ نرودا دست‌کم برای چند نسل از مردم شیلی یک نماد بود: نماد سیاست‌مدار ایده‌آلی که به کمونیست علاقه داشت، شاعر پیشه بود، روشنفکران سراسر جهان دوستش داشتند و مردم، از فرانسه تا اسپانیا، از ونزوئلا تا کلمبیا و آرژانتین شیفته‌ی آثارش بودند. خانه‌اش در بالابندی شهر سانتیاگو محل بازدید مردمی بود که احساس ظلم از بد شران آورده بود و صدای نرودا را صدای مبارز جنتلمنی می‌دانستند که برای خواست‌شان به یک مهاجر بدل شده بود و آبروی شیلی در داخل و خارج بود. زندگی مخاطره‌آمیز او در همه‌ی دوران‌ها نشان می‌داد که ماجراجویی درجه‌یک است: اول کارمند وزارت خارجه‌ی شیلی شد و به اندونزی و برمه رفت، کمی بعد کنسول گر شیلی در اسپانیا شد و به کمونیست‌های مخالف دولت وقت اسپانیا کمک کرد. رفیق نزدیک لورکا شد و مرگ او به‌دست سربازان فاشیست ژنرال فرانکو را هیچ‌وقت از یاد نبرد. کمی بعد به پاریس رفت و آن‌جا به یازده‌گانه جنگ داخلی اسپانیا کمک کرد. در مکزیک، به داد مهاجران اسپانیایی رسید و بعد در اواخر جنگ جهانی دوم سناتور مجلس شیلی شد. آن‌زمان به شکل رسمی به حزب کمونیست پیوست و مخالف رئیس‌جمهور وقت، گابریل گونزالس ویدلا، شد. او که علیه رئیس‌جمهور سخنرانی می‌کرد، مجبور به فرار شد و از راه آرژانتین به اروپا فرار کرد.

ولی این یک روایت واقعه‌نگارانه است؛ این روایت پر است از خلل و فرج. نرودا مثل هر انسان آرمان‌خواه قرن بیستمی در مواجهه با رؤیایها مردم در اواسط قرن بیستم، دچار تردیدها و یقین‌هایی شد. او یک استالینیست درجه یک بود؛ بخشی از این علاقه به‌خاطر شکست نازِ بسم به‌دست استالین و بخشی از آن هم به‌خاطر ایده‌های اداره‌ی جهان به وسیله‌ی مارکسیسم بود. مثل بسیاری از روشنفکران اواسط قرن بیستم او شیفته‌ی عدالت‌طلبی شوروی و مارکسیست‌ها شد. نرودا لنین را نابغه‌ی قرن بیستم می‌خواند و

در ستایش از کمونیست‌ها شور و هیجان داشت. سال ۱۹۵۳ برنده‌ی جایزه‌ی صلح لنین شد و وقتی استالین در ۱۹۵۶ مرد، قطعه شعری در رثای او سرود، همان‌طور که بعدها درباره‌ی ژنرال باتیستا، دیکتاتور کوبا هم شعر گفت. اگرچه او کمی بعد در شعری از فیدل کاسترو هم ستایش کرد ولی اشعار او درباره‌ی عده‌ای از سران نظامی برخی از فعالیت‌هایش را زیر سؤال برد. مثلاً کتاویو پاز که او را بزرگ‌ترین شاعر بین هم‌نسلان خودش می‌داند گفته است زمانی که او از استالین دفاع می‌کرد، احساس جندش می‌کرد. خود نرودا هم بعد از افشاگری خروشچف در کنگره‌ی بیستم کمونیست‌ها گفت که شکست نازی‌ها به دست استالین بود که رهبر شوروی را برایش بزرگ و عزیز کرد. نرودا در سفر به چین هم جمله‌ای در دفاع از مائو گفت: «آن‌چه غافلگیرم کرد نه خود مائو تسه تونگ که مائوئیسم بود.»

و البته همه‌ی این‌ها در آمریکای جنوبی آن سال‌ها بدنامی به همراه نمی‌آورد: کشورهای آمریکای لاتین یا تحت سیطره‌ی آمریکا بودند یا دیکتاتورها بر آن‌ها حکومت می‌کردند. عدالت‌خواهی کمونیست‌ها و تیرویی که در انسان‌ها برمی‌انگیخت انگیزه‌ای بود برای فقرات علیه نظم موجود و فساد نظام سیاسی بشورند. بنابراین دولت‌های کمونیست محبوب مردم بودند. نرودا هم یکی از سیاستمداران این حزب بود که به دعوت گابریل گونزالس ویدلا، مسولیت کمپین تبلیغاتی او برای ریاست جمهوری را پذیرفت. ولی با تصویب قانونی که فعالیت گروه‌های چپ و سندیکاها را کارگری را ممنوع و محدود می‌کرد، دعوا بین سناتور نرودا و رئیس‌جمهور ویدلا بالا گرفت. محبوبیت اولی بیشتر از دومی بود و با این‌که قدرت نزد رئیس‌جمهور بود ولی مردم کنار نرودا بودند. این شروع دعوا و شروع فیلمی است که پابلو لارین درباره‌ی نرودا ساخته است.

فیلم به روایت کارگردان

سال ۲۰۰۸ بود که برادرم خوان دی‌ویس لارین، پیشم آمد و گفت چرا درباره‌ی پابلو نرودا فیلم نسازیم؛ به او گفتم که این کار

برایم سخت است، نمی‌توانم پابلو را در یک فیلم جا بدهم. او بزرگ‌تر از هر فیلمی است. ولی خوان معتقد بود که وقتش است ما کاری درباره‌ی او بکنیم. برای همین خودش پیشنهاد داد که یک فیلمنامه‌نویس درجه‌یک برای این کار پیدا کنیم. پیشنهاد او گی‌یرمو کالدرون بود؛ او فقط سربال‌های تلویزیونی را نوشته بود ولی مهارت ویژه‌ای در پرداختن به قصه‌های زندگی‌نامه‌ای داشت. کالدرون کار روی طرحی درباره‌ی نرودا را شروع کرد و طرحی برای من فرستاد. نه، واقعا نمی‌خواستم این فیلم را بسازم. به او گفتم که این طرح مورد علاقه‌ام نیست. هر فیلم زندگی‌نامه‌ای برای من حوصله‌سربر و کسل‌کننده بود. واقعا فیلم‌های زندگی‌نامه‌ای کسل‌کننده‌اند. آن روزها ما مشغول ساخت فیلم دیگری شدیم: «نه» که به ماجرای همه‌پرسی در سال ۱۹۸۸ می‌پرداخت؛ همان همه‌پرسی که درباره‌ی ادامه‌ی حکومت ژنرال پینوشه بر شیلی برپا شده بود و یک متخصص تبلیغات به نام رنه

ساودرابه کمپین مخالفان پیوست و با استراتژی تبلیغات کالاهای پرزرق‌وبرق مخالفان را تهییج کرد. وقتی مشغول فیلمبرداری «نه» بودیم، کالدرون به یک ایده‌ی درخشان رسید: این‌که در داستان نرودا یک کارآگاه داشته باشیم. پابلو نرودا عاشق رمان‌های کارآگاهی بود و این کارآگاه خیالی می‌توانست به ما کمک کند تا وارد زندگی او بشویم و تعقیب و گریز داشته باشیم. ضمناً راهکاری بود برای نجات از فیلم زندگی‌نامه‌ای: حالا نیازی نبود که از کودکی تا مرگ او را روایت کنیم. تنها تک‌ای از زندگی او کافی بود تا شخصیتش را برای همه نمایان کنیم. ما کار روی فیلمنامه را از سال ۲۰۱۲ شروع کردیم و تا چهار سال بعد هنوز مطمئن نبودیم که فیلم را می‌سازیم. ما می‌خواستیم گاتل گارسیا برنال نقش کارآگاه و لویس گونه‌گو نقش نرودا را بازی کند. اما هر دو سر کار بودند. بنابراین ما سراغ یک فیلم دیگر رفتیم: «باشگاه» فیلمی بود درباره‌ی کشیش‌هایی که دچار انحراف اخلاقی

بودند. فیلم در جشنواره‌ی برلین نمایش داده شد و دارن آرتوفسکی شیفته‌ی آن شد. همین شیفتگی باعث شد که پیشنهاد ساخت فیلم «جکی» را به من بدهند. فیلمی که خودش می‌خواست آن را بسازد. من فیلمنامه را خواندم و از آن خوشم آمد. به او گفتم لعنتی چرا می‌خواهی این فیلم را به یک غیرآمریکایی بدهی؟ من از فیلم زندگی‌نامه‌ای بدم می‌آید اما این فیلم درباره‌ی زندگی جکی نیست درباره‌ی خلق اسطوره و داستان‌پردازی است. آرتوفسکی خندید و گفت به همین دلیل تو باید آن را بسازی. ولی «نرودا»ی ما هم فیلمی بود درباره‌ی قصه‌پردازی، درباره‌ی قصه‌گویی مردم و آنچه که آن‌ها می‌سازند. ما «نرودا» را ساختیم و درست وقتی مشغول مونتاژ آن در فرانسه بودیم، فیلمبرداری «جکی» را شروع کردیم. دو فیلم زندگی‌نامه‌ای در یک سال ساختیم و همین مایه‌ی تعجب است!

نکته‌هایی درباره‌ی فیلم

پابلو لارین، در همه‌ی فیلم‌هایش به نوعی به تأثیر سیاست در زندگی مردم اشاره کرده: در «نه» درباره‌ی ترس عمومی از هواداران پینوشه حرف زده، در «جکی» به تلاش برای ساخت یک اسطوره‌ی سیاسی پرداخته، در «باشگاه» به قدرت مخفی اما مسلط کلیسا اشاره کرده و در «کالیدشکافی» به ماجرای کودتا علیه سالوادور آلنده پرداخته است. در «نرودا» این زنجیره کامل شده، اگرچه در فیلم تازه‌اش مابیشتر از آن‌که سیاستمداران را ببینیم، با تأثیر مرگبار آن‌ها و وحشت عمومی و تلاش برای رهایی از آن مواجهیم.

فیلم همان اندازه که اثری بر تعلیق درباره‌ی فرار و مخفی شدن نروداست، به شدت مایه‌هایی از فیلم‌نوآر و ژانرهای مثل کمدی سیاه، فیلم جاده‌ای، کارآگاهی و وسترن در خود دارد. ترکیبی همگون از عناصر همه‌ی این ژانرهاست که به شکل جذابی دیدنی از آب درآمده است.

نرودا هیچ‌وقت از لوئیس بونوتل خوشش نمی‌آمد ولی فیلم پابلو لارین به شکل جذابی به بونوتل ابراز ارادت کرده: سکانس اول فیلم، جلسه‌ی سناتورها درباره‌ی رئیس‌جمهور است اما محل برگزاری نه صحن مجلس که دست‌شویی مجلس است و بیش از هر چیز

یادآور کتاب‌های بونوتل در برابر بورژواهاست. لارین به‌شدت تحت تأثیر فیلم موریس پیللا درباره‌ی ونگوگ بوده؛ او گفته است همان‌طور که پیللا از نقاشی‌های ونگوگ مثل آینه استفاده کرده تا تصویر جهان در آن‌ها منعکس شود، او تلاش کرده از اشعار نرودا بهره ببرد و ساختار فیلم را براساس آن طراحی کند.

لارین گفته است که دو چیز در ساخت فیلم به آن‌ها کمک کرده: متن سخنرانی پابلو نرودا هنگام دریافت جایزه‌ی نوبل ادبیات و خلق کارآگاهی که او را دنبال می‌کند.

ما با چه فیلمی مواجهیم

«نرودا»ی پابلو لارین، یک فراداستان (Metafiction) به شیوه‌ی بورخس است. مثل هزارتوهای بورخس ما با لایه‌های مختلفی از روایت مواجه می‌شویم و مهم‌تر از آن جنبه‌های نمایشی و خودآگاهانه‌ی قصه توجه ما را جلب می‌کند. «نرودا» ما را با داستان‌ها درگیر می‌کند، با داستان کارآگاهی که زندگی‌اش افسانه‌ای است یا گمان می‌کند افسانه‌ای است و حتی تعقیب یک شاعر بزرگ را تنها هدفش در زندگی تلقی می‌کند. او راوی داستانی است که از همه‌ی اجزایش خبر ندارد اما مثل هر راوی دروغ‌گویی همه‌جا هست و همه‌چیز را می‌گوید. نرودا هم شخصیتی داستانی است: مردی که مثل شیخ در شهر می‌گردد، به مهمانی می‌رود و در آغوش فقرا جسامت می‌گیرد اما هیچ‌کس او را مثل یک قهرمان به جانمی‌آورد. پس ما با قصه‌هایی تودرتو مواجهیم، انگار که هر آدمی با قصه‌ای جان می‌گیرد و این، همان شباهتی است که «نرودا» به «جکی» دارد: هر دو تلاش می‌کنند با قصه‌ای که خودشان آن را

سروامان می‌دهند جان بگیرند، مشهور شوند و خواننده و تماشاگر را مقهور کنند. بنابراین قصه‌گویی این‌جا مهم است، چون مردم به‌جای حقیقت دروغ‌ها را باور می‌کنند، دروغ‌هایی که آن‌ها را با احساسات‌شان مواجه می‌کند. «نرودا» به شکل هیجان‌انگیزی با زیرکی تمام شخصیتی متناقض از شاعر بزرگ شیلی را نشان می‌دهد، انگار که او جمع اضداد است: جایی یک مبارز قدرتمند است و لحظه‌ای دیگر یک فراری بزدل، زمانی یک همسر خوب و دلرباست و چند دقیقه‌ی بعد یک شوهر ناسازگار نفرت‌انگیز. زمانی شاعری انقلابی است و زمانی شاعر عاشق‌پیشه‌ی بورژوازی. لارین به‌خوبی اسطوره‌ی نرودا را مقابل حقیقت او می‌گذارد: بسی آن‌که او را نقد کند، تلاش می‌کند شعر و هنرش را از شخصیتش جدا کند و چنان داستان‌پردازی را در فیلم مهم کند که تماشاگر احساس کند همه‌ی اسطوره‌ی نرودا چیزی جز قصه‌ای درخشان نیست. لارین هنگام یک گفت‌وگو مدام صحنه‌ها و لوکیشن‌ها را تغییر می‌دهد، بدون آن‌که در امتداد دیالوگ‌ها خیلی ایجاد کند. انگار که مهم نیست این گفت‌وگو در چه زمان و مکانی انجام شده: او ما را به درون فضای فیلم می‌کشاند، فضایی که مثل شعرهای نروداست: عاشقانه، شجاعانه و کنایه‌آمیز و البته گاه تصنعی و نمایشی. ما در «نرودا» جهان اشعار او را حس می‌کنیم و در عین حال شاهد نرودایی هستیم که به شکلی ترازیک تلاش می‌کند قهرمان شود؛ مواجهه‌ی او با فقرا، حضور شیخ‌وار بین مردم و نادیده گرفته شدنش بیش از آن‌که خوشحالش کند، او را غمگین می‌کند. می‌داند که اهمیتش نه در حضور سیاسی‌اش که در شعرهایش است. لارین با هوشمندی تمام نرودای سیاست‌مدار را ملامت می‌کند اما نرودای هنرمند را ستایش. بودنیود او در معرض عموم را به هیچ‌کس نگیرد اما شعرهای او را مهم تلقی می‌کند. برداشت لارین از نرودا، امروزی و ستایشگرانه است اما جنبه‌ی انتقادی‌اش تکان‌دهنده و هوشیارانه و به همین دلیل هم «نرودا» از مهم‌ترین فیلم‌هایی است که این روزها در دسترس است.



صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران
رئیس شورای سیاست گذاری: سید حسین مرعشی
مدیر مسئول: سید افضل موسوی
سردبیر: محمد قوجانی
دستیار سردبیر: اکبر منتجبی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زرزن
پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن‌زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۲۴۳۳۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۲۶۸۹۳۳۰
توزیع: نشرگستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳

● شنیده‌ها

● شنیده می‌شود در حالی که دکتر محمدرضا عارف و یارانش طرفدار شهرداری محسن مهرعلیزاده هستند، نزدیک‌ترین عضو شورای تهران به رئیس شورای عالی اصلاح‌طلبان مخالف رای اوست و در مجامع مختلف تلاش می‌کند مهرعلیزاده شهردار تهران نشود. یکی از علت‌های مخالفت این عضو مؤثر شورای شهر تهران با شهرداری مهرعلیزاده کارنامه استاندار سابق خراسان است که به او به عنوان استاندار بعدی در دولت اصلاحات به اربت رسید.

● شنیده می‌شود محسن مهرعلیزاده با وجود آرای اندک در جلسه‌ی ابراز تمایل اعضای شورای نیچم شهر تهران اشتیاق زیادی به شهرداری از خود نشان می‌دهد. برگزاری جلسات با مدیران مطبوعات از جمله نشانه‌های این اشتیاق است. روزنامه آفتاب یزد نیز هفته گذشته با نادیده گرفتن افرادی چون سیدحسین مرعشی، الهه کولابی، افشانی، بی‌طرف و شریعتمداری که همه بیش از مهرعلیزاده رای آورده بودند او و نجفی به عنوان نفر آخر و اول لیست شهرداران احتمالی تهران را به عنوان شانس‌های اصلی این پست معرفی کرده بود!

● شنیده می‌شود نوریان سرپرست سابق دانشگاه آزاد اسلامی انتظار نداشته است که از سمت خود برکنار شود و در کمال ناباوری از حکم ریاست فرهاد رهبر بر این دانشگاه مطلع شده است.

● شنیده می‌شود حضور افرادی با تعداد رای کمتر از ۱۱ عضو شورای پنج شهر تهران در فهرست نامزدهای این شورا برای شهرداری تهران انتقاد برخی اعضای شورا را برانگیخته است. ۱۱ حداقل رای لازم برای تصدی مقام شهرداری تهران از ۲۱ رای است اما محسن مهرعلیزاده تنها ۹ رای کسب کرده است.

● شنیده می‌شود نیمی از دفاتر حزب موقوفه اسلامی در سراسر کشور به سبب مشکلات مالی تعطیل شده است. این حزب در بیش از ۲۰۰ شهر کشور شعبه و دفتر داشته است اما ظاهراً پس از درگذشت حبیب‌الله عسگرولادی منابعی که به آن مرحوم اعتماد داشتند کمک‌های خود به این حزب را قطع کرده‌اند.

● شنیده می‌شود بیژن نامداریزنگنه وزیر نفت با وجود ابراز تمایل اولیه برای تداوم مسئولیت خود در دولت دوازدهم اخیراً سعی می‌کند از پذیرش این مسئولیت خودداری کند. زنگنه به‌جای خود محمود واعظی را به عنوان وزیر نفت پیشنهاد کرده است اما با قطعی شدن ریاست واعظی بر دفتر رئیس‌جمهور این جایگزینی منتفی است.

● شنیده می‌شود یکی از مقامات عالی‌رتبه اجرایی در دیدار با دبیر شورای نگهبان پیشنهاد کرده است برای عبور از مسئله حصر به افرادی خاص اجازه ملاقات با محصورین داده شود و این افراد در یک فرآیند زمانی مشخص با رعایت شرایط امنیتی افزایش پیدا کنند.

سازندگی خبر می‌دهد

رقابت تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها در دولت جدید

شایعه استعفای اسحاق جهانگیری چگونه تکذیب شد؟

خبر استعفای اسحاق جهانگیری از معاونت اول ریاست‌جمهوری خیلی زود تکذیب شد. اما اصل ماجرا چه بود؟ منبع آگاه در گفت‌وگو با خبرنگار سازندگی سابقه‌ی این خبر را این‌گونه بررسی کرده است:

از آغاز دولت یازدهم سه خط اقتصادی در این دولت وجود داشته است. جناح اول؛ جناح طرفدار اقتصاد آزاد که به لیبرال‌ها یا تکنوکرات‌ها معروفند و در بیرون از دولت افرادی مانند دکتر موسی غنی‌نژاد و دکتر محمد طیبیان مدافع آن هستند و دکتر مسعود نبلی مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور در درون دولت این طیف را نمایندگی می‌کند.

جناح دوم؛ جناح طرفدار برنامه‌ریزی اقتصادی که به نهادگرایان یا چپ‌های سابق معروفند و در بیرون از دولت افرادی مانند دکتر محمد ستاری‌فر و دکتر فرشاد مومنی مدافع آن هستند و در درون دولت نیز مدیرانی مانند علی ربیعی، وزیر کار و معاونان او: احمد میدری و حجت‌الله میرزایی از آن دفاع می‌کنند.

جناح سوم؛ افرادی که فاقد گرایش اقتصادی بارز و آشکاری هستند و بیشتر طرفدار دیوان‌سالاری هستند و می‌توان از آنها به عنوان بوروکرات‌ها نام برد. محمدباقر نوبخت رئیس سازمان برنامه و بودجه از این جناح هستند.

حزب کارگزاران سازندگی ایران از جناح اول، حزب اتحاد ملت ایران اسلامی از جناح دوم و حزب اعتدال و توسعه از جناح سوم دفاع می‌کند.

در چهار سال گذشته جناح اول و جناح دوم به یکدیگر نزدیک شده‌اند. ائتلاف لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها یا تکنوکرات‌ها و نهادگرایان به دور از روشنفکران اقتصادی بیرون از دولت صورت گرفته است. در واقع گرچه در عمل همچنان دکتر موسی غنی‌نژاد و دکتر فرشاد مومنی در فاصله‌های

بعید از هم به سر می‌برند و گرچه افرادی مانند عباس آخوندی به عنوان وزیر راه و شهرسازی به عنوان یک لیبرال اقتصادی و مشاورش عبده تبریزی مدافع حقوق کارآفرینان است و علی ربیعی به عنوان وزیر کار و رفاه اجتماعی به عنوان یک چپ اقتصادی و مشاورش احمد میدری مدافع حقوق کارگران است، اما مسعود نبلی در نقطه پیوند دو جریان اندیشه اقتصادی دولت قرار گرفته است. نبلی به عنوان اقتصاددانی آزادیخواه اما واقع‌بین به همان اندازه که مورد انتقاد دو سر طیف سوسیالیست‌ها و لیبرال‌هاست در طیف‌های میانی آنان مورد اقبال بود. نبلی در این مقام حمایت محمدعلی نجفی مشاور اقتصادی ارشد رئیس‌جمهور و اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور را پشت سر خود دارد. نبلی در دوره ریاست نجفی بر سازمان برنامه و بودجه معاونت او را برعهده داشت و با همکاری یکدیگر برنامه توسعه سوم را براساس استراتژی توسعه صنعتی ایران نوشتند که به گفته اقتصاددانان بهترین برنامه بعد از انقلاب اسلامی بوده است.

از سوی دیگر طیف بوروکرات‌های دولت مورد حمایت دفتر رئیس‌جمهور قرار داشت. محمد نهاوندیان اقتصاددان محافظه‌کاری است که از جناح راست سنتی به راست مدرن پیوسته است. او که سابقه همکاری با سستادهای ناطق‌نوری، علی لاریجانی و علی‌اکبر ولایتی (در انتخاباتی که حسن روحانی نامزد بود) را دارد سال‌ها معاون وزیر بازرگانی و نیز رئیس اتاق بازرگانی بود و با وجود خاستگاه محافظه‌کاری مورد توجه اصلاح‌طلبان میانه‌رو مانند خاتمی هم بوده است. نهاوندیان از مواضع نوبخت، رئیس سازمان برنامه و بودجه، سیف رئیس کل بانک مرکزی و حتی محمدرضا نعمت‌زاده وزیر صنعت و تجارت حمایت می‌کرد و این تقابل میان معاون اول و رئیس دفتر رئیس‌جمهور در

نهایت کار دولت یازدهم را دشوار ساخت. جهانگیری در عمل رئیس اقتصادی دولت بود اما بخش عمده‌ای از انری او مصروف حل این منازعات درون دولت می‌شد. با پیروزی دکتر روحانی در دوره‌ی دوم انتخابات ریاست‌جمهوری جهانگیری انتظار داشت با نقش‌آفرینی ویژه‌ای که در مناظرات داشت این دوگانگی حل شود. پیشنهاد او برای سازمان برنامه و بودجه یکی از این سه گزینه بود: محمدعلی نجفی، مسعود نبلی و سیدحسین مرعشی.

وا از آن‌جایی که سازمان برنامه و بودجه مغز و فرمانده اقتصادی دولت محسوب می‌شود جهانگیری برای کرسی‌های دیگر نیز پیشنهادهای مشابه داشت. رضا ویسمه برای وزارت صنعت یکی از این گزینه‌ها بود.

شنیده‌های خبرنگار سازندگی حاکی از آن است که تاکنون رئیس‌جمهور تغییر در فرماندهی اقتصادی دولت را نپذیرفته است. در ابتدا اصرار بر ابقای محمدباقر نوبخت داشته است و محمد نهاوندیان را برای وزارت اقتصاد نامزد کرده‌اند که با ناراضی‌های معاون اول رئیس‌جمهور مواجه می‌شوند. معاون اول رئیس‌جمهور معتقد بود این وضعیت به ادامه رکود اقتصادی در کشور خواهد انجامید و تحول اقتصادی مورد نظر دولت رخ نخواهد داد. در واقع جهانگیری به رای کارشناسانی استناد می‌کند که معتقدند بوروکرات‌ها بدون توجه به مبانی اقتصاد آزاد با حفظ بوروکراسی اقتصادی نه تنها به تصمیم‌گیری کلان دست نمی‌زنند بلکه هزینه‌های اداره دولت را همچنان بالا نگه می‌دارند و سایه یک دستگاه سنگین و بدون تحرک را بر سر اقتصاد کشور حفظ می‌کنند. تکنوکرات‌ها در مقابل معتقد به تزریق پول به بخش خصوصی، بازگذاشتن دست بخش صنعت کشور در تولید و ایجاد رونق اقتصادی هستند. به نظر آنان اتکا به کارآفرینان و پیمانکاران می‌تواند اقتصاد

ایران را از رکود خارج کند. تکنوکرات‌ها در این راه حتی حمایت نهادگرایان را با خود دارند. یعنی در غیاب فون هایک و کارل مارکس، این دو جریان براساس فرمول‌های جان مینارد کینز به توافق می‌رسند! این گفت‌وگو میسران رئیس‌جمهور و معاون اولش در نهایت به جایی رسید که دکتر اسحاق جهانگیری به دکتر حسن روحانی پیشنهاد کرد برای معاونت اول دولت دوازدهم هم فکری بکند چراکه هماهنگی ستاد اقتصادی دولت سخت شده است؛ پیشنهادی که با مخالفت سخت رئیس‌جمهور مواجه شده است و در نهایت نیز خبر استعفای جهانگیری به کل تکذیب شد. تحلیلگران سیاسی معتقدند پیوند میان جهانگیری و روحانی استوارتر از آن است که این گونه سست شود. تثبیت حضور جهانگیری در دولت البته مبانی سیاسی محکمی دارد که مهم‌ترین آن شخصیت مورد اعتماد جهانگیری از لحاظ سیاسی و کارشناسی نزد سه رئیس‌جمهور هاشمی، خاتمی و روحانی است. درخشش جهانگیری در انتخابات ۹۶ ارزش این سیاستمدار و تکنوکرات عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی ایران را افزون ساخت تا جایی که خبرنگار سازندگی گزارش می‌دهد رئیس‌جمهور به تغییراتی در تیم اقتصادی کابینه دوازدهم می‌اندیشد. طرح دوباره نام محمدعلی نجفی برای ریاست سازمان برنامه و بودجه و نیز احتمال جابه‌جایی نوبخت و نهاوندیان از جمله این تغییرات است. گفته می‌شود رئیس‌جمهور تصمیم گرفته نوبخت را به وزارت اقتصاد ببرد و نهاوندیان را برای سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد کند و حتی مسعود نبلی را قائم مقام این سازمان سازد. پیشنهادی که البته نبلی آن را نپذیرفته است.

در هر صورت دولت دوازدهم باید یکی از این دو راه را انتخاب کند: رونق اقتصادی با حضور تکنوکرات‌ها یا رکود اقتصادی با تثبیت بوروکرات‌ها...

● تشکیلات

استانی از ۱۳۹۶/۸/۴ لغایت ۱۳۹۶/۹/۳۰ طی ۱۵ پنج‌شنبه و جمعه با حضور یکی از اعضای شورای مرکزی حزب با حکم رئیس کنگره سراسری حزب به عنوان معین استان تشکیل و برگزار خواهد شد. مجید صالحی گفت: در دومین کنگره استانی، انتخابات اعضای شورای استان برای جایگزینی نیمه از اعضای که دوره دوساله آنان اتمام یافته است، برگزار خواهد شد. وی تأکید کرد: نامزدی مجدد اعضای که دوره دوساله آنان پایان یافته است برای انتخابات شورای استان بلا مانع است. رئیس دفتر ویژه کنگره حزب کارگزاران سازندگی در پایان اعلام کرد: نشست مشترک و مقدماتی برگزاری کنگره‌های استانی با حضور دبیران اول حزب، دبیرکل و معاونین، رئیس کنگره سراسری حزب، دفتر ویژه کنگره حزب، روسای دفاتر کنگره استانی و اعضای شورای مرکزی حزب در تاریخ ۲۰ شهریور ۹۶ برگزار خواهد شد.

● **دومین همایش دیدبان اعتدال برگزار می‌شود**
با تصویب شورایی مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران دومین همایش دیدبان اعتدال؛ یادبود راه و اندیشه آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در اولین سالگرد درگذشت ایشان برگزار خواهد شد. برگزاری این همایش با حضور استادان حوزه و دانشگاه

● **اولین رئیس کمیسیون زن در مجلس**
پروانه مافی نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران را برای نمایندگان

عضو کمیسیون مشترک رسیدگی به طرح درآمدهای پایدار شهرداری‌های کشور به عنوان رئیس این کمیسیون انتخاب شد. این نخستین بار است که یک زن به ریاست یک کمیسیون در مجلس شورای اسلامی انتخاب می‌شود.

● **محسن هاشمی در گروه ۵۱**
مهندس محسن هاشمی رئیس شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران به عنوان عضو شورای انفره اداره کننده جلسات گروه ۵۱ انتخاب شد. گروه ۵۱ مرکب از ۳۰ نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی (دوره دهم) و ۲۱ عضو شورای شهر تهران (دوره پنجم) است که قرار است با جلسات مشترکی به حل معضلات شهر تهران در سطح مجلس و شورای شهر بپردازد. محسن هاشمی از سوی اعضای دوره پنجم شورای شهر تهران برای این هیئت انفره برگزیده شده است.

این هیئت اخیراً دیداری با دکتر محمدرضا عارف رئیس فراکسیون امید مجلس دهم داشته است.

● **انتخاب روسای کمیته‌های حزب**
با رای شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران دکتر احمد حاتمی‌پژد به عنوان رئیس کمیته اقتصادی حزب و خانم فاطمه سعیدی نماینده مردم تهران به عنوان رئیس کمیته آموزشی حزب کارگزاران سازندگی ایران انتخاب شدند. در این جلسه مختار طاهریان نیز به عنوان رئیس کمیته پشتیبانی حزب برگزیده شد. ریاست سیدحسین مرعشی بر کمیته سیاسی حزب در همین جلسه نیز تثبیت شد.

● جملات راهبردی



علی لاریجانی، رئیس مجلس: آمار مربوط به آزادی اقتصادی در ایران بسیار تکان‌دهنده است. رتبه ایران در میان ۲۲ کشور منطقه درباره آزادی‌های اقتصادی ۲۲ است و در ۱۸۱ کشور جهان نیز در رتبه ۱۷۴ قرار داریم که این نشان می‌دهد هنوز نگاه سوسیالیستی در ایران حاکم است و ما را رها نکرده است و آن کاری که باعث نشاط در حوزه اقتصاد شود را نمی‌بینیم. روزنامه شهروند، ۴ مرداد ۹۶



اسفندیار رحیم‌مشایی، رئیس دفتر محمود احمدی‌نژاد: حقیقت این است که اگر قرار باشد عدالت و انصاف را در نظر بگیریم باید [به منتقدان رفتار دولت احمدی‌نژاد در برخورد با زندانیان سیاسی] حق بدهیم... شاید برخورد‌های به شدت سیاسی... مقامات در پرونده آقای بقایی موجبات بیداری و خودآگاهی بیشتری را حداقل در بنده فراهم کرده باشد... برای چنین تحولی دادن هزینه‌هایی مثل فشارهایی که برادرم آقای بقایی تحمل می‌کند البته و صد البته اجتناب‌ناپذیر است... بنده، آقای احمدی‌نژاد، آقای بقایی به همراه بسیاری از بهاری‌ها... هرگز به دستگیری و بازداشت کسی به خاطر دیدگاه و فعالیت سیاسی او راضی نبوده و نیستیم. روزنامه شرق، ۲ مرداد ۹۶



مصطفی میرسلیم، نامزد حزب موثله اسلامی برای ریاست‌جمهوری ۹۶: آقای قالیباف را قبول نداشتم. ایشان چون در جبهه اصولگرایی بود من با وی مخالفت نکردم اما اعتقاد به نامزدی آقای قالیباف در انتخابات ریاست‌جمهوری ندارم... وضع آقای رئیسی فرق می‌کند او اهل خلاف کشور است با وجود این‌ها معمولاً کسی که در صحنه نظامی، قضایی و اطلاعاتی فعال بوده نباید وارد صحنه سیاسی شود. یک قاضی معمولاً به دلیل نوع کارش پنجاه درصد موافق و پنجاه درصد مخالف دارد، قاضی رای می‌دهد نمی‌شود دل همه را به دست بیاورد، باید تصمیم‌گیری کند. طبیعی است یک عنصر قضایی نباید خود را در معرض آرای عمومی قرار دهد... ۵۰ نفر از اعضای خبرگان به حضور آقای رئیسی در انتخابات اظهار تمایل و تأکید کردند... در مورد عملکرد شهرداری که در رأس آن آقای قالیباف است خلاف‌هایی وجود دارد که باید رسیدگی شود. روزنامه ایران، ۱ مرداد ۹۶



علی مطهری، نایب رئیس مجلس: عارضه قلبی جناب آقای کرובی و انتقال ایشان به بیمارستان فریب خوبی است که با تدبیر به داستان غم‌انگیز حصر خانگی وی خاتمه داده شود. ۳ مرداد ۹۶/ توئیت